

هشت هزار نیاز

فراز تخت: جنبش تبako
هدی صابر

به نام خدای مشرف

هشت فرار
هزار نیاز

فرار تحت: جنبش تباهو

هشت فراز، هزار نیاز

فراز نخست: جنبش تنباکو

اثری از: هدی صابر

ویرایش اول، اسفند ۱۳۹۱

انتشار الکترونیکی توسط درگاه «در فیروزه ای»

www.hodasaber.com

فهرست مطالب

مقدمه.....	۱۱
نشست چهارم	
اهمیت تاریخی فراز تنباکو.....	۱۵
چارچوب موضوعی و ارسى تاریخی فرازا.....	۲۳
فضای بین‌المللی.....	۲۵
جوهره‌ی تحول.....	۲۶
عناصر دست اندرکار تحول.....	۲۷
غربِ ماقبل تحول.....	۲۹
مذهب.....	۲۹
تفکر.....	۳۱
اقتصاد.....	۳۵
اجتماع.....	۳۶
چکشی بر ذهن، بیدارباش تاریخی.....	۳۸
جنگ‌های صلیبی.....	۳۸
اصلاح دینی / رنسانس.....	۳۸
علم هزار غنچه.....	۳۹
شکاف در اقتصاد.....	۴۰
انقلاب در اقتصاد.....	۴۱
نظریه‌های دورانی.....	۴۵

- ۴۶ محصول مشترک تاریخی نظریه‌ها
- ۴۸ پرسش و پاسخ

نشست پنجم

- ۶۷ آزاد شدن‌های زنجیره‌ای، توانمندی‌های سلسله‌ای
- ۶۹ سه مکتب، سی صاحب‌نظر، سید نظر
- ۷۶ این سو چه خبر؟
- ۷۶ فروپاشی عثمانی
- ۷۸ محاق مصر
- ۷۹ شرق؛ امراض مشترک
- ۸۱ دیالکتیک رابطه‌ی تاریخی
- ۸۱ آن سوی رابطه
- ۸۴ این سوی رابطه
- ۸۵ شرایط داخلی
- ۸۵ عرصه‌ی سیاسی
- ۸۵ ساختار سیاسی
- ۸۹ موقعیت سیاسی
- ۹۰ میدان سیاسی
- ۹۱ عرصه‌ی اجتماعی
- ۹۱ صحن جامعه
- ۹۲ نیروی اجتماعی
- ۹۳ سازمان اجتماعی
- ۹۳ عرصه‌ی اقتصادی
- ۹۶ مبهوتی استراتژیک تاریخی
- ۹۹ عصر امتیازات

نشست ششم

- روایت فراز..... ۱۰۸
- قرارداد رژی ۱۱۰
- زمینه‌های بروز حرکت ۱۱۳
- زمینه‌های داخلی ۱۱۳
- زمینه‌های خارجی ۱۲۱
- آگاهی‌بخشی [نشریات]..... ۱۲۱
- سید جمال ۱۲۲
- نیروی آغازگر ۱۲۷
- پرسش و پاسخ ۱۳۲

نشست هفتم

- مطالبات ۱۴۵
- ویژگی مطالبات ۱۴۶
- شعارها ۱۴۸
- رهبری ۱۵۰
- امکانات روحانیت ۱۵۳
- دیدگاه روحانیت ۱۵۴
- مختصات رهبری ۱۵۷
- الگوی رهبری ۱۶۱
- ادبیات رهبری ۱۶۳
- تشکیلات ۱۶۵
- نیروهای دست اندرکار ۱۶۵
- شاکله‌ی تشکیلات ۱۶۸
- ابزار ۱۷۰

۱۷۱		ایدئولوژی
۱۷۲		استراتژی
۱۷۳		عنصر کلاسیک مشی
۱۷۳		عنصر رادیکال مشی
۱۷۵		برد اجتماعی- برد جغرافیایی
۱۷۶		پرسش و پاسخ

نشست هشتم

۱۹۴		آموزش
۲۰۳		دستاوردها
۲۰۳		دستاوردهای ایدئولوژیک
۲۰۷		دستاوردهای استراتژیک؛
۲۱۸		دستاوردهای سیاسی
۲۲۱		دستاوردهای تشکیلاتی
۲۲۴		کاستی‌ها و ناکامی‌ها
۲۳۰		پرسش و پاسخ

نشست نهم

۲۳۶		جمع‌بندی
۲۳۷		اصول جمع‌بندی
۲۴۰		عناصر جمع‌بندی
۲۴۶		سعی هم‌زمانی- فهم دورانی در فراز تنباکو
۲۴۶		تنباکو؛ سرجمع اولین‌ها
۲۵۴		برگیری قاعده از فراز تنباکو
۲۶۷		کاربست امروزی داده‌های فراز تنباکو
۲۶۸		انباشت اندیشه

۲۶۸.....	ایده‌ی تحقیقی-ضرب آغشتگی
۲۶۹.....	تجمع
۲۷۰.....	پی‌گیری
۲۷۱.....	تغییر تلقی از مردم - تغییر نقش مردم
۲۷۱.....	تغییر رابطه‌ی مردم- رهبری
۲۷۲.....	پیچیدگی رهبری
۲۷۲.....	عصاره‌ی فراز
۲۷۳.....	آموزش‌های فراز
۲۷۳.....	انسان در باریک‌ترین و سخت‌ترین شرایط عامل تغییر
۲۷۳.....	توده‌های سستی، قابل اعتنا و قابل ارتقا
۲۷۴.....	عامل اقتصاد، عاملی عینی
۲۷۵.....	اهمیت عامل اقتصادی بیرون از سازوکار دولتی
۲۷۵.....	صنف توان موج‌افشانی اجتماعی دارد
۲۷۶.....	طبقه، کارآیی جدی اجتماعی و نیز سیاسی دارد
۲۷۶.....	مذهب بالذاته نگه‌دارنده، عامل انگیزاننده و عنصر بسیج اجتماعی
۲۷۶.....	اهداف مشخص و تحقیقی، قابل مهندسی‌شدن است
۲۷۸.....	پرسش و پاسخ
۲۸۲.....	فهرست منابع
۲۸۴.....	نمایه

به نام رفیق رهگشا

هشت فراز، هزار نیاز عنوان سلسله آموزش‌هایی است که توسط هدی صابر با هدف «نقبی به گذشته‌های تاریخی و تسطیح معبری به سمت حال» از آذرماه ۱۳۸۵ تا آبان ۱۳۸۷ در حسینیه ارشاد برگزار شد. دغدغه‌های او برای ایران فردا او را به این سمت سوق داد که در ۷۵ نشست جوانانی علاقمند را برای هم‌اندیشی و درس‌آموزی از تاریخ گرد هم آورد تا برگ‌های تاریخ سده‌ی اخیر را به قصد «غبارروبی از گذشته‌ها، شفاف‌سازی‌ها، تجربه‌اندوزی‌ها و عبرت‌آموزی‌ها» با هم ورق زنند؛ در پی انتشار سه نشست اول به عنوان مقدمه ورود به هشت فراز، اینک نیز به همت دوستان و وی *فراز مبارزاتی تنباکو* پیش رو است. در این دفتر پس از مقدمه‌ی کوتاهی که توسط «مهندس عزت‌الله سحابی» در رابطه با اهمیت *فراز تنباکو* ارائه شده است، هدی صابر، طی شش نشست به بررسی این فراز تاریخی از منظرهای زیر پرداخته است:

فضای بین المللی / شرایط داخلی

زمینه‌های بروز حرکت

روایت فراز / مطالبات / شعارها

نیروهای آغازگر / نیروهای دست اندرکار / مردم

تشکیلات / استراتژی / مشی / ایدئولوژی

برد اجتماعی - برد جغرافیایی

جهت‌گیری طبقاتی

دستاوردها / جمع‌بندی / آموزش‌های فراز

پدیدآورندگان این اثر تلاش کرده‌اند ضمن حفظ امانت‌داری و پرهیز از دخل و تصرف در کلام اصلی، متنی منسجم و روان را ارائه کنند لذا هرآنچه در گروه آمده از آنها است. ضمناً همه‌ی تیترهای متن، برگرفته از اسلایدهای آموزشی نشست‌هاست که به تناسب در متن آمده و پرسش و پاسخ هر نشست در انتهای آن آورده شده است. همچنین پدیدآورندگان سعی کرده‌اند با افزودن توضیحاتی به شکل پاورقی تا حد ممکن ابهامات متن را رفع کنند تا خوانندگان به هدف آموزشی سلسله نشست‌ها نزدیک شوند و مطابق با شیوه‌ی پژوهشگرانه‌ی هدی صابر، امکان کاویدن عمیق‌تر تاریخ معاصر ایران را داشته باشند.

«اهمیت تاریخی فرازتابکو»

مهندس عزت‌الله سجابی

«چارچوب موضوعی واریسی تاریخی فرازتاب»

«فضای بین‌المللی»

نشت چهارم

سه‌شنبه ۲۶ دی ۱۳۸۵

سلام بر جمع، شب به خیر. با اجازه و با مشارکت شما چهارمین نشست «هشت فراز، هزار نیاز» را آغاز می‌کنیم. مستحضر بودید که سه جلسه‌ی اول را مقدماتی تلقی کردیم؛ برای بیان کلیات و بیان روش‌ها و ضرورت‌ها. از این جلسه به خواست خدا، به اولین فراز، تنباکو ره‌می‌بریم. قرار گذاشتیم که در ابتدای هر فراز «آقای مهندس سحابی» به عنوان فردی که صاحب تجربه‌ی تاریخی هستند، [بحث را آغاز کنند]. اگرچه این فراز را مشاهده نکردند و در آن حضور نداشتند، اما صاحب دیدگاه هستند. حدود دو دهه‌ی قبل در کتاب جنبش ملی / ایران مقدمه‌ای را تقریر کردند و جان‌مایه‌ی نهضت تنباکو را در معرض دید خواننده گذاشتند. جلسه را با صحبت‌های مهندس سحابی در خصوص اهمیت تاریخی فراز تنباکو آغاز می‌کنیم و بعد به رغم فاصله‌ای که بین من و ایشان وجود دارد، سعی می‌کنم بحث خودم را عرضه کنم.

اهمیت تاریخی فراز تنباکو

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. رَبَّنَا وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَتَرْضَى وَجَنَّبْنَا مِمَّا لَا تُحِبُّ. وظیفه‌ای که آقای صابر به عهده‌ی من گذاشتند این است که تا آن‌جایی که سوادم اجازه می‌دهد، معرفی دوره‌ی مورد نظر تاریخی را که ایشان اسمش را فراز گذاشته‌اند، به عرضتان برسانم. دوره، معروف است به نهضت تنباکو که در عهد «ناصرالدین‌شاه» واقع شد و آغاز ورود مردم به تصمیم‌گیری‌ها، اجراییات، عملیات و... است. زد و بندهایی هیات حاکمه با دول خارجی کردند که مردم تا آن زمان هیچ دخالت و ورودی در این جریان‌ها نداشتند. اهمیت جنبش تنباکو به این است که ورود مردم به این صحنه آغاز می‌شود.

من مخصوصاً می‌گویم مردم و نمی‌گویم ملت؛ به این دلیل که در آن زمان ویژگی‌های لازم برای ملت شمرده‌شدن در مردم وجود نداشت. اکثریت مردم سرشان به کار و زندگی خودشان، معاش و گرفتاری‌های روز و عقب‌ماندگی‌های اجتماع مشغول بود و کم‌تر به امور کلان کشور می‌اندیشیدند و فقط تعدادی از نخبگان بودند که این امور می‌پرداختند.

در این حوالی قرارداد عظیمی بین دولت ایران و یک سرمایه‌گذار انگلیسی به نام «رویتزر» بسته شده بود که این قرارداد بسیار عجیب بود. تاریخ‌نگارها همه این صفت عجیب را به این قرارداد نسبت می‌دهند. این قرارداد از ماه تا ماهی، از شیر مرغ تا جان آدمی‌زاد، همه چیز کشور ایران را فرا می‌گرفت. حق استخراج و صادرات معادن، بانک‌ها، راهسازی، کشتی‌رانی، تأسیس کارخانه‌جات و... همه‌ی این امتیازها را به رویتزر داده بودند. او ابتدا خودش هم نمی‌دانسته چه قراردادی بسته و وقتی با کارشناسان تماس می‌گیرد، برآورد می‌کنند مواردی که در قرارداد به عهده او گذاشته‌اند، چیزی حدود ۵۰۰ میلیون لیره‌ی آن زمان سرمایه می‌خواهد. او برای تأمین سرمایه به انگلستان رفت و اولین اقدام هم بستن قرارداد تنباکو با موسسه‌ی رژی بود. یک موسسه به نام رژی امتیاز کشت، درو، برداشت، فرآوری و توزیع تنباکو در سراسر کشور و صادرات آن به خارج را بر عهده گرفت.

در مقابل این، جنبشی شروع شد که برای اولین بار مردم وارد این معادلات شدند. البته همه مردم متوجه این نبودند، در کتاب *امیرکبیر و ایران*^۱، «آقای آدمیت» می‌گوید تجار تنباکو از این قرارداد صدمه می‌دیدند و آن‌ها این واقعه را راه انداختند. اما آن‌چه در واقع اتفاق افتاد، این نبود. تجار بعدها که نهضت گرفت و سراسری شد، دخالت داشتند و فعالیت‌ها و تبلیغاتی هم کردند. ولیکن محرک این [جنبش] روحانیت بود که منظورم را از این

۱. آدمیت، فریدون، امیرکبیر و ایران. انتشارات خوارزمی. چاپ سوم، ۱۳۷۸.

روحانیت عرض خواهم کرد. کتابی هست با نام *ناسیونالیسم در ایران*^۱ از «ریچارد کاتم»، کاتم از سال‌های ۳۲ تا چندسال بعد عضو سفارت آمریکا بود و می‌گویند عامل سیا بوده، اما مطالعات زیادی در ایران کرده‌است و وقتی به آمریکا بر می‌گردد، جزو کادر علمی دانشگاه‌ها می‌شود. کاتم در مقدمه‌ی این کتاب می‌گوید: در سال‌های ۱۸۹۰ در ایران اتفاقی افتاد که بی‌سابقه بود و حامل این اتفاق مذهب بود. در کشور ما به‌خصوص بعد از انقلاب که روحانیون همه صحنه‌های فرهنگی و سیاسی و تبلیغاتی را در اختیار دارند، همه این‌ها را به هنر روحانیت نسبت می‌دهند و فتوای «مرحوم میرزای شیرازی» را مقدمه و استارت این جنبش تلقی می‌کنند. در حالی که اگر قدری تاریخ آن ایام را بخوانیم، می‌بینیم که چنین نیست و روحانیون خودشان مبدع این حرکت نبودند. یک فرد، فقط یک شخصیت به نام «سید جمال‌الدین اسدآبادی» مبدع حرکت بود. ایشان بعد از یکی دو سفر که به ایران کرد و تلاش‌هایی که برای تکان دادن ناصرالدین‌شاه از تخت فرعون‌ی‌اش و شروع نوسازی در ایران کرد، مایوس شد. دولت هم ایشان را آدم مضری تلقی کرد و از ایران اخراجش کرد. ایشان وقتی از ایران رفت دو نامه یکی به میرزای شیرازی که مجتهد زمان در نجف بودند و یکی هم به علمای ایران نوشت. در آن نامه راجع به حقیقت قرارداد رویت‌ر مطالب زیادی دارد. مطالب هم آموزنده و هم تحریک‌کننده است. لذا با فعالیت ایشان مرحوم میرزای شیرازی مصرف تنباکو را در داخل ایران تحریم کردند*. این مهم است که این تحریم بسیار نافذ بود، یعنی در اقاصا نقاط کشور مردم به این فتوا عمل کردند. حتی درون دربار، همسران ناصرالدین‌شاه از مصرف تنباکو خودداری کردند، لذا کمپانی رژی که در داخل ایران این امتیاز را گرفته بود، با عدم وجود بازار مصرف روبرو شد و مجبور شد دستگاهش را جمع کند و برود ولی در مقابل از

۱. کاتم، ریچارد. *ناسیونالیسم در ایران*. ترجمه احمد تدین. انتشارات کویر. چاپ چهارم، ۱۳۸۵، تهران.

دولت ایران خسارت‌های بسیاری را گرفتند.

منظور بنده این است که محرک این حرکت چه بود؟ برخی از نخبگان و مردم غم‌ها و نارضایتی‌های زیادی در دل داشتند؛ از یک طرف شاهد جنگ‌های ایران و روس بودند که منجر به عهدنامه یا ننگین‌نامه‌ی گلستان و ترکمن‌چای بودند. [از طرف دیگر] در زمان سلطنت «محمدشاه» هم «میرزا ابولقاسم قائم‌مقام» که یک رهبر ملی و بسیار ورزیده و مدیر و مدبر بود و بسیار نسبت به دخالت‌های خارجی‌ها حساسیت داشت، کشته شد. در جریان انتقال سلطنت که ناصرالدین‌شاه از تبریز به تهران آمد، «میرزا تقی‌خان امیرکبیر» همه کاره‌ی ناصرالدین‌شاه بود. او هم شروع به اصلاحاتی بنیادی و اساسی، به‌خصوص در روابط ایران و قدرت‌های خارجی کرد. او می‌خواست نهادهایی ایجاد کند که حتی‌المقدور دست این‌ها را کوتاه کند، لذا استعمار خارجی و مشخصاً انگلیس و روس کینه‌ی عمیقی نسبت به میرزا تقی‌خان پیدا کردند و ناصرالدین‌شاه را مجبور کردند که میرزا تقی‌خان را ابتدا عزل کند و بعد هم بکشد. این‌ها در دل مردم اثر گذاشته بود و غم‌هایی در دل مردم بود. گاهی اتفاق می‌افتد که آب در لیوان درجه‌ی حرارتش به زیر صفر می‌رسد اما یخ نمی‌زند و منتظر اندک انرژی‌ای است که به آن برسد و یخ بزند. این حرکت هم از این‌گونه بود، غم‌هایی در دل افراد مخصوصاً وجدان‌های نخبگان جامعه که به فکر مصالح عالی و امور کلان کشور بودند، انباشته بود و این انباشت‌ها موجب به این حرکت شد.

این حرکت از این جهت میمون و مبارک است که آغاز ورود مردم به صحنه‌ی اجتماع، سیاست و تصمیم‌گیری‌های دولت است. تا آن موقع معمولاً در سطح شاه و وزرا و صدراعظم طرح بحثی می‌شد، تصمیم‌گیری می‌شد و قرارداد بسته می‌شد. مردم اصلاً یا خبردار نمی‌شدند و یا اگر خبردار می‌شدند، اصلاً نقشی نداشتند. به این جهت این حرکت برای ما اهمیت تاریخی دارد که نخستین بار است که مردم به صحنه‌ی اجتماع، سیاست و سرنوشت خودشان

قدم می‌گذارند. همان‌طور که عرض کردم کتاب کاتم می‌گوید که محرک این جریان مذهب بود و لاکن آقای آدمیت آن را به منافع تجار نسبت می‌دهد. البته منافع تجار صدمه دیده بود و آن‌ها به تحرکاتی برخاسته بودند اما این قدرت و توان را نداشتند که تا این حد این نهضت را تا درون دربار فراگیر [کنند]. این نهضت آغازگر حرکت مردم ایران است؛ این که من می‌گویم مردم و نه ملت، به این علت است که ملت مردمی هستند که نسبت به خودشان یک خودآگاهی [دارند و] می‌دانند ریشه‌های تاریخی‌شان، منافع و مصالحشان و نیازهای‌شان چیست اما مردم هنوز این خودآگاهی جمعی را پیدا نکرده‌اند. اگر کتاب *تاریخ مشروطه ایران*^۱ از «مرحوم کسروی» را خوانده باشید، توضیح می‌دهد که برای اولین بار طی جریان مشروطه صحبت از ملت و وطن ایران به میان آمد^۲. تا قبل از آن کسی متوجه این نبود و تنها یک حس وجود داشت که آن حس مذهبی بود. اکثر مردم مذهبی بودند و فرمان مراجع تقلیدشان را اجرا می‌کردند و فرمان میرزای شیرازی اثر داشت. روحانیت این حرکت را ابداع نکرد بلکه سیدجمال افغانی کرد. سید جمال کیست؟ اگر کتاب *هند آزادی* گرفت^۳ اثر «ابوالکلام آزاد» را که به فارسی هم ترجمه شده است، بخوانید، می‌بینید که بنیان‌گذار نهضت استقلال‌طلبانه‌ی هندوستان سید جمال بود. مقابله با انگلیس‌ها در افغانستان را او رقم زد، حرکت نهضت تنباکو در ایران را هم او رقم زد. به سمت غرب که برویم به قول کتاب *تاریخ جدید عرب*^۴ که [تاریخدانان] اتحاد شوروی نوشته است، بنیان‌گذار نهضت

۱. کسروی، احمد، *تاریخ مشروطه ایران*. انتشارات امیرکبیر، چاپ شانزدهم، ۱۳۷۰، تهران.

۲. آزاد، ابولکلام، *هند آزادی* گرفت. ترجمه‌ی امیرفریدون گرگانی، شرکت انتشار کتاب‌های جیبی امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۴۲، تهران.

۳. لوتسکی، باراسوویچ، *تاریخ جدید کشورهای عرب*، ترجمه‌ی رفیع رفیعی، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۹، تهران.

ملی مصر سیدجمال‌الدین بود. اگر کتاب *افضل الجهاد*^۱ را مطالعه فرموده باشید، در انقلاب الجزایر چند عامل موثر بود که اولین عامل، سیدجمال‌الدین اسدآبادی بود. سیدجمال آن زمان حیات نداشت ولی شاگردانش در دو جهت [تاثیرگذار بودند]، یکی در میان روشنفکران و روحانیون ملی الجزایر مثل «مرحوم شیخ عبدالحمید بن بادیس» (برای این که بن بادیس را بشناسید کتابی^۲ که آقای یوسفی اشکوری در این باره نوشتند را مطالعه کنید و ببینید صد سال پیش چقدر مترقی بوده است) و «علامه البشیر ابراهیمی»، از جهت دیگر بخشی از انقلاب الجزایر که *جبهه‌ی ملی الجزایر* به نام FLN را تشکیل داده بودند. [این جبهه] خود از دو جبهه تشکیل روشنفکران و روحانیون مخالف استعمار فرانسه تشکیل شده بود. روشنفکران الجزایر در حزب توده‌ی *الجزایر* شرکت داشتند که شخصی به نام «مصالی حاج» آن را تاسیس کرد. مصالی حاج، شخصیت برجسته و سازمانده و مدیر بود که البته بعدها قوی‌هست که در انقلاب الجزایر خیانت کرد و با FLN مخالفت کرد و اخراج شد. مصالی حاج از کارگران شمال آفریقا در فرانسه بود و در چند اعتصاب کارگری شرکت داشت، تجربه‌ی سندیکایی بالایی داشت و در نتیجه‌ی چند اعتصاب، او را از فرانسه به سویس تبعید کردند. او در سویس با «امیرشهد ارسلان» که از شاگردان سیدجمال بود، آشنا شد و تحت تاثیر او قرار گرفت. مصالی حاج، فردی است که از یک طرف در حزب کمونیست است و در سازماندهی سندیکاها کارگری تجربه دارد و از طرفی با امیرشهد و افکار سیدجمال و اسلام انقلابی آشنا می‌شود. این پایه‌ی دوم انقلاب الجزایر است. یک پایه روحانیونی بودند که عرض کردم و دیگری روشنفکران که انقلاب الجزایر را تاسیس کردند و طی شش سال درگیری بالاخره استقلال را فراهم

۱. اوزگان، عمار، افضل الجهاد. ترجمه‌ی حسن حبیبی، نشر جهاد، چاپ اول، ۱۳۵۷، تهران.

۲. المیلی، محمد، بن بادیس و الجزایر، ترجمه‌ی حسن یوسفی اشکوری، نشر یادآوران، چاپ اول، ۱۳۷۰، تهران.

کردند که حوادث مفصلی دارد و از بحث ما خارج است. سیدجمال چنین آدمی بود و به قول «مرحوم مهندس بازرگان» از شرق تا غرب دنیای اسلام - از هندوستان تا الجزایر و مراکش- انگشت سید جمال در همه نهضت‌های آزادی‌بخش دیده می‌شود. سیدجمال چنین شخصیتی بود و نهضت تنباکو را در ایران او ایجاد کرد. کتاب کاتم در بازار هست، آن را مطالعه کنید چون کتاب تحقیقاتی، مستند و خوبی است و می‌گویید مذهب تحریک‌کننده بود. این شاهدی است که داریم. مذهب در ایران مانند مذهب مسیح در دنیای مسیحیت نبوده است. اگر واتیکان نقش ضدانقلابی داشته است به‌طوری که یکی از پایه‌های انقلاب فرانسه ضدیت با کلیسا بود و [بعد از آن] کلیسا در کل اروپا و مخصوصاً در فرانسه عقب نشست. اما در اینجا مذهب چنین نبوده است. درست است که به قول «مرحوم شریعتی» مذهب سنتی در تحمیق یا استحمار مردم نقش دارد اما از طرف همین مذهب گاه انگیزه‌هایی ایجاد می‌شود که مردم را زنده می‌کند***. نهضت تنباکو یکی از این موارد است و ان‌شاءالله در فرازهای دیگر آقای صابر به نقش مذهب در موارد دیگر می‌رسند.

پس اهمیت این جنبش به این است که یک، مردم در تصمیمات و زد و بندهای حاکمیت ورود کردند، دوم این‌که موفق شدند هم حکومت را و هم کمپانی رژی را شکست بدهند. رژی دست و پایش را جمع کرد و از ایران رفت، البته بعداً به دلیل وابستگی دربار خسارت عظیمی پرداختند. اما به هر حال تشکیلات قرارداد رویتز که یک قرارداد استعماری تمام‌عیار بود در ایران نگرفت و این مقدمه‌ای شد بر این که قدم‌های بعدی جنبش خود به خود و پشت سرهم برداشته شود.

جنبش مشروطیت که تقریباً ۳۰-۲۵ سال بعد از جنبش تنباکو رقم خورد. با این که حیات فیزیکی و مادی سیدجمال تمام شده بود، در جنبش مشروطیت هم نقش او وجود داشت چرا که سیدجمال نهضتی ایجاد کرده

بود به نام نهضت وحدت عالم/اسلام که بعد از خودش ادامه داشت و این ادامه موجب شد که شاگردانی در درون این نهضت تربیت شوند. «میرزا رضای کرمانی» که ضارب ناصرالدین‌شاه بود، شاگرد همین مکتب بود. «مرحوم شیخ احمد روحی» هم از همین مکتب بود که جنبش مشروطه که شروع شد به ایران آمد. در تبریز محمدعلی‌شاه که آن موقع هنوز ولیعهد بود، آن‌ها را گرفتند و با فجیع‌ترین شکنجه‌ها کشتند و در پوستشان کاه کردند! من این بحث‌ها را از این جهت نمی‌کنم که یک شخص را بالا ببرم و بگویم او نقش خدایی داشته است و لاکن باید به روش‌ها و شیوه‌هایی که او به کار برد توجه کرد. سیدجمال یک روحانی بود اما بسیار برتر از علمای روحانی معاصر خودش بود و هم در روحانیت تسنن و هم تشیع آثار بسیار گذاشت. بزرگان نهضت نوگرایی/اسلامی در دنیای عرب، مصر، سوریه، لبنان و عثمانی آن زمان همه شاگردان سیدجمال بودند. این را بنده نمی‌گویم، کتاب تاریخ جدید عرب که تاریخدانان شوروی نوشته‌اند، می‌گویند.

این‌ها ویژگی‌های این دوره‌ای است که آقای صابر اسم آن را فراز گذاشته‌اند. این دوره آغاز ورود مردم به صحنه و پیدایش مفهوم ملت یعنی خودآگاهی مردم یک سرزمین، یک کشور، یک شهر یا حتی یک ده به سابقه‌ی تاریخی خودشان، به اجداد و ریشه‌های تاریخی خودشان است. وقتی این خودآگاهی به وجود آمد، ملت دیگر یک نفر و دو نفر نیست، یک شخصیت واحد است. همان‌طور که کاتم هم می‌گوید شخصیت ملت ایران با این جنبش تکوین یافت و شروع شد تا به جنبش مشروطیت و حوادث بعد از آن رسید که به موقع توضیح خواهند داد و بنده هم پامنبری آقای صابر هستم.

۱. شیخ احمد روحی و «میرزا حسن‌خان خیبرالملک» از شاگردان سیدجمال اسدآبادی بودند که پس از کشته شدن ناصرالدین‌شاه با درخواست ایران از سوی عثمانی تحویل ایران داده شدند و به دست محمدعلی‌شاه، ولیعهد در تبریز کشته شدند.

با تشکر از آقای مهندس سحابی و بحث‌شان ذیل عنوان/اهمیت تاریخی فراز تنباکو. از منظر ایشان سه موج اهمیت‌دار در فراز اول پدیدار شد؛ عنصر اول، آگاهی‌بخشی بود که تشریح کردند از جانب سید جمال که فرد فسفرمصرف‌کنی بود و پس‌پیشانی شورانگیزی داشت و بنا بود که جهان پیرامون خودش را تغییر بدهد [مطرح شد]. عامل دوم محرک تاریخی دوره بود که مذهب را تاکید کردند و عامل سوم هم تبدیل مردم فله‌بار آن‌زمان به ملت شکل‌یافته‌ی آرمان‌دار صاحب‌هویت نسبی در دوران خودش بود. قرار ما بر این بود که ابتدا اهمیت تاریخی دوره، مورد تاکید قرار بگیرد و بعد بحث را آغاز کنیم. بعد از سه جلسه‌ی مقدماتی که مزاحمتان بودم امروز به فراز اول که در حقیقت تنباکوست، ورود می‌کنیم.

چارچوب موضوعی و ارسی تاریخی فرازاها

قبل از این‌که به فراز تنباکو ورود کنیم، بر روی روش بحث و چارچوب محتوایی بحث که در حقیقت چارچوب ثابت تحلیل و واریسی هشت فراز است، یک مکث کوتاه می‌کنیم. تیرهایی که ذیل عنوان چارچوب موضوعی واریسی تاریخی فرازاها معین شده، حدود ۲۰ سوتیتر است و با این روش طراحی شده که ابتدا ببینیم بیرون از ایران چه خبر است؛

تشکیلات

استراتژی

مشی

فضای بین‌المللی

شرایط داخلی

زمینه‌های بروز حرکت

روایت فراز	ایدئولوژی
مطالبات	برداجماعی-برد جغرافیایی
شعارها	جهت گیری طبقاتی
نیروهای آغازگر	دستاوردها
نیروهای دست‌اندر کار	جمع‌بندی نهایی
مردم	آموزش‌های فراز

در حقیقت روش از بیرون به درون را انتخاب کردیم، نه به مفهوم این‌که آنچه بیرون رخ می‌دهد، اصالت دارد و مبناست و آنچه که درون رخ می‌دهد، عرض است و متأثر از بیرون؛ نه! ببینیم گفتمان بین‌المللی چیست، فضای دوران چیست، فضای منطقه چیست، جهان چه تاثیر و تاثراتی روی ایران دارد. بعد از آن می‌آییم زمینه‌های حرکت را بررسی می‌کنیم.***.

بعد از این دو معرفیِ زمینه‌ای، از ایده شروع می‌کنیم؛ مطالبات و شعار چه بوده است.

بعد از ایده می‌آییم سراغ سازماندهی، رهبری، نیروی استارت‌ر یا آغازگر، نیروهای دست‌اندرکار، مردم و تشکیلات.

بعد استراتژی است؛ مشی درون آن استراتژی، ایدئولوژی، بازتاب‌های اجتماعی و بعد برد اجتماعی را بررسی می‌کنیم؛ سراسری بوده، کلان‌شهری بوده، منطقه‌ای بوده؟ برد اجتماعی و جغرافیایی هر دو هم‌زمان بررسی می‌شود.

بعد سمت طبقاتی حرکت چه بوده، آرمان طبقاتی داشته یا نداشته، آرمان طبقاتی چه جایگاهی درون آن حرکت داشته و نهایتاً به فرجام حرکت می‌رسیم؛ دستاوردها، جمع‌بندی نهایی و آموزش‌های فراز. با این توضیح وارد متن بحث تنباکو می‌شویم.

فضای بین‌المللی

فضای بین‌المللی را تا حد امکان باز می‌کنیم. بار قبل دریافتیم که تاریخ جان دارد و موجود جان‌داری است. با این درک و دریافت، از این به بعد ببینیم که جان و جان‌مایه‌ی تاریخ در هر فراز چیست؟ آن بحث‌ها را به عنوان یک بحث مکانیکی مستقل مطرح نکردیم. سعی می‌کنیم عصاره‌اش را از این به بعد در جای جای و جزء جزء بحثمان تا آنجا که زمان اجازه بدهد و جمع حوصله داشته باشد، تزریق کنیم.

همان‌طور که مهندس سحابی گفتند، الان می‌خواهیم ببینیم اتفاقی که در ۱۸۹۰ میلادی و ۶۹-۱۲۶۸ هجری شمسی در ایران رخ داد [چه بود؟]؛ قراردادی منعقد شد، آن قرارداد همان‌طور که توضیح داده‌شد، منشا اعتراضات نهفته‌ی اجتماعی شد، یک قیام کوتاه و مُقطعِ مردمی صورت گرفت و قرارداد از حالت انعقاد به حالت ماقبل انعقاد سمت پیدا کرد و منتفی شد. [این اتفاق] یک نقطه‌ی تلاقی تاریخی است بین ایرانی که ساکن و پذیرا بوده. آقای مهندس [سحابی] به درستی تاکید می‌کنند که یک امپریالیستی وجود دارد و یک زمینه‌ی نفوذی؛ امپریالیسم، مهاجم و توسعه‌طلب است، حد‌ناشناس است اما در درون کشورهای میزبان هم شکاف‌هایی یا حداقل روزنه‌های پذیرنده‌ای بوده که اسبابِ بساطِ پهن کردن آن نیروی مهاجم خارجی را فراهم می‌کند.

بیایم وقتی صرف کنیم و ببینیم دیالکتیک دورانی چیست؟ به هر حال اینجا قراردادی منعقد شده است اما ما آن قرارداد را صرفاً در هیات فرد یا شرکتی که قرارداد را منعقد کرده، نمی‌بینیم. پس زمینه و پشته‌ای داشته‌است. آن قرارداد بین غرب مهاجم متحول‌شده و شرق ساکن پذیرا منعقد می‌شود. در سایر کشورهای شرق هم، عصر، عصر امتیازات بوده. ببینیم چه سلسله

اتفاقاتی رخ داد که ایران و غرب در عصر امتیازات با هم یک وصلت تاریخی نافرجام و کوتاه‌مدت [برقرار] می‌کنند که محصولش جنبش کوتاه‌مدت تنباکو است. در نیمه‌ی دوم قرن ۱۹، یک رابطه‌ی تاریخی بین جریان دینامیک غرب با جریان غیردینامیک و پذیرای شرق برقرار می‌شود. بینیم جوهره‌ی تحولش چه بوده؟

جوهره‌ی تحول

قبل از این که بیاییم جوهره‌ی تحول را در عین بررسی کنیم، بینیم پدیدارش در ذهن چیست. منطقی است که در حقیقت این منطق، مرحله و سیری دارد.

رهایی ذهن/فعالیت و تمرکز ذهن/وصلت با عین

برگرفته از بحث‌های گذشته، اگر در مرحله‌ی اول بخواهد تحولی رخ دهد، ذهن تلنگری می‌خورد. ذهن که تلنگر بخورد از منزل‌گاه پیشینش آرام‌آرام جدا می‌شود و می‌رود که از صندوق‌خانه‌ی گردگرفته بیرون بیاید. ذهن می‌رود که با آن تلنگر رهایی آغاز کند. بعد از رهایی، ذهن فعال می‌شود و بر دغدغه‌های اکتونی متمرکز می‌شود. قبلاً دغدغه‌ای نبوده که ذهن فعال شود و دینامیسمی پیدا کند. بعد از رهایی، ذهن فعال و متمرکز می‌شود و به نوعی با شرایط عینی وصلت برقرار می‌کند.

ادراکات نوین ذهن/سازمان‌دهی ادراکات/رهیافت نو

در مرحله‌ی بعدی، در اثر فعالیت و دینامیسم ذهن و مصرفِ فسفر، ادراکات نوین ذهن شکل می‌گیرد. ویژگی ذهن این است که قابل طبقه‌بندی است و انسان صاحبِ ذهن می‌تواند ذهنش را مطبّق و مهندسی کند. این مرحله، مرحله‌ی سازمان‌دهی ذهن است و بعد از آن، ذهن فعال‌شده‌ی متمرکز شده‌ی سازمان‌یافته، طبیعتاً به رهیافت نویی نائل می‌شود. این سنت، سنت فکری بشر است. بشر از زمانی که منشا تحول شده، به‌خصوص در

دوران نو که قبلاً صحبتش را خدمتتان داشتیم، این سنت را از خودش متبادر کرده و بعداً این سنت به ثبت رسیده‌است. یعنی اگر ما بخواهیم بدانیم چه اتفاقی قبل از رنسانس و در درون رنسانس افتاد که منجر به این تحولات شگرف شد، منطقاً باید ذهن انسان را تحلیل کنیم؛ ذهنی که دینامیک است، متمرکز می‌شود، سازمان پیدا می‌کند، به رهیافت جدید می‌رسد، و آن رهیافت طبیعتاً تسری پیدا می‌کند و ریشه می‌دواند و منجر به محصولات متعین می‌شود.

عناصر دست‌اندرکار تحول

عناصر دست‌اندرکار تحول را می‌شود بر هشت محور طبقه‌بندی کرد؛

اندیشه‌ورزی

این قاعده و قانون است که هر جا تحولی صورت گرفته -چه در ایران ما و چه بیرون از دیوارهای مرزهای ملی ما- با همین مکانیزمی که خدمتتان گفتم، اندیشه‌ورزی‌ای صورت می‌گیرد؛ محصول ذهن و در نقطه‌ای محصول ازدواج و وصلت عین و ذهن.

انباشت فکری/ تولد ایده/ تولید نظریه

بعد از اندیشه‌ورزی، انباشت فکری‌ای حاصل می‌شود. از انباشت فکری، ایده‌ای متولد می‌شود. این ایده‌ها معمولاً دوران‌ساز هستند. هر وقت ذهن به کار گرفته شده -قبلاً رها شده، متمرکز شده، سازمان پیدا کرده و انباشتی تولید کرده- از آن انباشت، ایده‌ی دوران‌سازی بیرون آمده است. محصول آن ایده‌ی دوران‌ساز نظریه است. ایده، جرقه‌ای در ذهن است که بعد از این که جرقه زده شد، ایده پهن می‌شود و سفره پیدا می‌کند. از سفره‌دار شدن ایده، نظریه بیرون می‌آید. یعنی به قول نانو‌ها، از ورز ایده طبیعتاً نظریه تولید می‌شود. آن نظریه را اگر به تنور دوران بچسبانیم، حتماً چیزی که سبک‌جوع بکند و انسانها و جوامع انسانی را سیر بکند، حاصل می‌شود.

کاربست روش

بعد از تولید و ورزِ نظریه، کاربست روش را داریم. یعنی روشی باید طراحی بشود که ایده‌ی برخاسته از ذهن را بتواند به کار ببندد. اگر روشی نباشد آن ایده طبیعتاً نمی‌تواند کاربست داشته باشد. در این هشت سال گذشته، یعنی دقیق‌تر بخواهیم عنوان کنیم، حدِ فاصل ۷۶ تا ۸۴، در جامعه‌ی ایران ایده کم نبود یا حداقل ایده‌ی محوری وجود داشت اما روشی برای کاربست ایده نبود. لذا ایده‌ها که شامل متنوع کردن جامعه، پاسخگو کردن قدرت، تکرر نیروهای دست‌اندرکار تحول، شکستن هرم قدرت و توزیع مجدد قدرت و مشارکت داشتن هرچه بیشتر مردم در روند ساخت و ساز اجتماعی بود، نتوانست تحقق پیدا بکند. چون روش ویژه‌ای درکار نبود که ایده ورز داده‌شده را به کار بگیرد.

سازمان‌دهی

بعد از این که روش، تحقق پیدا می‌کند، مرحله‌ی سازماندهی می‌رسد. یعنی انسان باید از ذهن خودش بیرون بزند و در عرصه‌ی عمل اجتماعی دست به سازماندهی، تقسیم کار، شبکه‌بندی و ... که نوع جنسشان سازمانی است، بزند.

نهادسازی / پیش‌برد

بعد از آن، نهادی می‌سازد که آن نهاد، حافظ و حامی آن ایده است. اگر ایده نهادِ حافظ و حامی نداشته باشد، منزلگاهی و سقفی برای بروز و ظهور در عرصه‌ی جامعه ندارد. نهایتاً نیرویی هست که ایده‌ی ورز داده شده، روش‌دار شده، سازمان‌یافته و صاحب نهاد را به پیش ببرد.

برای این که ببینیم این مکانیسم در اروپا چگونه اتفاق افتاد یک قدم عقب می‌رویم. این سیری که خدمتتان گفتم، هم سنت تاریخ است هم سنت پروردگار. سیر قبلی سنت بشر بود، رهایی ذهن و ... از سنت بشر متبادر

می‌شود اما این سنت، سنتی است که این‌قدر در تاریخ تکرار شده که تبدیل به قاعده شده و به نوعی با سنت پروردگار به عنوان منشا اندیشه، منشا ایده‌پردازی و بداعت مشابهت دارد. کاری که پروردگار کرده، طراحی ایده‌ی اولیه است، مهندسی کردن آن ایده، خلق، بعد از خلق اول هم الی ماشاءالله خلق ادامه داشته و تا الان هم ادامه دارد و بعد از این هم قطعاً ادامه خواهد داشت. بشر هم که جزئی از وجود و اندیشه‌ی کل است، روشی را که برگرفته عملاً روشی بوده که به خاطر هم‌وجودی با آن اندیشه‌ی کل، با آن روش، مشابهت دارد. یعنی بشر هم اندیشه می‌ورزد، انباشت فکری دارد، تولید ایده می‌کند و منتها تفاوت بشر با پروردگار در این است که بشر در ضمن طراحی‌ها و مهندسی‌هایش چه کنم، چه کنم دارد و سیر آزمون و خطا را طی می‌کند، ولی پروردگار به دلیل انسجام مطلق که با خودش و با عالم هستی دارد، با قاطعیت و انسجام مطلق، ایده را پیش می‌برد تا به تحقق برسد.

غربِ ماقبل تحول

قبل از این‌که غرب به دینامیسم نو نائل بشود و ذهن نخبگانش فعال شود، قرونی را از سر گذرانند، موسوم به قرون میانی یا قرون وسطی. تقریباً می‌شود گفت، این دوره ۱۰ سده را (۴۷۶ میلادی تا ۱۴۵۳) در بر می‌گیرد. ۴۷۶ میلادی زمان سقوط امپراطوری رُم بر اثر حمله بربرها است و ۱۴۵۳ هم فتح قسطنطنیه است. این ۱۰ سده را دوران میانی تاریخ اروپا تلقی می‌کنند. ما بینیم مذهب، تفکر، اقتصاد و اجتماع در این دوران چه بوده و سریع می‌گذریم.

مذهب

ایدئولوژی حفظ وضع موجود

مذهبی که بار قبل هم گریزی به آن زدیم، چند ویژگی و کارکرد داشت.

وجه اولش این که ایدئولوژی حفظ وضع موجود بود. مذهب آن دوران همان طور که قبلاً اشاره شد، مذهب شورشی، مذهب اعتراضی، مذهب دوران ساز و دینامیکی نبود. تبدیل به ایدئولوژی ای برای حفظ وضع موجود شده بود؛ خدا ثابت، طبقه ای حاکم ثابت، طبقه ای حاکم فکری که ارباب کلیسا بودند دارای ثبات، نظام سرواژ ثابت، عرصه ای اجتماع هم مثل دریای بی موج. ثبات این دوره مدیون ایدئولوژی این دوره است. مذهبی بود که تبدیل به ایدئولوژی حافظ وضع موجود شده بود.

مدح آخرت و مذمت دنیا

وجه بعدی مدح آخرت و مذمت دنیا است. «[جواهر لعل] نهری» در تاریخ جهان^۲ جمله ای قشنگی دارد که من حیفم آمد برایتان نخوانم. «مذهب برای فقر یک جنبه ای ابدی و حتی افتخار قائل می شد. تمام وعده ها و پاداش های مذهب برای دنیای دیگری بود.» یعنی این جهان اکتونی هیچ و داخل پرانتز ارباب کلیسا محبوس و محفوظ و هر چه که اتفاق هست در دنیای بعدی که هنوز کسی ندیده، باید بروز و ظهور پیدا کند.

بر مدارهای مطبق / تئوری تقدیر مقدس

وجه بعدی مذهب، ایستادن و چرخ خوردن بر مدارهای مطبق بود. یک خدای ثابت که برگرفته از فلسفه یونان در عرش و آسمان و کهکشان ها بود، نه در زمین و تاریخ و مناسبات. طبقه ای دوم هم ارباب کلیسا بودند که اتفاقاً خیلی فعال تر از خدای دوره بودند. فقط این ها فکر می کردند، بیانیه

۱. Servage. بخشی از روابط ارباب رعیتی در نظام فئودالی را شامل می شد که در تمام اروپا رواج داشت. سروها رعیت های بی زمینی بودند که جزیی از اموال اربابان خود محسوب می شدند. نظام سرواژ پس از انقلاب صنعتی رفته رفته از اروپا رخت بر بست تا این که سرانجام با انقلاب اکتبر روسیه در قرن ۱۹ به طور کامل در همه اروپا از میان رفت.

۲. لعل نهری، جواهر. نگاهی به تاریخ جهان. ترجمه ی محمود تفضلی، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۵۳، تهران.

صادر می‌کردند، سازمان می‌دادند، از طبقه‌ی حاکم دفاع هویتی می‌کردند و ارشاد می‌کردند. خودشان بر مدار ذهنیت خودشان تحرکی داشتند. تحرک این‌ها در منظرگاه دورانی برتر از تحرک خدای فیکس دوره بود. نهایتاً توده‌های عوام هم [بودند] که لایه‌ی زیرین را تشکیل می‌دادند و کم‌تحرک‌ترین طیف‌های اجتماعی دوران خودشان بودند.

تفکر

تفکر، سه ویژگی اساسی داشت؛ وجه اول عیسویت یونانی، وجه دوم تفکر مضبوط، وجه سوم اسکولاستیسیسم؛

عیسویت یونانی

عیسویت یونانی به این مفهوم که الاهیات مسیحی دوره، بر مدار تفکر افلاطون و ارسطو چرخ می‌خورد. الاهیات افلاطونی‌شده، الاهیات ارسطویی‌زده. این به مفهوم عیسویت یونانی است. عیسی پیام‌نویی آورده بود، ارباب کلیسا جان این پیام نو را گرفتند و تبدیل به یک عنصر ثابتش کردند، تفکر کهکشانی یونان را به آن تزریق کردند و شد عیسویت یونانی که طبیعتاً از آن هیچ تغییر، تحول و تطوری بیرون نمی‌آمد. جان‌مایه‌ی مذهب حافظ وضع موجود، همین عیسویت یونانی بود.

مضبوط / اسکولاستیسیسم

تفکر مضبوط یعنی تفکر مبتنی بر نقل؛ عقل جایی نداشت. اقوال قدما و در حقیقت متن مقدس دو تکستی^۱ بود که تفکر دوران بر آن مبنا قرار می‌گرفت. تفکر، تفکر مضبوطی بود و نهایتاً/ اسکولاستیسیسم^۲. در غار اگر رفته باشید قطراتی از آب‌ها ترشح شده که آن قطرات به خاطر سازوکار درونی خودشان و به خاطر فضای درون غار کش آمده‌اند. آن قطرات را نگاه

1. Text

2. Scholasticism

کنید بسیار کش آمده‌اند. مثلاً همین غار علی‌صدر خودمان را بروید، بعضی از این قطرات طولش به ۷۵ سانتی‌متر تا ۱۲۵ سانتی‌متر هم می‌رسد. آن یک قطره است، قطره پردازش شده‌ای که به آن شکل درآمده. در فرهنگ یونان به این قطره اسکولا گفته می‌شد^۱. اسکولاستیس هم یعنی یک ذره بحث را شما بگیرید، اینقدر کشش بدهید که چند سده را بپوشاند. چند حوزهی طلبگی عیسویت یونانی شده را بپوشاند. به این مفهوم می‌گویند اسکولاستیس. یعنی یک موضوع و یک پاراگراف را اینقدر کشش بدهیم که ۱۰ سده با آن پارگراف زندگی کنیم.

اسکولاستیس سه دوره‌ی مشخص داشته؛ دوره‌ی ابتدایی، دوره‌ی میانی و دوره‌ی پایانی. اسکولاستیس بر محور سه شخصیت شکل گرفت، نه این‌که شخصیت‌های دیگری نداشت اما شخصیت محوری دوران اول «آگوستین^۲» بود، دوران دوم «قدیس توماس آکوئیناس^۳» و دوران سوم بر محور «جان دن اسکات^۴» اسکاتلندی می‌گشت.

۱. اسکولاستیس از کلمه‌ی اسکولا به معنای مدرسه گرفته شده است. در فارسی به پیروان مکتب اسکولاستیس، مدرسی گفته می‌شود.

۲. مارکوس اورلیوس اوگوستینوس. Saint Augustinus. (۳۵۴-۴۳۰). اندیشمند روحانی رومی (متولد شهری در الجزایر امروز) بود. او که پس از دوره‌ای گروش به دین مانوی، به مسیحیت پیوست. آگوستین از مشهورترین علمای دین مسیح و از شکل‌دهندگان سنت مسیحی است. او که معروف به آگوستین قدیس است، متون مختلفی از جمله کتاب شهر خدا را به نگارش درآورده است. این کتاب توسط «حسین توفیقی» به فارسی برگردانده شده و در سال ۱۳۹۱ توسط انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب منتشر شد.

۳. سن توماس آکوئیناس. Saint Thomas Aquinas. (۱۲۲۵-۱۲۷۴). فیلسوف و متاله مسیحی که اعتقادات مسیحی را با فلسفه‌ی ارسطو تلفیق کرد. فلسفه‌ی او از ۱۸۷۹ تا اواسط دهه‌ی ۱۹۶۰ میلادی فلسفه‌ی رسمی کلیسای کاتولیک بود. وی تحت تاثیر دیونیسوس بود و مهم‌ترین کتاب او رساله در تقسیم طبیعت نام داشت. وی همچنین رساله‌ای در زمینه‌ی علم الهی و تفسیرهایی بر کتب مقدس و تحلیل‌هایی بر آثار دیونیسوس نوشته است. به دلیل نفوذ گسترده و دقت روش تفکرش به او لقب Doctor Subtilis داده شده.

۴. جان دن اسکات. John duns scout. (۱۲۶۵/۶-۱۳۰۸). فیلسوف و متاله قرون وسطی.

دوره‌ی ابتدایی

اسکولاستیسیسم ابتدایی حدوداً در سده‌ی چهارم بروز و ظهور پیدا می‌کند. آگوستین محور/اسکولاستیسیسم دوران اول است. متأثر از افلاطون است و کتاب مرجعی دارد به نام *شهر خدا* که در آن بر سه محور تأکید می‌کند؛ یکی وفاق اراده‌ی انسان با خدا، دوم تحقیر تعقل فردی و سوم تقدم ایمان بر ادراک. در بخشی از کتاب *شهر خدا*، عقل و عقل‌ورزی را محکوم می‌کند و برای ایمان نسبت به ادراک تقدم قائل می‌شود. بحث او طبیعتاً خطاب به توده‌های عوام نیست، توده‌های عوام دوره نه خوانا بودند و نه تحلیل‌گر. خطاب به تحلیل‌گران و فرهیختگان دوره این خیلی مهم است. عنوان می‌کند: فهم خود را درباره‌ی آن چیزهایی که هنوز نمی‌فهمید، یا آن قسمت از مندرجات انجیل که به نظرتان نامربوط یا متضاد می‌آید، با احتجاجات پرهیجان نیامیزید. با صبر و تسلیم روزهای ادراک خود را به تعویق بیندازید. برای ایمان در جستجوی عقل نباشید، ایمان بیاورید تا بفهمید. تقدم ایمان آوردن بر فهم کردن، جان‌مایه‌ی دوران ابتدایی بود که بر کاکل آگوستین می‌چرخید.

دوره‌ی میانی

دوره‌ی دوم که دوران میانی است، اصطلاحاً/اسکولاستیسیسم کلاسیک اتلاق می‌شود. در اینجا کلیسا صاحب سازمان جدیدی *سازمان انگیزاسیون*^۱ - می‌شود که این سازمان جدید به قول خودشان *همهی ملاحده* را قلع و قمع می‌کند. نواندیشان، از منظر اینها بدعت‌گران، کسانی که روی کتاب چند و چون می‌کردند و حتی سِروهای که به نظام طبقاتی موجود اعتراض داشتند، اندیشه و جسم و حرکتشان در دستگاه انگیزاسیون این دوران سوخت. می‌شود گفت در این دوره که دومین برش تاریخی قرون وسطی است، که

۱. Inquisition. دادگاه‌های سازمان‌یافته‌ی تفتیش عقاید کلیسای کاتولیک قرون وسطی.

شاخص‌ترین متفکر کل قرون وسطی عرض اندام می‌کند و در میانه‌ی تاریخ قرون وسطی می‌ایستد. این فرد قدیس توماس آکوئیناس است. مهم این است که قدیس توماس آکوئیناس با استفاده از وضعیت محورین و به قول کلیسا گوهرینش، هم واضع تئوری اقتصادی دوره بوده، هم واضع تئوری‌های الهیاتی و هم واضع تئوری‌های علمی دوره بوده است. یعنی در آن واحد، هم حرف اول و آخر را روی اقتصاد می‌زده، هم روی الهیات و هم روی تبیین جهان. آکوئیناس مثل آگوستین متأثر از افلاطون بود و یک مدار بالاتر از آن ممزوج و شیفته‌ی ارسطو بود. یعنی تفکرش کاملاً برگرفته از تفکر ارسطویی بود. برای بیرون از ذهن هیچ اعتباری قائل نبود. آنچه که شناختنی بود فقط از طریق محسوسات بود. به این اعتبار واضع منطق صورت بود. منطق صوری که در دانشگاه‌های خودمان هم در دوره‌های مختلف تدریس می‌شود. در [منطق] اصالت صورت، اساساً انسان نباید به محتوا و به جوهر می‌پرداخت. صورت چیزی است که دیدنی و لمس شدنی است، عین آنچه که می‌بینیم و لمس می‌کنیم. این نه دینامیسمی دارد، نه ساخت و ساز درونی‌ای دارد. حرام بود کسی به درون وارد شود.

دوره‌ی پایانی

نهایتاً اسکات که او هم شیفته‌ی آکوئیناس بوده است و او هم همه‌ی هم و غمش را در دوران رونق بازار تفکرش بر تاکید بر صورت گذاشت؛ تاکید بر صورت، تفکر نقلی مضبوط و این که یک پاراگراف موضوع کوچک را بگیری و کش بدهی و در درون غار رشته‌ی کلامی درست کنی که از آن هیچ چیز متصاعد نمی‌شود. «[راجر] بیکن»^۱ اتفاقی را در یکی از حوزه‌های طلبگی مسیحیت توضیح می‌دهد که طلبه‌ها نشسته بودند و ۱۳ روز روی

۱. راجر بیکن. Roger Bacon (۱۲۹۴-۱۲۱۴). دانشمند انگلیسی و از پیشروان علم تجربی. او پیرو مکتب فرانسیسکن بود و نسبت به مرجعیت فلسفه در امر شناخت انتقاد داشت.

تعداد دندان‌های اسب بحث می‌کردند، کاملاً هم متکی بر نقل؛ قدماً گفته‌اند تعداد دندان‌های اسب این است و در کتاب هم اشاراتی شده است. بیکن می‌گوید روز چهاردهم یک طلبه جوانی جسارت می‌کند و می‌گوید همین بغل یک طویله هست که اسب هم دارد، برویم دندان‌های اسب را بشماریم. می‌ریزند سرش و به جرم بدعت‌گذاری به قصد کشت می‌زنندش.

شاه‌قفل بر اندیشه

محصول این اتفاقاتی که رخ داد، شاه‌قفل بر اندیشه است. اندیشه مچاله و چروک شد. ما شاهد چروک‌کردن و مچاله‌کردن انسان‌ها بودیم ولی چروک‌کردن اندیشه که اندیشه جان‌مایه‌ی انسان است، از چروک کردن انسان بدتر و وحشیانه‌تر است. در قرون وسطی این اتفاق افتاد؛ بر اندیشه و مغز شاه‌قفلی زدند که هیچ تحرک و هیچ تکانی نمی‌توانست، داشته باشد.

اقتصاد

از مذهب و تفکر که خارج شویم و به اقتصاد برسیم، اقتصاد این وجوه را داشت؛ اقتصاد هم کاملاً بسته بود مثل همه چیز؛ هیچ‌چیز در آن دوره باز نبود الا قلمروی و مانور فئودالیسم دوره و قلمروی فکری ارباب کلیسا که الاما شاء الله باز و نامحدود بود.

اقتصاد نه به عنوان یک علم

اقتصاد در آن دوران به هیچ‌وجه علم تلقی نمی‌شد و از آن تلقی معیشت و گذران زندگی داشتند. بنا نبود که انسان جهان را شکوفا کند و تغییر بدهد. چون بنا بود جهان را که امانت پروردگار است، همان‌طور که گرفته، تحویل بدهد، تحول، تغییر و تطور و دینامیسم را و در آخرت مشاهده کند. اقتصاد معیشتی بود و می‌خواست به گذران حداقلی این دوره فکر کند.

زیربنای فئودالی، روبنای پارسایی

روح حاکم بر این اقتصاد یک زیربنای فئودالی داشت و یک روبنای

پارسائی. زیربنای فئودالی آن شیوهی تولید زمین‌داری و کلان‌زمین‌داری بود و روبنای پارسایی داشت. ما به بحث روبنا و زیربنا تبصره می‌زنیم و کامل قبول نداریم اما به واقع در مورد مذهب آن دوران مصداق داشت. مذهب یک رویه و کاوری بود که روی اجتماع کشیده شده بود و در بطن جامعه نفوذی نداشت.

مبتنی بر فلاح/ بسته

وجه سوم، اقتصاد فلاحی و وجه چهارم کاملاً بسته بود؛ اقتصاد بسته‌ی کاملاً خوداتکا که با بیرون از خودشان خیلی کم بده بستان داشتند.

سادگی ابزار تولید/ تولید کوچک مقیاس

وجه بعدی سادگی ابزار تولید است. ابزار تولید بسیار ساده بود و به خاطر این که آزمایشگاهی وجود نداشت و فکری پیچیده نمی‌شد، تکنولوژی هم طبیعتاً پیشرفتی نداشت. تولیدها، تولید کوچک مقیاس بود. تولید قریه‌ای، تولید دهکده‌ای و تولید شهری مختصر و مفید.

کم تحرکی سرمایه/ بازارهای کم‌وسعت

سرمایه تحرک کمی داشت، تکان جغرافیایی نداشت. بازارها هم بازارهای کم‌وسعتی بود. برای مصرف دوره‌ی کوتاه تولید می‌کردند.

اجتماع

نظام مطبق

اجتماع یک نظام مطبق داشت. یعنی اشراف فئودالی و ارباب کلیسا بودند که هر کدامشان هم پیرامونی داشتند، بعد از آنها کشاورزان وابسته به زمین بودند، پیشه‌وران و جنگاوران و شوالیه‌ها.

سازمان گسترده‌ی کلیسا

دو جریان تاریخی سازمان گسترده‌ای داشتند؛ یکی سازمان کلیسا بود که بسیار گسترده بود؛ در درون خودش مثل حوزه‌های ما یک نظام مطبق داشت

و در بیرون از خودش هم مدرسه‌های دوره حتی در سنین پایین (به اصطلاح امروز دبستان)، درمانگاه‌ها، نواخانه‌ها و یتیم‌خانه‌ها و همه‌ی تشکیلات اجتماعی که با ادبیات امروزی NGO و خیریه گفته می‌شود، همه در بست در اختیار کلیسا بود.

سازمان شکل‌بسته‌ی فئودالی

سازمانده اجتماعی کلیسا بود و سازمان اقتصاد هم حول سازمان شکل‌بسته‌ی فئودالی صورت می‌گرفت. مناطق سینیورنشینی وجود داشت - اربابان آن دوره در اصطلاح لاتین سینیور خطاب می‌شدند - مباحثی وجود داشت و نظام سرکوبی و ذیلش هم سازوکارهای نظام فئودالی بود.

بی‌سازمانی نیروی کار

نیروی کار دوره -چه پیشه‌وران و چه دهقانان وابسته به زمین- بی‌سازمان بودند. یعنی دو نیروی اصلی (کلیسا و فئودالیسم دوره) سازمان داشتند ولی نیروی کار کاملاً بی‌سازمان بود. روی زمین سازمان داشت، اما بیرون زمین نه صنفی داشت، نه هویت صنفی و نه مدافع.

فقدان حرکت طبقاتی

حرکت طبقاتی هم دیده نمی‌شد یعنی یک عنصر از طبقه‌ی خودش نمی‌توانست به طبقات بالاتر میل و ارتقاء پیدا کند. بخواهیم اقتصاد و اجتماع دوره را خلاصه کنیم، خدای مورد نظرشان مدافع کلیسا بود، کلیسا هم حامی فئودال بود و هر دو توده‌ی بی‌دفاع و بی‌سازمان را گوشه‌ی رینگ دوره گذاشته بودند.

چکشی بر ذهن، بیدارباش تاریخی

چکشی بر ذهن‌ها خورد و بیدارباش تاریخی صورت گرفت با سه شوک تاریخی که اتفاق افتاد؛ یکی جنگ‌های صلیبی، یکی اصلاح دینی و یکی هم رنسانس.

جنگ‌های صلیبی

تاریخ‌نگارهای خود اروپا پیش‌نیاز تاریخی رنسانس را جنگ‌های صلیبی تلقی کرده‌اند. مرحوم مهندس بازرگان در ایران واژه‌ای را تحت عنوان چکش‌بیداری ابداع کرد و جنگ‌های صلیبی را چکش‌بیداری مردم اروپا خواند. در جنگ‌های صلیبی جنگاوران به شرق حمله‌ور شدند و در شرق چراغ چشمشان، چراغ ذهنشان و چراغ دلشان روشن شد. دیدند اینجا نه طبقه‌ی حاکم فکری به عنوان ارباب محورین کلیسا وجود دارد، نه تفکر مضبوطی وجود دارد، کتابخانه‌ای هست، کارگاه‌هایی هست، بلوری، جنگ‌افزاری، فلزی، فراوری فلز، سالن اجتماعات و جلسات بحث و گفت‌ووشنودی هست و حوزه‌های به واقع علمی در دوره‌ی خودش وجود دارد. به ذهن بسته و قفل زده‌شده تکانی وارد شد. بعضی از مورخین به جای جنگ صلیبی، اصطلاح مهاجرت صلیبی را به کار می‌برند. می‌گویند جمعیتی از این طرف به آن طرف مهاجرت کرد و جهان را دید. وقتی جهان را دید و به این طرف برگشت، یک تحول تاریخی به او دست داد و دیگر دوران خودش را برنتابید؛ نه فئودالیسم را برتابید و نه کلیسا و تفکر مضبوطش را و نه ساخت‌وسازهای فیکس اجتماعی را*****.

اصلاح دینی/رنسانس

وجه بعدی، اصلاح دینی بود که «کالوین»^۱ و «لوتر»^۲ شوریدند، بر مذهب رسمی پروتست^۳ کردند و نهایتاً رنسانسی اتفاق افتاد که جامعه از نو

۱. ژان کالوین. John Calvin. (۱۵۰۹-۱۵۶۵). فیلسوف فرانسوی و از بزرگترین علمای پروتستان که به عنوان مصلحی دینی شناخته می‌شود و کتابش به نام مبادی دین مسیحی (۱۵۳۶ م.) منتشر ساخت که تأثیر زیادی بر نهضت اصلاحات داشت. مکتب سیاسی و فلسفی وابسته به کالوین، کالوینیسم نام گرفته است.

۲. مارتین لوتر. Martin Luthe. (۱۴۸۳-۱۵۴۶). از بنیانگذاران نهضت اصلاحات پروتستانسیم. این کشیش تجدیدنظرطلب، مترجم انجیل به زبان آلمانی است.

3.Protest

سازوکارهای خودش را سامان داد.

علم هزار غنچه

محصول دوره‌ی علم هزار غنچه بود. مشاهداتی سازمان‌یافته صورت گرفت. شیمی و کالبدشناسی به نوعی کلید دوران شدند. فیزیک کیهان‌ساز شد، کیهان قبلی را فرو ریخت و کیهان نوینی بنا کرد. فلسفه‌ی علمی و نهایتاً روش علمی رایج و ساری شد.

مشاهده‌ای که صورت گرفت، از دو منظر بود. یکی عصاره‌گیری از ادبیات موجود شرق بود و نهایتاً مشاهده‌ی طبیعت. اتفاقات مهمی از مشاهده رخ داد. از ۱۵۵۰ به بعد سیلی از متون شیمیایی در قفسه‌های کتابخانه‌های اروپا جای گرفت، تورق و مطالعه شد. در میانه‌ی سده‌ی ۱۷-۱۶ نمایشگاه گیاه‌شناختی‌ای ترتیب داده شد که در آن زمان اطلاعات شش هزار گیاه را سازمان داده بود. یعنی از زنسانس تا ابتدای سده هفدهم، بشر با مشاهده توانسته بود حداقل شش هزار گیاه را شناسایی کند. همین کار را روی کالبد انسان کردند و سالن‌های تشریح راه افتاد. فیزیک و شیمی به کمک تغییر دوران آمدند و عالم خورشید مرکزی کوپرنیک مطرح شد. می‌شود گفت **کوپرنیک** ^۱کیهان بطلمیوسی را فرو ریخت. اتفاقی که در فیزیک رخ داد مثل **ظروف مرتبطه** در کل جامعه‌ی بسته‌ی اروپا اثر بخشید. جامعه‌ی اروپا ۱۰ قرن متوالی بر مبنای کیهان کلیسا زیست کرده بود. کوپرنیک کیهان ثابت کلیسا را فرو ریخت. کوپرنیک هم‌زمان، هم کیهان بطلمیوسی را فرو ریخت و هم کیهان ارباب کلیسا را که بر همه چیز قفل زده بودند؛ از کهکشان و خدا تا زمین تحت فلاح. کیهان دوران که فرو ریخت، دوران نویی زده شد و

۱. نیکولاس کوپرنیک. Nikolaus Kopernikus (۱۵۴۳-۱۴۷۳). ستاره‌شناس، ریاضی‌دان و اقتصاددان لهستانی. بر اساس نظریه‌ی خورشید مرکزی او، بر خلاق تصور پیشینیان نه زمین، بلکه خورشید است که در مرکز منظومه شمسی قرار دارد و دیگر سیارات از جمله زمین به دور آن می‌گردند.

کیهان نوینی بنا شد. نوسازی کیهان یکی مرهون عالم خورشید مرکزی کوپرنیک و دوم مرهون فلسفه‌ی علمی «دکارت»^۱ و نهایتاً روش استقرایی بیکن است. این اتفاقات که افتاد کیهان ثابت از هر سو فرو ریخت، اول ترک‌هایی خورد که خواستند درز بگیرند، دیدند نمی‌شود و گل کیهان خراب شد. کیهان مشخصاً بر کیهان‌ساز فرو ریخت، کیهان‌ساز هم کلیسا بود. کلیسایی که هم تبیین جهان را عرضه می‌کرد، هم تبیین الهی را و هم تبیین تئوری‌های اقتصادی دوره را.

شکاف در اقتصاد

در کنار این، یک شکاف هم در اقتصاد رخ داد. آرام‌آرام می‌آییم تا به عصر امتیازات و ازدواج تاریخی شرق و غرب حول امتیازاتی که غرب از شرق می‌گرفت و تنباکو یکی از آنها بود، برسیم. آرام‌آرام سرِ مدخل می‌رویم.

مانوفاکتورها

تا قبل از آن اقتصاد فلاحی بود و دست، خیلی در کارگاه و در خانه کار نمی‌کرد. اتفاقی که افتاد، مانوفاکتورها^۲ شکل گرفتند. مانوفاکتور به این مفهوم که من با دست می‌سازم. هم‌زمان که عقل به کار گرفته شد، دست هم به کار گرفته شد و ساخت‌وسازها و کارگاه‌های خانگی به راه افتاد. این کارگاه‌های خانگی ابتدا تولیداتشان برای آن روستا و قریه و شهر کوچک خودبسته بود.

۱. رنه دکارت. René Descartes (۱۶۵۰-۱۵۹۶). ریاضی‌دان و فیلسوف فرانسوی. دکارت را از بنیان‌گذاران فلسفه‌ی جدید می‌دانند. او به کتب اصالت عقل تعلق دارد که بر اساس آن، عقل تنها راه شناخت حقیقی است.

۲. Manufactory. تولید مانوفاکتوری عبارت بود از ساختن اشیاء از مواد اولیه با دست یا با ماشین‌آلات به‌طور سیستماتیک همراه با تقسیم کار. اولین پروسه‌های تولیدی مانوفاکتور در پایان قرون وسطی در اروپای اواخر سالهای ۱۵۰۰ شکل گرفتند. سپس با اختراع ماشین بخار در قرن ۱۸، مانوفاکتور به کارخانه توسعه یافتند.

پيله‌ورى

بعد از مرحله‌ی مانوفاکتورى، مرحله‌ی پيله‌ورى پديدار شد. پيله‌ورى به اين مفهوم که مبادلات هم‌سايگى شکل گرفت. الان هم در استانهای مرزى ما مبادلات پيله‌ورى وجود دارد. آن زمان هم مبادلات پيله‌ورى شکل گرفت و استارت تجارت زده شد.

تحرک سرمايه

استارت صنعت و تجارت که زده شد، سرمايه هم تحرکى پيدا کرد. سرمايه برخلاف دوران گذشته داراى تحرک شد. اين اتفاقات منجر به انقلاب در اقتصاد شد مبتنى بر دو موج؛ موج اول و دوم انقلاب صنعتى.

انقلاب در اقتصاد

حالا ديگر اقتصاد علم شد. آن نقطه‌ای که ما به سمتش می‌رويم - نقطه‌ی انعقاد قرارداد تنباکو- پشته‌هایی داشت. يکى از پشته‌هايش اين بود که برخلاف قرون وسطی که اقتصاد علم نبود -آداب و فن گذران معيشت بود- از اين به بعد، اقتصاد علم شد و نظريه پيدا کرد. فیزیوکرات‌هایی^۱ آمدند که اقتصادگران مشاهده‌گر تلقی می‌شوند. در آن دوره، جهان و طبيعت مورد مذاقه و دقت و مشاهده قرار گرفت. اين‌ها مکانيسم مشاهده را به اقتصاد آوردند و گفتند به همان نسبت که طبيعت اندام‌وار است، اقتصاد هم اندام‌وار است. دوره‌ی فیزیوکراتيسم^۲ کوتاه بود اما مبنای نظری مراحل بعد شد. «فرانسوا

1. Physiocrats

۲. Physiocracy. فیزیوکراسی یا فیزیوکراتيسم اولين مکتب اقتصادى است که به بيان قواعد علمى اقتصاد پرداخت و بيشترين سهم را در شکل‌گيرى اصول اوليه‌ی نظام اقتصادى سرمايه‌دارى داشت. حیات اين مکتب همزمان با پيشرفت علوم و فنون مکانیک و گسترش افکار ناتوراليستی (طبیعت‌گرایانه) به وجود آمد.

کنه^۱، «تورگو»^۲ و «دوپون»^۳ از چهره‌های شاخص نظریه پرداز فیزیوکرات‌ها بودند.

می‌شود گفت مرکانتیلیست‌ها^۴ بیش از دو و نیم قرن (۲۵۰ سال) را به خودشان اختصاص دادند؛ از ۱۵۰۰ تا ۱۷۷۶. «توماس مان»^۵، «ویلیام پتی»^۶ و ... آمدند و نهایتاً کلاسیک‌ها بودند که پیشرفته‌ترین و عالی‌ترین نظریات دوران پس از رنسانس را به لحاظ اقتصادی طراحی، سازماندهی و منتشر کردند. از ۱۷۷۶، مبدا انتشار کتاب ثروت ملل^۷ «آدام اسمیت»^۷

۱. فرانسوا کنه. Francois Quesnay (۱۷۷۴-۱۶۹۴). پایه‌گذار مکتب فیزیوکراسی. کنه همچنین به عنوان ابداع‌کننده مدل اقتصادی یعنی جدول اقتصادی (۱۷۵۸) مشهور است.

۲. آنه روبیر ژاک تورگو. Anne Robert Jacques, baron de l'Aulne Turgot. (۱۷۸۱-۱۷۲۷).

سیاست‌مدار و اقتصاددان فرانسوی قرن ۱۸ میلادی. این نظریه‌پرداز اقتصادی و اقتصاد سیاسی یکی از چهره‌های مشهور فیزیوکرات است که توانست نظریات فیزیوکراسی را در عمل آزمون کند.

۳. پیر ساموئل دوپون دونومورس. Pierre Samuel du Pont de Nemours. (۱۸۱۷-۱۷۳۹).

اقتصاددان فرانسوی. او از پیشگامان مکتب فیزیوکراتیسم و سردبیر مجله کشاورزی، تجارت و اقتصاد مالی بود. کتاب فیزیوکراسی او بیانی کامل از این مکتب است.

۴. Mercantilists. طرفداران مکتب مرکانتیلیسم یا مکتب سوداگری (سوداگرایی).، این نحله از اقتصاددانان قرن ۱۵ تا ۱۸ میلادی اساس ثروت و قدرت را به صورت پول، طلا و نقره می‌دانستند. گفته می‌شود که سوداگرایی بیشترین سهم را در ایجاد خصلت تهاجمی خصوصیت، رقابت و استعمار در نظام اقتصادی سرمایه‌داری داشته است.

۵. توماس مان. Thomas Man. (۱۶۴۱-۱۵۷۱). یکی از معروف‌ترین و مهم‌ترین اعضای مرکانتیلیست‌ها در قرن هفدهم. نظرات وی مبنی بر اینکه سیاست اقتصادی دولت باید در راستای تولید مازاد تجاری باشد و راه رسیدن به رشد اقتصادی از رشد صادرات می‌گذرد، دو سهم ماندگار وی در علم اقتصاد به شمار می‌آیند.

۶. ویلیام پتی. William Petty. (۱۶۸۷-۱۶۲۳). از اقتصاددانان مرکانتیلیست.

۷. آدام اسمیت. Adam Smith. (۱۷۲۳ - ۱۷۹۰). فیلسوف اسکاتلندی. از پیشگامان اقتصاد سیاسی، از نظریه‌پردازان اصلی نظام سرمایه‌داری مدرن و پدر علم اقتصاد مدرن. کتاب ماهیت و علل ثروت ملل او از کتب کلاسیک علم اقتصاد است که نظریه دست‌نمائی بازار در آن مطرح شده است. این کتاب با ترجمه محمدعلی همایون کاتوزیان و به همت شرکت سهامی کتاب‌های جیبی در سال ۱۳۵۸ به فارسی منتشر شده است.

است تا ۱۸۷۱ که این کتاب موج‌افشانی می‌کرد. «هیوم»^۱، اسمیت، «ریکاردو»^۲، «مالتوس»^۳، «بنتام»^۴، «باتیست سه»^۵ و «استوارت میل»^۶ چهره‌های شاخص این‌ها بودند.

فیزیوکراتیسم

فیزیوکرات‌ها بر آزادی کسب‌وکار و بگذار همه چیز آزاد باشد [تاکید داشتند]. اصطلاح «ونسان دوگورنه»^۷ معروف است، «لسه فر، لسه پاسه»^۸. بعد

-
۱. دیوید هیوم. David Hume. (۱۷۷۶-۱۷۱۱). فیلسوف و اقتصاددان اسکاتلندی، از پیشروان مکتب تجربه‌گرایی. تلاش هیوم برای تحلیل پدیده‌های اقتصادی، از جمله اثر پول روی اقتصاد و تجارت بین‌الملل، چشمگیر است. هیوم نقش بزرگی در گذار از مکتب مرکانتیلیسم و حرکت به سمت مکتب کلاسیک داشته است.
 ۲. دیوید ریکاردو. David Ricardo. (۱۸۲۳-۱۷۷۲). اقتصاددان انگلیسی که از تأثیرگذارترین اقتصاددانان کلاسیک به حساب می‌آید. او از ۱۸۱۹ تا پایان عمرش نماینده مجلس عوام انگلیس نیز بود.
 ۳. توماس رابرت مالتوس. Thomas Robert Malthus. (۱۸۳۴-۱۷۶۶). اقتصاددان و جمعیت‌شناس. شهرت این کشیش انگلیسی بیش از هر چیز به خاطر دکتربین جمعیت اوست.
 ۴. جریمی بنتام. Jeremy Bentham. (۱۸۳۲-۱۷۴۸). فیلسوف، حقوقدان و اقتصاددان انگلیسی.
 ۵. ژان باتیست سه. Jean Baptiste Say. (۱۸۳۲-۱۷۷۶). اقتصاددان فرانسوی. آوازه‌ی اصلی سه در قانون سه یا نظریه بازارها (قانون بازارها) است. این اصل یکی از ستون‌های اصلی عمارت مکتب اقتصاد کلاسیک است.
 ۶. جان استوارت میل. John Stuart Mill. (۱۸۷۳-۱۸۰۶). فیلسوف، اقتصاددان و سیاستمدار انگلیسی. او به اصالت سود و اصالت تجربه‌باورمند بود. کتاب فایده‌گرایی میل که یکی از بهترین آثارش است را «مرتضی‌مردیها» ترجمه کرده و نشر نی در سال ۱۳۸۸ منتشر کرده است.
 ۷. ژان کلود ونسان دوگورنه. Jean-Claude Vincent de Gournay. (۱۷۵۹-۱۷۱۲). اقتصاددان فرانسوی که به عنوان اولین اقتصاددانی شناخته می‌شود که در تاریخ عقاید اقتصادی، در دوران فیزیوکراسی از آزادی عمل به معنی آزادی کسب و کار و آزادی عبور به معنی آزادی مبادله صحبت می‌کند.
 ۸. Laissez-Passer, Laissez-Faire. اشاره به دکتربین اقتصادی سیاسی‌ای که مخالف مداخله‌ی دولت در نظام اقتصادی است. این عبارت به ونسان دوگورنه منسوب است و به معنی آزادی کسب و کار و آزادی مبادله است.

از این قواعد قرون وسطی که همه چیز مضبوط بود، در اقتصاد برافتاد. قبلاً صنعتی وجود نداشت، تحرک نیروی کار و سرمایه‌ای نبود اما اینجا گفتند دیگر آزاد. سرمایه آزاد؛ سرمایه وطن ندارد، از اینجا در تاریخ برملاء شد. وطن سرمایه جایی است که امنیت دارد. همین استدلالی که بورژوازی تجاری عقب‌مانده‌ی کشور خودمان از کل تحول اروپا، در ذهنش رفت. فقط این را یاد گرفت که سرمایه جایی منزل می‌گزیند، که موطن امنیت باشد. فیزیوکرات‌ها روی آزادی کسب‌وکار تاکید می‌کردند، اهمیت کشاورزی و همچنین روش تحقیق. اینجا متد هم به کار آمد. مرحوم شریعتی در مجموعه آثار ۲۷ به درستی عنوان می‌کند که وجه ممیزه‌ی جهان جدید و جهان قدیم متد و روش بود؛ چه روش تحقیق، چه روش سازماندهی و چه روش تفکر.

مرکانتیلیسم

مرکانتیلیست‌ها سلطه را تثبیت کردند. بعداً در ایران خودمان هم می‌بینیم که تسخیر سرزمین‌ها را تثبیت کردند. تاکید داشتند بر انباشت مواد خام به عنوان ماده‌ی اولیه‌ی انقلاب صنعتی، گسترش تجارت و ذخیره‌سازی طلا و نقره برای انباشت.

کلاسیسیسم

کلاسیک‌ها پیشرفته‌تر از فیزیوکرات‌ها بر تحرک همه جانبه دست گذاشتند؛ تحرک سرمایه، تحرک کسب‌وکار، تحرک مبادله، تقدم صنعت بر کشاورزی و دولت غیر مداخله‌گر. دست نامرئی آدام اسمیت اینجا به عنوان یک نظریه‌ی دورانی ظاهر شد.

نظریه‌های دورانی

این اتفاقات که در طول ۳-۴ قرن رخ داد، منجر به شکل‌بندی نظریه‌های دورانی شد.

تجارت پُرونق

نظریه‌ی دورانی اول مرحون مرکانتیلیست‌ها بود؛ تجارت پُرونق. بورژوازی‌ای که بر فئودالیسم پیشین فائق آمده بود، مشخصاً بورژوازی تجاری بود. بعداً در سیر خودش تبدیل به بورژوازی صنعتی شد. شعار دورانی بورژوازی ظفرمند تجاری، تجارت پُرونق در سطح اروپا و در سطح جهان بود.

تقسیم کار

نظریه‌ی دورانی بعدی تقسیم کار بود که مرحون آدام اسمیت بود. در یک کارگاه سوزن‌زنی تقسیم کار را به آزمون گذاشت و به این نتیجه رسید که اگر سازماندهی تولید باشد و خط تولید تشکیل شود، بهره‌وری نیروی کار ۱۰ برابر بیشتر از بهره‌وری نیروی کار غیرمتشکل و غیرسازمان‌یافته است. تقسیم کار در درون اروپا شکل گرفت و تبدیل به یک نظریه شد.

مزیت نسبی

نهایتاً نظریه‌ی مزیت نسبی ریکاردو؛ می شود گفت ریکاردو متفکرترین عنصر نظریه پردازی دوران خودش بوده است. اقتصاد و اجتماع را می فهمیده و ضمن این که کلاسیک بوده، یک سری تمایلات چپ اقتصادی هم داشته است. مزیت نسبی را او وضع کرد با مثال مشهور من پرتقال می کارم، دیگری انگور بکارد برای انداختن شراب. به این مفهوم که آمد عنوان کرد هر کشوری متناسب با شرایط جغرافیایی و فرهنگی خودش مزایایی دارد و هر کشور باید روی مزیت خودش فعال شود. یکی پارچه تولید کند، یکی پرتقال تولید کند و یکی انگور بکارد. محصولات اینها در بازار کلان بین‌المللی تجمع پیدا می کند و همه از آن بهره مند می شوند.

محصول مشترک تاریخی نظریه‌ها

تقسیم جهان / تقسیم کار

عملاً میل تاریخی تقسیم کار آدام اسمیت و مزیت نسبی ریکاردو به جانب طبقه‌سازی درون اروپا و طبقه‌سازی وابسته درون کشورهایی مثل کشور خودمان بود که در متن تنباکو به آن می‌رسیم. اتفاق تاریخی محصول نظریه‌های دورانی، تقسیم جهان بین کشورهای اروپایی بود. در موج اول پرتغالی‌ها و اسپانیایی‌ها تسخیر کردند، اما در موج دوم سازمان یافته‌ترو مشکل‌تر، انگلیس، فرانسه، آلمان، بژیک و هلند تقریباً کل جهان را یا تسخیر کردند و یا تحت حمایت خودشان قرار دادند. جهان یا تملیکات بود یا تحت‌الحمایه‌ای.

جهان مسخر

نهایتاً جهان مسخر شد. موج اول تسخیر سرزمین قبل از ۱۸۷۰ بود. موج دوم تسخیر سرزمین بعد از آن بود. تصویری که تهیه شده که نقشه‌ی جغرافیایی جهان را در مرز سال ۱۹۰۰ یعنی ۱۰ سال بعد از انعقاد قرارداد تنباکو در ایران نشان می‌دهد:



آنجا مشخص می‌شود که چه بر سر جهان آوردند و جهان را چطور تسخیر کردند. در ادبیات آن‌ها مکتوب شده است که جهان را؛ اصطلاح، اصطلاح خودشان است - شاید اصطلاح خوبی نباش، فاکتس را دفعه بعد خدمتتان می‌آورم- به باکره‌ای مثل زده‌اند که اروپا از آن کام تاریخی گرفت. کامی که منجر به مرگ این سوی جهان شد، یعنی در آغوش از دست رفت. وحشیانه کام‌گیری کردند، سعی می‌کنیم که جوهر این کام‌گیری را خدمتتان داشته باشیم.

سازماندهی شرکت‌ها/ صدور سرمایه/ عصر امتیازات

قبل از آن سه اتفاق افتاد؛ سازماندهی شرکت‌ها، صدور سرمایه و عصر امتیازات. بعد از انقلاب صنعتی شرکت‌ها به وجود آمدند و سازمان یافتند. سرمایه دیگر در داخل اروپا انباشت شده بود و اصل نزولی بودن مطلوبیت سرمایه را تجربه کردند. سرمایه دیگر باید از اروپا بیرون می‌زد. سرمایه که از اروپا بیرون زد، عصر امتیازات را داشتیم. در عصر امتیازات سراغ شرقی‌ها و جنوبی‌های امروز از جمله ایران ما هم آمدند. این‌که در ایران ما چه اتفاقی افتاد و تنباکو در چه دوره‌ی تاریخی شکل گرفت و سرانجامش چه شد را ان‌شاءالله خدمتتان هستیم.

پرسش و پاسخ^۱

* چه عاملی باعث شد که روحانیتی که در نجف دشواری‌های سیدجمال و تبعید او به بصره را دید، بالاخره از زیر عبا کاغذی دریاورد و آیت خدا بودنش را نشان دهد. این نوشتار اگرچه در آن زمان به قدرت ضربه زد اما بعد از این تاب روشنفکر را نیاورد، چطور شد که این روحانیت دیگر تاب روشنفکر را نداشت؟ من فکر می‌کنم این یک امر زوری بوده است برای این که وجه روحانیت را حفظ کند و به دربار بفهماند که این من هستم که وجود دارم. آیا این ذهنیت درست است؟

عزت‌الله سبحانی: بله، با مشاهده‌ی رفتارهای روحانیت آن موقع تا زمان مشروطیت این تفکر به ذهن می‌رسد، منتها روحانیت شیعه این خاصیت را دارد که در درون خودش عناصر تکان‌دهنده‌ای هست که چند سال یک‌بار پیدا می‌شوند و تکانی به ذهنیت روحانیت می‌دهند. منتها من مشخصاً در این ۴۰-۵۰ ساله اخیر عمر خودم مشاهده کردم افرادی که برای روحانیت دلسوزی نمی‌کند و فقط عیب‌هایش را می‌گوید، طرد می‌شوند. مثلاً «مرحوم حیدرعلی قلمداران» بحث‌های خیلی عمیقی راجع به روحانیت و فقه داشت ولی طرد شد و دیگر به او اشاره هم نمی‌کردند. اما کسانی هم هستند مثل «آقای خمینی» که به ذهن روحانیت تکان داد اما در لباس دلسوزی و طرفداری برای روحانیت که چرا شما آن مقامی را که باید داشته باشید، ندارید. ببینید در تاریخ ۱۴۰۰-۱۳۰۰ ساله‌ی شیعه و در بین ۴۰۰-۵۰۰ عالم

۱. در پایان هریک از نشست‌های هشت فراز، هزار نیاز، زمانی به پرسش و پاسخ اختصاص یافته بود. در این جا، پرسش‌ها و پاسخ‌ها بر اساس ارتباط موضوعی با متن هر نشست مرتب شده و در این ارتباط با متن به صورت * مشخص شده است. همچنین به دلیل عدم وضوح فایل صوتی و بعضاً طولانی بودن، صورت پرسش‌ها که توسط حضار سالن مطرح شده است در این ویرایش خلاصه شده است.

بزرگ که ما می‌شناسیم، فقط دو نفر به ولایت فقیه اعتقاد دارند، یکی «ملا احمد نراقی» و دیگر آقای خمینی. اما ملا احمد نراقی به این واقعیت معترف است که اگرچه ولایت حق ما روحانیت است و لاکن چون در امور وارد نیستیم، آن را به شاه و سلطنت تفویض می‌کنیم. ملا احمد، مقام ولایت خودش را به احمدشاه تفویض کرد و اجازه داد از مردم مالیات بگیرد، مجازات کند، احکام را اجرا کند و...، ولی آقای خمینی گفت روحانیت توانایی اداره کشور را هم دارند. این تنها یک نفر در تاریخ فقه شیعه است. نفر دیگری هم بود «مرحوم شهید ثالث» که او فقط در زمینه‌ی حدود برای روحانیت حق قائل بود که حدود را اجرا کند ولی در امور دیگر مملکت دخالتی نمی‌کرد. شیخ‌الفقا، «مرحوم شیخ مرتضی انصاری» که همه‌ی فقه‌های دیروز و امروز به فضائل او معترف هستند، در کتاب مکاسب راجع به ولایت فقیه بحثی مفصل می‌کند و می‌گوید عیب ولایت فقیه فقط این نیست که خبر واحد دارد، اصلاً به لحاظ تحقق و حقانیت [ناممکن است]. یعنی انگار دستت را به درخت‌هایی که تیغ دارد بگیری و دستت پر از خون شود و رنج بکشی. این تعبیری است که شیخ مرتضی انصاری، شیخ الفقا که مقامات معنوی بالایی داشته، کرده‌است. اما عده‌ای هم گفتند این حق فقیه است و فقیه توانایی اداره‌ی امور را هم دارد که ما هم نزدیک ۳۰ سال است آن را تجربه می‌کنیم. به هرصورت بنده هم فکر شما را می‌کنم که روحانیت مخصوصاً با جنبش آقای خمینی یک خودآگاهی گروهی طبقاتی پیدا کرده است. این خودآگاهی گروهی و طبقاتی نهضتی در جامعه ایجاد کرد و به قدرت رسید و الان هم هیچ قدرتی را مقابل خودش تاب نمی‌آورد، روشنفکری را اصلاً تاب نمی‌آورد. در دهه‌ی ۶۰ شروع کردند به صحبت‌هایی در رادیو و تلویزیون در نفی منورالفکران، در تحقیر منورالفکران و این که فقط روحانیت بوده که همیشه پاک و سالم و خالی از اشکال بوده است. به این جمله‌ی مرحوم شریعتی هم بسیار استناد می‌شد که ما امضای

هیچ روحانی را پای قراردادهای استعماری نمی‌بینیم ولی امضای روشنفکران را می‌بینیم. منورالفکرها همه فاسد، غرب‌زده، خودباخته و خودفروخته بودند. بنده فکر نمی‌کنم چنین تبلیغاتی عاقبت داشته‌باشد و بتواند جای خودش را در دل مردم تسهیم کند. همین ایرانیانی که می‌بینیم در جنبش تنباکو، در نهضت مشروطه، در ۱۵ خرداد، مذهب تکانشان داد، الان دارند از مذهب فرار می‌کنند. مذهب‌گریزی سکه‌ی رایج روز شده و اگر جایی می‌بینید که نمی‌شود، برای ملاحظات امنیتی و حکومتی است.

*** من خیلی ممنونم از آقای مهندس که توضیحات مبسوطی دادند؛ دو مفهوم بیداری مردم را از خودآگاهی ملی جدا کردند و فرمودند که در آن مقطع خودآگاهی ملی هنوز رخ نداده بود. این سوال برای من به وجود آمد که آن را مرتبط کنیم با بحثی که جنابعالی در اول بیاناتتان فرمودید. در مبانی تاریخی یک روش پدیدارشناسانه‌ی هگلی را بیان فرمودید. دیالکتیک آگاهی ملی، دینی و آگاهی مدرن را در تنباکو و اصلاحات که به نظرم در آن ضعف کاریست ایده وجود داشت، با این روش چه‌گونه تحلیل می‌فرمایید؟

عزت‌الله سبحانی: تکیه‌ی بنده بر این بود که در ادبیات موجود ایران ما، تا انقلاب مشروطه، ملت ایران را نمی‌بینیم. این نکته را بنده از کتاب مرحوم کسروی عرض می‌کنم که ملت و ملت ایرانی برای اولین بار در تظاهرات مردم در انجمن‌های مخفی آن زمان و یا به‌طور علنی در انقلاب مشروطه مطرح شد. اما در جریان تنباکو هنوز این مفهوم در میان مردم نبود، ممکن است نزد برخی نخبگان [وجود داشته‌است]. مثلاً میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام به این خودآگاهی ملی رسیده بود که در مقابل دخالت استعمار خارجی کشورهای روس و انگلیس مقاومت می‌کرد و در امور تصمیم‌گیری مملکتی قصد قطع [دست] آنها را داشت. میرزاتقی‌خان امیرکبیر هم در همین کتاب

امیرکبیر و ایران آدمیت جمله‌ای دارد؛ مصاحبه‌ای با همسر سفیر انگلیس به اسم «لیدی شین» دارد که در آن‌جا می‌گوید ما در کشور خودمان دچار مسایلی هستیم، امروزه اتکا به نفس - مقصود اتکای نفس ملی است - فراموش شده و هر کس به دنبال این است که یک پشتیبان خارجی پیدا کند. میرزا تقی‌خان این را به عنوان درد دل می‌گوید؛ می‌گوید مذهب که تا حدودی می‌توانست نوعی ارتباط و وجدان جمعی یا خود جمعی بین مردم ایجاد کند، دیگر امروزه کاربرد ندارد. آن موقع مذهب در بین مقامات دولتی، اشراف و اعیان دیگر کاربرد خودش را از دست داده بود یعنی آن نقش را نداشت که بین وجدان‌های افراد ارتباط برقرار کند، نقش مذهب کم‌رنگ شده بود. آن چیزی را که ما امروز احساس می‌کنیم، امیرکبیر در ایران احساس کرده بود. می‌گفت مذهب نقشش را از دست داده اما آن نقش ملی هم وجود ندارد. هرکس دنبال این است که یک پشتیبان و یک رابطه‌ی خارجی پیدا بکند. می‌شود در حد یک جمله از درد دل‌ی که میرزا تقی‌خان امیرکبیر با لیدی شین می‌کند، عبور کرد ولی این جمله خیلی معنا دارد. ایران از خودآگاهی مذهبی عبور کرده اما هنوز به خودآگاهی ملی نرسیده است. یک خودآگاهی در میان بعضی از نخبگان جامعه، نخبگان سیاسی ارباب‌ها و فئودال‌ها هست که در میان آنها هم هنوز خودآگاهی ملی وجود ندارد. این خودآگاهی در زمان مشروطه شروع به پیدا شدن می‌کند که آثارش را به نقل از کتاب مشروطه‌ی مرحوم کسروی، در شعارهایی که مردم یا انجمن‌های مخفی می‌دادند، می‌بینیم. یکی از این آثار این است که مردم چون نظام موجود ایران را یک نظام استبدادی فقیر و عقب‌مانده و مورد استعمار خارجی تشخیص می‌دهند و این برایشان ننگ‌آور است، آرزوی ایران قدیم را می‌کنند. مرحوم عشقی شعری دارد که می‌گوید:

ز دلم دست بدارید خون می‌ریزد رفته‌رفته دلم از دیده برون می‌ریزد
آبرو و شرف و عزت ایران قدیم نکبت و ذلت ایران کنون می‌ریزد

ببینید اولاً غم دارد؛ عرض کردم که نخبگان جامعه از شکست‌های جنگ با روس، دخالت انگلیس و عقب‌ماندگی‌ها در دلشان دردها و غم‌هایی داشتند. «[میرزاده‌ی] عشقی»، یکی از این نخبگان است که می‌بیند آن ساختار استبدادی و مذهب سنتی میان مردم، نمی‌تواند از این غم‌ها رها شود، پس پلی بین خودش و ایران قدیم می‌زند تا به ایران قبل از اسلام برگردد. این نکته‌ای را که عرض می‌کنم، در ادبیاتی که از «مرحوم آخوندزاده» هم هست، می‌بینیم. در مکتوباتش این موارد را خیلی بزرگ می‌کند و روی آن تکیه می‌کند که ما هرچه عقب‌ماندگی داریم، محصول اسلام است و ما باید به ایران قدیم برگردیم. در کتاب کاتم که خدمتتان عرض کردم هم لغت ناسیونالیسم را با n کوچک شروع می‌کند که ترجمه‌اش ملی می‌شود، اما در همین مطالب یک ناسیونالیسم با N بزرگ هم دارد که یعنی ملت‌گرایی؛ او می‌گوید که در زمان رضاشاه ناسیونالیسم به معنای ملت‌گرایی یا بازگشت به ایران قدیم رشد پیدا کرد.

به هر صورت بنده منظورم از تکوین وجدان ملی این بود. عرض هم مستند است به عرایض میرزا تقی‌خان در دردلی که با لیدی شین دارد و دیگر این که در جنبش تنباکو مردم به دنبال ایرانیت نبودند و به دنبال تبعیت از فتوای میرزای شیرازی به عنوان یک امر مذهبی بودند. به این عنوان که کفار آمده‌اند و سرمایه‌های ما را می‌برند، هنوز وجدان ملی تکوین پیدا نکرده بود و یا اگر هم بود، هنوز تنها در میان نخبگان بود نه عموم مردم.

مدی صابر: در حد توان خودم خدمتتان توضیحی می‌دهم. ساختی که شما مطرح کردید، در تنباکو هم تعین پیدا کرد و در آنجا هم تلنگری به ذهن خورد. ذهن صندوق‌خانه‌ای است که پرده‌های غیرفعال و یا کم‌تر فعالی دارد که نتیجه‌ی مشاهده و عمل خود ذهن است. با همان تمثیلی که آقای مهندس گفتند، اگر تکانی به لیوان ماقبل یخ‌زدن بخورد و تلنگری به ذهن زده شود،

یخ می‌بندد. در بیرون هم اگر اتفاقی بیافتد که آن اتفاق تلنگر یا چکشی به ذهن باشد، ذهن شکل می‌بندد. ذهن کل جامعه و تک تک افراد آن در صندوق‌خانه پرده‌هایی بسته بود؛ [پرده‌ی اول]، ستم سیاسی و فئودالی زمان، پرده‌ی دوم برخوردی که با دو فرد اصلاح طلب قبلی - قائم مقام و امیرکبیر، که آمدند سفره‌ی اصلاح بیاندازند [اما] استبداد دوره، سفره‌ی اصلاح را جمع کرد- شده بود. سوم این که مردم هم در ادبیات و هم در واقعیت رعیت خطاب و تلقی می‌شدند و مناسباتشان با قدرت به مفهوم واقعی ارباب-رعیتی بود. و اخیر، سفره‌ای ناصرالدین شاه و وام گرفتن به قصد سفر هم که در جهان آن روز [رایج] نبود، اضافه شد. این مجموعه در ذهن‌ها شکل گرفته بود و وقتی یک عنصر آگاهی‌بخش از جهان بیرون هم پیدا شد که آقای مهندس مشخصا به سیدجمال اشاره کردند، تکانی در سرهای آن روز پیدا شده بود، مشخصا متأثر از سید جمال، بعد عبده، رشیدرضا و کواکبی. در حقیقت یک نهضت سلفی راه افتاد که چند وجهه بود؛ وجه اول مبارزه با خرافه در کشورهای اسلامی بود که سید در اولین سرمقاله‌ی نشریه‌ی عروۃ الوثقی بر پاک کردن لوح عقول عموم از خرافه، یعنی یک مبارزه‌ی ضدخرافی- ضدارتجاعی را شروع کرد، یک مبارزه‌ی ضداستعماری را شروع کرد و اتفاقی هم که افتاد تکانی به روحانیت ساکن و وزینی که تحرک اجتماعی داشت، دادند. این تکان به نوعی به ذهن جامعه هم وارد شد، عوامل آگاهی‌بخش دیگری هم مثل روزنامه‌ی اختر و اتفاقات فکری که قبل از تنباکو در ایران اتفاق افتاده بود، وجود داشت. این انباشت در جامعه منجر به اتفاقی شد که دیالکتیک آن این‌طور قابل تبیین است که مردم یک قدم کیفی جلو آمدند و یک ترک هم به قدرت خورد. آقای مهندس می‌فرمایند مردم تبدیل به ملت شدند، این خیلی مهم بود. جلوتر خواهیم دید در نامه‌ی ناصرالدین شاه به میرزای شیرازی واژه‌ی ملت / ایران به کار رفته‌است، قبل از آن اصلا به [ملت] قائل نبودند، [مردم] عوام کل انعام بودند و هیچ انگاره‌ی

مثبتی وجود نداشت. مردم یک قدم جلو آمدند و قدرت هم یک قدم عقب رفت، این دیالکتیک دوره است.

نکته‌ی دیگری که فرمودید صرفا اسلوب هگلی نیست، هگل خیلی به عین بها نمی‌دهد ولی در تنباکو عین عمل کرد. در حد فهم محدود خودم اشاره کردم که یک وصلت تاریخی بین عین و ذهن صورت می‌گیرد. به عین تنباکو اشاره شد، قرارداد باکسی بود که داشت و کاشت و برداشت و تجارت و... را در بر می‌گرفت، عملا قرارداد با عینیت زندگی همه‌ی طیف‌های اجتماعی درگیر شد، چه کشت‌کار، چه تاجر بزرگ، چه بنکدار، چه خرده‌فروش و چه کِشنده‌ها [ی تنباکو]، مساله پیدا کردند که یک کمپانی خارجی آمده و امهات جریان تنباکو را از ابتدا تا به انتها در دست گرفته است. اینجا به دیدگاه هگل تبصره می‌خورد و عین هم وارد می‌شود. هگل منطقا هر تحول تاریخی را متکی بر فعل و انفعال ذهن می‌داند و به عین بها نمی‌دهد اما آنجا عین هم عمل کرد.

در اصلاحات هم که جناب عالی مطرح کردید، ایده بود ولی مهندسی نشد، ایده‌ی رها و بی‌سازمان. آن ایده، سازمان و نهاد حامی پیدا نکرد و اجتماعی نشد. روشی وجود نداشت که این پروسس را شکل بدهد، صرف این‌که ما می‌خواهیم قدرت را پاسخگو کنیم، ضریب مشارکت را بالا ببریم، تنوع و تکثر ایجاد کنیم، هرم قدرت را بشکنیم و توزیع مجدد قدرت کنیم، ایده‌ها و آرمان‌های خوبی است اما اگر روش نداشته باشد و به سطح ساختمان جامعه منتقل نشود، آرمانی تخیلی در ذهن باقی می‌ماند مثل بخش مهمی از آرمان‌های سوسیالیست‌های تخیلی. تفاوت سوسیالیست‌های علمی با سوسیالیست‌های تخیلی این بود که آرمان را در سطح واقعیت آوردند و جنبش سندیکالیستی راه انداختند، تشکیلات دادند، سازمان‌دهی درست کردند، کارگر به صنف تبدیل شد، صنف اتحادیه پیدا کرد و طبقه‌ی متشکلی در مقابل طبقه‌ی متشکل صاحب سرمایه، مدیران و کارآفرینان برخاسته از

انقلاب صنعتی قرار گرفتند، اتفاقی که هیچ‌گاه در ۷-۸ سال موسوم به اصلاحات رخ نداد. من این‌طور می‌فهمم که ایده آمد ولی ایده مورد استقبال روش، ساختمان‌سازی و مهندسی اجتماعی قرار نگرفت. لذا الان هم که جریان اصلاح طلب کنار رفته است و استراتژی‌اش شکست خورده، ایده‌ها سر جای خود باقی هستند و هنوز هم مهندسی وجود ندارد. در ایران پرولتر و بیل به دستی که دست و پنجه را با ایده در بیاندازند، وجود ندارد. همان‌طور که می‌گویند چهره‌ی روحانیت روشن است چون خیلی در جامعه تردد نداشته و نور ندیده، دست‌های جریان‌های فکری و اپوزسیون ایران هم، دست‌های پاک و پاکیزه‌ای است. سارتر عنوان می‌کند که دست روشنفکر باید آلوده شود، آلودگی مورد نظر او آلودگی به رانت و فساد نیست، آلودگی به این مفهوم که فقط دست کارگر و کشاورز نیست که باید پینه ببندد، روشنفکر هم در ایده‌ی خودش باید دست و مغز و فکر و اندام و سر و گردنش چروک بخورد و پینه ببندد. به نظر من روشنفکران ایران روشنفکران بلورین هستند. اندام اصلاح‌طلبان بلورین بود، ترکی، زخمی، زمختی‌ای، حداقل سیاهی‌ای... این اتفاق نیفتاد. دست با ذهن وصلت پیدا نکرد. ایده مهم است اما ایده باید در عرصه‌ی ساخت و ساز بیاید و ورز بگیرد و نهادی پیدا کند. این اتفاق در این هشت سال رخ نداد و با این وضعیتی هم که الان جریان اصلاح طلب برکنار شده از قدرت دارد، به نظر می‌رسد باز هم به سمت قدرت از دست‌رفته خیز برمی‌دارد و بنا نیست ایده‌ها در اجتماع هندسه پیدا کند. معلم‌ها هم، کارگرها تقریباً و کارمندا تماماً طبقه‌ی حامی اصلاحات بودند اما این‌ها آن‌قدر از این طبقات دور بودند که این [حامیان] یک به یک کنار رفتند و نه تنها کنار رفتند، بلکه مقابل دولت اصلاحات هم ایستادند و اعتصاب کارگری و معلمی راه افتاد. طبقه انتظار دارد روشنفکر آرمان‌دار بیاید و او را لمس کند نه این که به قول اصفهانی‌ها، تو این طرف جوی و من آن طرف جوی... اصطکاکی صورت نگیرد. دیالکتیکی که شما می‌فرمایید فقط

در سطح ذهن نیست، به هر حال اگر به عین وصلت پیدا کند، منجر به اتفاق می شود.

*** مهندس سحابی راجع به مذهب، تاریخ شرع و تاریخ اروپا گفتند که ظاهراً مذهب در پیشرفت ایران مانع نبوده اما آنجا مانع بوده است. نسبت مانع بودن مذهب با توجه به این که رنسانس از درون کلیسا جوشید و الان هم الهیات رهایی بخش در آنجا بسیار جان دارد. چگونه تعریف می شود؟

عزت الله سحابی: در این که چرا من گفتم مذهب در اروپا مانع جنبش و حرکت بود و در ایران نبود، اولاً توجه کنید که من این گزاره را از کتاب ناسیونالیسم در ایران نقل کردم که می گوید در قرن ۱۹ جنبشی در ایران شروع شد که منتهی به تغییرات عمده‌ی سیاسی و اجتماعی در ایران شد و آن چیزی که عامل راه انداختن این جنبش شد چیزی نبود جز مذهب. بسترهای تاریخی جنبش تنباکو را آقای صابر توضیح دادند؛ غرب مهاجم، شرق پذیرا، حکومت ایلی، پادشاهان مردم را ابواب جمعی می دانند و آینده هم برای آن ها مطرح نیست و تنها نهادی که در ایران اندکی اجازه حضور داشت یا اجازه داشت به زمامداران توصیه و اعتراضی کند، روحانیت بود. در روحانیت قبل از همه سید جمال بود که این قرارداد را فهمید و در نامه‌ای که به «میرزای شیرازی» و علمای آن زمان نوشته مشهود است که محتوای قرارداد را فهمیده که قرار است به کجاها بیانجامد. آقای صابر هم فرمودند که این قراردادها تسخیر سرزمین نیست، تسخیر همه‌ی آینده‌ی یک سرزمین است. سید جمال به میرزای شیرازی این محتوا را گفت و سرانجام منجر به فتوای تحریم تنباکو شد. این تحریم تنباکو آن چنان نافذ و موثر بود که حتی در داخل دربار و اندرون ناصرالدین شاه، زنان از مصرف تنباکو خودداری کردند. ما اگر مخالف مذهب هم باشیم بالاخره باید بدانیم که مذهب در آن زمان این نقش اجتماعی را داشت. البته با اجزا [ی جنبش] کاری نداریم، در

کتاب ایدئولوژی مشروطیت آمده که تجار با قرارداد تنباکو مخالف بودند. تجار مخالف بودند، کار کردند و موثر هم بودند اما انگیزه‌ی اولیه را مذهب ایجاد کرد و سید جمال قرارداد را فهمید.

اما در اروپا انقلاب فرانسه سه پایه در نظام اجتماعی-سیاسی داشت؛ یک پایه شاه، دیگری اشراف و دربار و یک پایه هم زمین‌داران کوچک‌تر بودند و مردم نقشی نداشتند. مذهب خیلی مهم و قوی بود اما کلیسا جزو هیات حاکمه بود و جنبش و حرکتی نداشت. در دوره‌ی رنسانس هم که خیلی قبل‌تر از انقلاب فرانسه اتفاق افتاد، کلیسا در برابر همه‌ی تغییرات علمی و سیاسی و اجتماعی ایستاده بود. به این ترتیب بود که مذهب یک مانع پیشرفت و تغییر و تحول بود. این یک واقعیت تاریخی است که عرض کردم و از منظر عقیدتی صحبت نمی‌کنیم که مثلاً مسیحیت این است و اسلام نیست. هر موقع هر کدام درست عنوان شوند، مدافع ترقی هستند. این واقعیت مربوط به مسیحیت نیست، مربوط به کلیسا است. کلیسا در واقع مثل روحانیت امروز نه گذشته- عمل می‌کرد. توضیحی که بنده دادم و نقش مذهب را در اروپا بیان کردم، برگرفته از «مرحوم شیخ محمد عبده است که همکار و تا حدودی شاگرد و تحت تاثیر سید جمال بود. او مبارزات زیادی داشت. او در گفتگویی با آمستراک می‌گوید فرق ما و شما این است که شما ترک دینهم و ترقیهم، شما دینتان را کنار گذاشتید و جلو افتادید و ترکنا دیننا و تفعلنا، ما دینمان را که ترک کردیم، عقب افتاده شدیم! این توضیحی است که من دارم اگر قانع نشدید بگذارید برای جلسات بعد تا من مطالعه بیشتر داشته باشم.

*** در تعریف از علم تاریخ و فلسفه‌ی تاریخ به نگاه ایرانی و ملی و شرقی

۱. این جمله منسوب به سید جمال‌الدین اسدآبادی است، همچنین کارن آمستراک شرق شناس انگلیسی در سال ۱۹۹۴، یعنی سال‌ها پس از عبده به دنیا آمده است.

کمتر پرداخته شده است. انتظار این است که نگاه ملی بیشتر باشد.

هر بحثی یک تاریخ پایه می خواهد. در اقتصاد هم همین طور است. تورم، نوسان قیمت ها یا ضریب رشد را بخواهند بگیرند، یک سال را سال پایه قرار می دهند. بالاخره یک برش پایه را باید بگیري که از آن جا شروع کنی. در دوره ای که سال پایه گرفته شد، تحولات بیشتر آن جا بوده است. به نسبتی که به ایران بیایم بحث ها ملی تر می شود. یعنی جلسهای بعد بحث ملی است و دیگر بحث مدل خام وجود ندارد. همین دوران مشروطه، تاریخ نگری نو در ایران هم راه می افتد. کسروی ای پیدا می شود که روایت مشاهداتی ارائه می کند و تاریخ هجده ساله ی آذربایجان و جنبش مشروطه را می نویسد و تاریخ روایی می شود. جلوتر که می آیی در دهه ی ۳۰، ۴۰ و ۵۰ مارکسیست هایی هستند که تحلیل های تاریخی ای دارند که منطبق بر تحلیل یا دینامیسم تاریخی مدل مارکسی است. مثلاً «آقای باقر مومنی» در دهه ی ۴۰ تاریخ توسعه را در جنگ طبقاتی و مساله ی ارضی در ایران نوشته است یا کارهایی که در دهه ی ۴۰ و ۵۰ یکی دو موسسه ی پژوهشی در ایران می کردند یا مذهبی هایی که روی فلسفه ی تاریخ در ایران صحبت کردند، مثل «آقای مطهری» که سلسله بحث هایی را داشته، یا از اندیشمندان نو مثلاً «دکتر پیمان»، بحث فلسفه ی تاریخ را کرده یا مجاهدین هم در راه انبیاء، راه بشر فلسفه ی تاریخ را گفتند، دکتر شریعتی گفت، مهندس بازرگان در راه طی شده ذیل یک سری از تیتراها مثل تازیانه ی تکامل، دیدگاه خودش را روی سمت و حرکت تاریخ بیان کرده است. اگر اجازه بدهید، جلوتر بیایم و به دهه ی ۳۰ برسیم، انگاره ی مهندس بازرگان هست. در دهه ی ۴۰، مجاهدین هستند. دهه ی ۵۰، دکتر پیمان و شریعتی هستند. سعی می کنیم این انگاره ها را در حد توان خلاصه کنیم و بگوییم. همچنین کارهای مرجع تاریخی ای که در ۵۰-۴۰ سال گذشته در ایران انجام شده، فرض کنید که به جنگل که می رسیم کتاب «آقای شعایان» و «آقای فخرایی» مرجع است و

اسلوب تاریخ‌نگاری دارد. جلوتر که بیاییم ادبیات تاریخی خودمان را هم سر جای خودش بررسی خواهیم کرد.

***** در مورد توشه‌ای که گفتید غرب از شرق در دوران رنسانس گرفت، می‌توانید مشخص کنید واقعا این تأثیرات و توشه‌ها چه بوده است؟

در مورد این توشه، ما روی آن نایستادیم و تنها اشاره‌ای کردیم ولی دوره‌ای را که عصاره‌کشی از علوم شرق عنوان دادیم، دوره‌ای بود که آن‌ها گذاشتند برای واری ادبیات علمی. یعنی به‌طور جدی روی ادبیات فلسفی و به‌خصوص ادبیات رشته‌های علوم مثبته مثل فیزیک، شیمی و ریاضی کار کردند. یعنی وقتی آمدند این طرف کتابخانه‌ها را دیدند، یک دوران گذار است که دوران انتقال میراث ادبیات علمی شرق آن دوران است به غربی که ذهنش تلنگر خورده بود و می‌خواست بلند شود. در آن عصاره‌گیری یک سری روش مشاهده و یک سری روش تعقل برگرفتند. مثلاً از «ابن‌سینا» و «رازی» استفاده‌ی ویژه‌ای کردند، از علم الاجتماع «ابن‌خلدون» استفاده‌ی ویژه‌ای کردند. در دوران نو از قرن ۱۷ به بعد علم الاجتماع در اروپا آمد اما قبل از آن در شرق وجود داشت. یک بخش، عصاره‌گیری از روش بود، یک بخش از محتوی و یک بخش از دیسپلین بحث‌ها بود.

آن‌ها از شرق این عصاره‌ها را گرفتند و در باب ادبیات هم منتقل کردند. آن‌ها در برخی علوم، عصاره‌هایی را که گرفتند، پله‌ی اول و سکوی پرتایشان شد. با ادبیات امروز می‌شود گفت هر پروژه‌ی اقتصادی که بخواهد تعریف شود، یک فاز صفر دارد که فاز مطالعه و پیش‌نیاز است. فاز صفر آن‌ها واری ادبیات علمی این طرف بود، این اتفاق افتاد. این نکته عنوان شد که همه‌ی متفکران و دست‌به‌قلم‌های تاریخ و خودمان، جنگ‌های صلیبی را نقطه‌ی عطف تلقی کردند. اصطلاح مهندس بازرگان خیلی قشنگ است؛ چکش بیداری! چکش یا پتکی در گله‌ها خورد! یک وقت پتکی در کله می‌خورد و

منجر به بیهوشی دائمی می شود از نوع بیهوشی هایی که پیرامون خودمان خیلی می بینیم ولی آنجا منجر به بیهوشی نشد. منجر به این شد که عقل، دینامیسمی پیدا کرد. به نظر من روش و اسلوب و دیسپلین بحث ها و جان مایه ی بحث ها کمکشان کرد. همان طور که توسعه ی آن ها از محل انباشت طلا و نقره ای که از امریکای جنوبی غارت کردند، شکل گرفت، انباشت اولیه ی علمی شان هم از دست مایه های شرق شکل گرفت. ولی دیگر در دوران بعدی که آن ها استارت را زده بودند، این طرف چیزی نداشت که به آن ها بدهد. آن موجودیت هایی هم که رو به رشد بود مثل موجودیتی که در هند بود، جانش را گرفتند. هند را هر وقت رها کردند، دستمایه و داشته داشته است اما جانش را که گرفتند دیگر چیزی برای عرضه نداشت. لذا در دوران نو که آن ها استارت و شتاب را زدند، دیگر این طرف چیزی برای عرضه نداشت.

عزت/الله سبحانه: با اجازه آقای صابر من توضیحاتی تکمیلی خدمتان می دهم. این انتقال میراث برای خیلی پیشتر از قاجاریه و تنباکو بوده است. در دهه ی ۲۰ یک مجله آکادمیک برای پدر من می آمد به نام Endeavor، تلاش؛ مقاله ای داشت با عنوان خدمات مسلمین به علم فیزیک، در آنجا مشخصا به طور موردی از این که روش تجربی و مشاهده ای را شرقی ها بنا گذاشتند، صحبت می کند و نمونه هایش را در «ابوریحان بیرونی»، «زکریای رازی»، «ابن سینا» و «الحیثم» بیان می کند. این مقاله نقش الحیثم را در پیدایش علم فیزیک نور بیان می کند. مثلاً قانون دکارت را که می گوید قانون تابش و انعکاس چه نسبتی دارند، الحیثم متوجه بوده است. مقاله همه ی این ها را به این نسبت می دهد که مسلمان ها روش مشاهده ای و تجربی را در تحقیقات خودشان به کار می بردند و نه بحث های منطقی را. نکته ی دیگر هم در کتاب /احیای فکر دینی «مرحوم اقبال [لاهوری]» در فصل روح فرهنگ اسلامی آمده است. او بحث هایی دارد، من جمله می گوید واضع علم تجربی «بیکن»

فرانسوی است. او در این مقاله نشان می‌دهد بیکن شاگرد یک انگلیسی بود که در اسپانیا و در مکتب‌خانه‌های مسلمانان درس خوانده بود و واضح روش تجربی و عدول‌کننده از روش‌های منطقی است؛ همه‌ی این‌ها نشان می‌دهد که پیشگام علوم تجربی که پیش‌تاز تمدن علمی امروز است، مسلمان‌ها بوده‌اند.

هدی صابر: نکته دیگر این است که در آن‌جا همیشه سیستم ثبت و ضبط بوده؛ روش‌ها، محتواها و سازمان‌ها ثبت شده است. این‌جا حتی در دوران خمودگی هم اتفاقاتی افتاده، اما ثبت نشده است. در دوران نوین هم ما سیستم ثبت و ضبط نداریم. در حوزه‌های مختلف به نظر من اتفاقات زیادی افتاده اما نه نظام ثبت داشته‌ایم و نه خود فرد آن را ثبت کرده است. در دوران جدید هم که آن‌ها استارت تحول را زدند، قطعاً در شرق و ایران خودمان هم اتفاق‌هایی افتاده اما آن اتفاق‌ها در مسیر پیشرفت و تحول بشر ثبت نشده است.

***** چرا رنسانس در شرق/اتفاق نیفتاد؟

بالاخره آن حرکت جان‌مایه‌ای داشت و اتفاقاتی افتاد، ذهن رها شد و ذهن که رها شد، مذهب هم به خدمت دوران آمد. مذهب، مذهب اعتراضی‌ای بود که بر مذهب دوران قبل از خودش شورید و مذهب پروتست، اعتراض شد. آن مذهب در گُنه خودش هم مشوق کار بود و هم مشوق سرمایه. اتفاقی که آن زمان در اروپا افتاد الان هم برقرار است. «ماکس وبر»، تحقیق ویژه‌ای در کشورهای پروتستان کرده است که جان‌مایه‌ی پیشرفت چه بوده است؟ در مورد مذهب تئوری پروتستان بود که جهان را نو دیدند، جهانی که انسان می‌آید که در آن کار کند و آن را تغییر دهد. تحلیل این است و تحلیل درستی هم هست. می‌گوید کشورهای پروتستانی که پروسه‌ی توسعه‌ی آن‌ها با عقاید کالوین و لوتر استارت خورد، ضریب پیشرفتگی الان آنها بیشتر از کشورهای کاتولیک اروپاست. الان در اروپا

مناطق کاتولیک‌نشین همه عقب‌مانده‌ترها هستند؛ اسپانیا، پرتغال و بعد ایتالیا که حلقه‌ی اتصال عقب‌مانده‌ها با پیشرفته‌هاست. اما پرتستان‌ها مثل هلند و بلژیک و به‌خصوص آلمان سمبل پیشرفت هستند. یعنی هم فکر به لحاظ علمی آزاد شد و هم مذهب پشتیبان سرمایه‌داری جدید شد. وبر در آلمان پژوهشی انجام داده و می‌گوید از رنسانس به بعد تجار و صنعتگران و کارآفرین‌ها همه از پروتستان‌های متعصب هستند که مذهب اعتراض و دینامیسم آن در وجودشان درتیده است. لذا یک وجه هم مذهب حامی توسعه است. اما این طرف این اتفاق‌ها نیافتاد یعنی مظاهری از پیشرفت در هند و ایران بود اما نه نظام عقلی جدید پشتیبانش شد و نه مذهب. مذهب اصلاً بنا نبود اتفاق‌ها را در دنیا سامان بدهد. هنوز هم در مذهب سستی رسمی همین است و شور و شر، تغییر جهانی و تلاطمی در آن وجود ندارد. لذا آن‌جا ابزار و اصناف که پشت هم‌دیگرند، نه این‌که طراحی از قبل پیش‌بینی شده‌ای وجود داشته باشد اما هرکس دینامیسمی پیدا کرد، کار خودش را کرد؛ با دو عنصر روش و مذهب پشتیبان، صنعتگر، کارآفرین، تولیدکننده، کشاورز و... [کار خودش را کرد]. جملاتی که کالون و لوتر دارند مثل آیات انجیلی است که مشوق سرمایه‌داری بی‌مهار است. یعنی مجوز بی‌مهار سرمایه را جملات تاریخی کالون و لوتر دادند. از منظر آن‌ها انسان به این جهان آمده که جهان را تغییر بدهد با سه عنصر فکر و کار و سرمایه. این عناصر در اینجا غایب بود و هنوز هم غایب است.

در بخشی از شرق که سرمایه پیشرفت کرد مثلاً فرض کنید اژدهای زرد یا چهار ببر آسیا، نظام اعتقادی آن‌ها چند عنصر را داخل خودش کرد؛ نظام اعتقادی آن‌ها خیلی دینامیسم ندارد. تلاطم و دغدغه و اینها خیلی در آن نیست اما انضباط آهنین در آن است. نظم‌پذیری مطلق در آن است. لذا کشورهای شرقی‌ای که اعتقادات کنفوسیوسی داشتند برای خودشان الان اژدهایی هستند و صدایشان پژواکی دارد. ولی در بقیه‌ی جهان که مذهب

آخرت را تشویق می‌کند و دینامیسمی ندارد و مجوز حاکمیت طبقات پوسیده را می‌دهد، نمی‌تواند آن نقش‌ها را ایفا کند. فرض کنید الان یک مکانیک راحت موتور را پیاده می‌کند و بعد، راحت وصلش می‌کند؛ آن موتور تاریخ ابزاری است که هرکس برای خودش فراهم کرده است. مذهب جدید برای خودش، روش‌مندها برای خودشان، صنعتگر برای خودش و هرکس در حد خودش ملاتش را فراهم کرد و آتش شله‌قلم‌کار خوش‌لعب و خوش‌عطری راه افتاد که البته بعداً بوهای دیگری از آن راه افتاد. به این شکل توسعه، عناصر حامی پیدا کرد. ولی اینجا [در شرق] در کشورهایی مثل ما مذهب و سایر عناصر، حامی توسعه نشدند و ظاهراً هم به نظر می‌رسد که بنا نیست به این زودی از توسعه حمایت کنند.

«ادامہ می فضای بین الملل»

«این سوچہ خبر؟»

«شرایط داخلی»

نشست پنجم

سه شنبہ ۳ بہمن ۱۳۸۵

سلام بر جمع، به خصوص موسپیدان و با کسب اجازه از آقای مهندس سحابی، بحث را ادامه می‌دهیم. دو روز قبل محرم آغاز شده؛ بحث ما، بحث تاریخ خون‌دار و جان‌دار است و احترام می‌گذاریم و یاد می‌کنیم از حضرت امام حسین(ع) که به تاریخ مهر تزریق کرد، عشق تزریق کرد، مسیر را عوض کرد و منش و روشش علی‌رغم ضرباتی که در واقعه خورد، باقی و برقرار ماند.

آزاد شدن‌های زنجیره‌ای، توانمندی‌های سلسله‌ای

در بحث تنباکو، ذیل عنوان اول که فضای بین‌المللی بود، سعی کردیم تحلیل دو سوی یک رابطه‌ی تاریخی را بیان کنیم. غربی که دینامیسمی پیدا کرده بود، با دوران ثبات، رخوت و جمودش وداع کرده بود، تحول پیدا کرده بود و مهاجم شده بود و شرقی که دوران دینامیسم آغازینش را پشت سر گذاشته بود و به یک دوران به اصطلاح خمودگی وارد شده بود. شرق بر خلاف غرب که متحول و مهاجم بود، ساکن و پذیرا بود. آنچه که گفته شد را سریع مرور می‌کنیم تا به بحث امروز گره بزنیم. مشترک با هم شاهد آزاد شدن‌های زنجیره‌ای بودیم و مترتب بر آن، توانمندی‌های سلسله‌ای؛ تلنگری به ذهن‌ها خورد، تعمقی، تفکری، اندیشه‌ای ورزیده شد، مشاهده‌ای صورت گرفت، ایده‌ای از پسِ پیشانی‌ها برتراویده شد، بر ایده، نظریه سوار شد، بر نظریه روش و...؛ این سیر باعث شد که غرب با یک سازماندهی نوین به موضع تحقیر جهان و تقسیم جهان برسد.

تلنگر

تلنگر [آغاز این سیر] جنگ صلیبی و روشنی چشم، دل و ذهن بود. سال ۱۰۹۵ آغاز جنگهای صلیبی با فرمان «پاپ اوربان دوم»^۱ (اگر بخواهیم با ادبیات خودشان صحبت کنیم) به قصد آزادسازی تربت مسیح از قلمروی ترکان عثمانی بود. تعمق و تفکر و مشاهده‌ای صورت گرفت و از عیسویت یونانی که حافظ و حاوی فیکسیسم و اصالت صورت بود، عبور شد.

تعمق، تفکر، مشاهده

همان‌طور که اشاره شد، «آلبرت کبیر» در دوران میانی قرون وسطی از قدیسین بود. آلبرت کبیر کتاب *ارغنون* ارسطو را با الاهیات مسیحی درهم آمیخت. از آمیزش و ازدواج تاریخی ارغنون ارسطو با الاهیات مسیحی، اسکولاستیسیم^۲ عیسوی برتراوید. در سیر خودش *ارغنون نو* آمد. *ارغنون نو*، کتاب «[فرانسس] بیکن»^۳، فیلسوف دوران نو بود. *ارغنون نو* دوران تاریخی ارغنون ارسطویی را پایان یافته اعلام کرد. آنچه در *ارغنون نو* می‌خواست عنوان شود، پیوستن از محسوسات به مجردات بود، مجرداتی که در طول ده

۱. پاپ اوربان دوم. Pope Urban II. (۱۰۹۹-۱۰۲۴). او در سال ۱۰۸۸ به مقام پاپ رسید. در سال ۱۰۹۵ شورایی متشکل از رهبران کلیساهای غربی و به ریاست وی تشکیل شد تا به نامه الکسیس، پادشاه قسطنطنیه که در نزاع با ترکان عثمانی طلب یاری کرده بود، پاسخ داده شود. این پاسخ فرمان اولین دوره از جنگهای مقدس و قول آمرزش گناهان کسانی را در برداشت که در جنگ علیه مسلمانان شرکت کنند و برای آزادسازی سرزمین‌های مقدس از دست آنها بکوشند.

2. Scholasticism

۳. فرانسس بیکن. Francis Bacon. (۱۶۲۶-۱۵۶۱). فیلسوف، حقوقدان و سیاستمدار انگلیسی. بسیاری بر این عقیده‌اند که افکار او پایانی بود بر نحوه تفکر فلسفی قرون وسطی و محور قرار گرفتن علم به عنوان روش شناخت جهان. از همین رو او را «پدر علم جدید» می‌خوانند. کتاب *ارغنون نو* مهمترین کتابی است که بیکن در آن به نقد روش شناخت ارسطو می‌پردازد و روش شناخت علم محور را بیان می‌کند.

قرن دوران وسطی هیچ ارزشی نداشت. / *ارغنون نوی* بیکن از روی منطق ارسطو پرید و منطق نوینی آورد. مذهب عقل‌گرا و جهان‌گرا جای مذهب پیشین را گرفت و به اصطلاح هزار بنفشه‌ی علوم شکفت. بنفشه نوعا گلی است که زمستان را می‌شکند و نوید بهار می‌دهد. به قول شاعر *وارطان* بنفشه بود، *زمستان* شکست و رفت. هزار بنفشه‌ی دوران نو هم زمستان فکر را شکست؛ با کلید شیمی، با مشاهده‌ی طبیعت بی‌خست، با به دیده‌ی تشریح درآوردن کالبد انسان و نهایتا با فیزیک کیهان‌ساز کوپرنیک. در پس اتفاقاتی که افتاد، دوران کلیسا به سر آمد. جمله‌ای از یکی از مورخین اروپایی، تاریخ دوران را خیلی خوب ترسیم کرده و مضمون قشنگی دارد: گله، از چوپانی که جز چیدن پشم گوسفندان خود اندیشه‌ای نداشت، رها شد یعنی دوران تاریخی ارباب کلیسایی که جز چیدن پشم رعایای دوران، اندیشه و انگیزه‌ی دیگری نداشتند، به سر آمد.

ایده- نظریه

بعد از آن ما شاهد ایده و نظریه بودیم. سه مکتب در حوزه‌ی اقتصاد آمد؛ فیزیوکراتیسم^۱، مرکانتیلیسم^۲ و نهایتا کلاسیک‌ها که پیشرفته‌تر و کیفی‌تر از پیشینیان خود بودند.

سه مکتب، سی صاحب‌نظر، سیصد نظر

مهمترین نظریه‌ها همان «لسه فر، لسه پاسه» بود که اشاره شد، همان «بگذار همه چیز آزاد باشد». بر مبنای آزادی پدیده‌ها در طبیعت، سلطه برقرار کن، طلا و نقره ذخیره کن، مواد خام انباشت کن، برده اختیار کن، تجارت بگستران، دست نامرئی بالا ببر، بر اساس مزیت خودت تولید کن و نهایتا تقسیم‌کارها [بود]. معروف است که در این دوران کتاب *ثروت ملل* «آدام

1. Physiocratism

2. Mercantilism

اسمیت» موسوم شد به «انجیل اقتصاد سیاسی انگلیس». [غربی‌ها] صاحب متن مرجع شدند و اتفاقاتی که افتاد حول متون مرجعی که در همین دوره منتشر شد، صورت گرفت. [نظریه] «بگذار همه چیز آزاد باشد» که دال بر تحرک کار، سرمایه و ابزار تولید بود؛ [شعار] «انباشت طلا و نقره» [محصول] تفکر مرکانتیلیستی بود. این تفکر اروپای نوپا را احیا کرد. می‌توان گفت انباشت یا ذخیره‌سازی طلا و نقره، نقدینگی اولیه‌ی توسعه‌ی نوین اروپا را رقم زد و نقدینگی‌ای به وجود آورد که بر اساس آن انباشت، استارت توسعه‌ی اروپا زده شد. برای فراوری مواد خام انباشت کردند. برده‌گیری به‌طور جدی شروع شد.

سال ۱۴۹۳^۱ مثلی تشکیل شد که یک ضلع آن کلیسا، یک ضلع بورژوازی اسپانیا و ضلع دیگر بورژوازی پرتغال بود. امپریالیست‌های مهاجم آن دوران، اسپانیا و پرتغال بودند که بورژوازی آنها ناشی از طلا و نقره‌ای [بود] که از پرو، مکزیک و جزایر آنتیل انباشت شد. آنها به تجارت رونق دادند و بر تجارت جهان مسلط شدند. مثلی که با مشارکت «پاپ الکساندر ششم»^۲ که محور کلیسای دوره بود و سران بورژوازی اسپانیا و پرتغال تشکیل شد، دو توافق به عمل آورد؛ همیشه روحانیت مسیحی برای منافع خود و منافع طبقه‌ای که با آن پیوند خورده بود - که دوره‌ای فئودال بودند و دوره‌ای بورژوازی نوپای تجاری بود و به زیان مردم - اهل بند و بست و توافق بوده است. اتفاقی که افتاد [این بود که] کلیسا مجوز تسخیر سرزمین‌های کشف‌شده به دست اسپانیا و پرتغال را صادرکرد، در ازای این که مردمان سرزمین‌های تسخیرشده مسیحی شوند. آنها هم پذیرفتند - آنها می‌خواستند مساله‌شان حل شود و کلیسا هم می‌خواست مساله‌ی خودش

۱. سال فتح قسطنطنیه

۲. پاپ الکساندر ششم، Alexander VI. او از ۱۴۹۲ تا ۱۵۰۳ میلادی پاپ بود.

را حل کند. این اتفاق در ۱۴۹۴-۱۴۹۳ صورت گرفت. «ویل دورانت»^۱ تصریح می‌کند که برخی از ارباب کلیسا در سیر و سازماندهی برده‌داری درگیر بودند. نکته این است که کلیسا در مراحل مختلف تحول غرب در دوران جدید نقش خود را ایفا کرده است. در دوران قدیم که هم‌پوند با فئودال‌ها بود، در دوران جدید هم با بورژوازی پیوند خورد و شریک و همساز بورژوازی شد، هم در غارت طلا و نقره و هم در غارت منابع انسانی که در شکل برده‌داری بود. «هگل» در ۱۷۹۶ مضمون زیبایی را بیان می‌کند؛ درست است که مسیحیان آغازین پایبند به اصل برابری بودند و برده، برادر مالک خود به‌شمار می‌آمد، ولی تنها یک مرد ساده‌لوح در آغاز این امید را داشت که سخن‌پردازی‌های اسقف‌ها و دیگر رهبران کلیسا درباره‌ی اصل فروتنی و نداشتن برتری فردی بر فرد دیگر، از میزانی از حقیقت برخوردار باشد. دیری نمی‌پایید که مرد ساده‌لوح در چهره پُر خند یا تحقیرآمیز متولیان کلیسا می‌خواند که آن سخنان زیبا تنها در جهان ملکوت مصداق واقعی خواهد داشت، نه در جهان واقعیت. [ارباب کلیسا]، هم در پروسه‌ی انباشت طلا و نقره و هم تجمع برده مشارکت کردند. ظرف مدت بسیار کوتاهی، ۹ هزار ناوگان اروپایی کار انتقال برده را از آفریقا و آمریکای جنوبی به اروپا سازماندهی کردند. جمله‌ی قشنگی را از «آلفرد مارشال»^۲ که از شاهدان دوره است نقل می‌کنند، «کمتر نقره و شکری به اروپا می‌رسید که لکه‌ی خون در آن مشاهده نشود». یعنی استارت توسعه، استارت خونینی بود. بخشی [از

۱. ویلیام جیمز دورانت. William Durant. (۱۸۵۵-۱۹۸۱). فلسفه‌دان، تاریخ‌نگار و فیلسوف آمریکایی. مهم‌ترین اثر او تاریخ تمدن، مجموعه کتابی ۱۱ جلدی است که با همکاری آریل دورانت، همسرش نوشته است. از دیگر آثار شناخته‌شده‌ی او در ایران به تاریخ فلسفه و لذات فلسفه می‌توان اشاره کرد.

۲. آلفرد مارشال. Alfred Marshall. (۱۸۴۲-۱۹۲۴). اقتصاددان انگلیسی و بنیانگذار اولین دانشکده‌ی علوم اقتصادی. او که مبدع نظریه‌ی عرضه و تقاضا است، در کتاب مهم خود، اصول اقتصاد، به تشریح مبانی علم اقتصاد و اقتصاد خرد پرداخته است.

توسعه] محصول تلاش و مرارت خودشان بود اما بخشی هم محصول خونبار کردن سرزمین‌های کشف‌شده، قاره‌ی آفریقا و قاره‌ی تازه کشف‌شده‌ی آمریکا بود. این اتفاقات که افتاد، آفریقا کاملاً تسخیر شد. باز جمله‌ی زیبایی است که آفریقایی‌ها عنوان می‌کردند، در آغاز ما سرزمینی داشتیم و شما کتاب مقدس، اکنون (اکنونی که ابتدای قرن ۱۹ هست که بحثمان دارد به آن می‌رسد) ما کتاب مقدس داریم و شما سرزمین ما را!

تجارت گسترده شد، دست نامرئی آدام اسمیت بالا آمد. دست نامرئی آدام اسمیت تصریح می‌کرد که دولت نباید مداخله‌گر باشد. عرضه و تقاضا با هم پیوند می‌خورند و نقطه‌ی تلاقی عرضه و تقاضا، قیمت‌های کالا و خدمات را تعیین می‌کند و نیازی به مداخله‌ی دولت نیست. دست نامرئی، تئوری‌ای شد.

اشاره کردیم که مزیت نسبی «ریکاردو» هم مجوز صادر می‌کرد و توصیه می‌کرد که هر کشوری بر اساس مزیتش تولید کند و نهایتاً تقسیم‌کاری صورت گرفت. جهان بر اساس مزیت‌ها و خصلت‌های اقلیمی تقسیم شد. در سال ۱۸۶۶ بعد از این که همه‌ی این اتفاقات افتاد، نظریه آمد، ایده رویش سوار شد، سازمانده‌ی صورت گرفت، برده‌ها منتقل شدند، طلا و نقره دست به دست گشت، اول به دست پرتغالی‌ها و اسپانیایی‌ها رسید، بعد به دست اربابان جدید بورژوازی، انگلیس، فرانسه، بلژیک، هلند، آلمان و ایتالیا رسید. در این نقطه که معروف بود در میانه‌ی قرن ۱۹ انگلیس کارگاه جهان است و بزرگترین کارفرمای جهان، «استانلی جونز»، از اقتصاددانان کلاسیک انگلیس، جهان را این‌طور توصیف می‌کند، «اتباع مختلف عالم به طیب خاطر خراج‌گذار مایند. دشت‌های آمریکای شمالی و روسیه، مزارع غله ماست،

۱. ویلیام استانلی جونز. William Stanley Jevons. (۱۸۸۲-۱۸۳۵). اقتصاددان انگلیسی. نظریه‌ی مطلوبیت نهایی و مطلوبیت کل و نظریه‌ی قیمت‌های نسبی او در علم اقتصاد از شهرت برخوردار است.

شیکاگو و اودسا انبارهای غله ما، کانادا و بالتیک بیشه‌های ماست، در استرالیا گوسفندهای ما می‌چرند و در آمریکای جنوبی گله‌های گاوان ما. از پرو نقره و از کالیفرنیا و استرالیا، طلا به سوی لندن سرازیر می‌شود. چینی‌ها برای ما جای می‌کارند و قهوه، شکر و ادویه مورد نیاز ما از کشتزارهای هند شرقی می‌آید. مدیترانه باغ میوه ما، مزارع پنبه که سابق بر این، صفحات جنوبی ایالات متحده را فراگرفته بود، اکنون همه جا و در بسیاری از نواحی کروی ارض پراکنده گردیده است.» این پاراگراف به‌طور کامل نمای تقسیم کار جهان را در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم ترسیم می‌کند. جهان بر اساس مزیت نسبی هر کشور در تولید مواد خام و تولید محصولات کشاورزی تقسیم شد.

سازماندهی تسخیر

پس [درباره‌ی] روش و سازماندهی تسخیر صحبت کردیم. موج اول و موج دوم، موج اول پرتغالی‌ها و اسپانیایی‌ها بودند و موج دوم اروپایی‌های نونفس. دستاورد امواج هم پمپ طلا و نقره بود، انباشت مواد خام، برده و بازار. تقسیم کار هم صورت گرفت.

تقسیم کار در داخل

یک نکته، تقسیم کار در داخل خودشان است. در داخل خودشان بخشی کارکن و پرولتر شدند که روزی ۱۷-۱۶ ساعت کار می‌کردند. هم عدد و رقم هست که از حوصله بحث خارج است و هم مضمون پردازی؛ مضمون پردازی‌هایی که در ذهن هست یکی داستان *بینویان* «ویکتور هوگو» است که شرایط نو در فرانسه را ترسیم می‌کند. اما سه اثر هم مربوط به «چارلز دیکنز» است که انگلیس را ترسیم می‌کند؛ *روزگار سخت*، *خانه کوچک* و *دوریت حیران*. این کتابها ترجمه شده و در دسترس است و فضای غارت و سرمایه‌داری آن دوره‌ی انگلیس را ترسیم می‌کند.

مولودهای دورانی

این دوره طبیعتاً مولودهایی داشت؛

اطفال غول‌شده

مولود اول، اطفال غول‌شده بودند. شرکت‌های کوچکی که در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم در سیر خودشان و از ادغام‌هایی که میان شرکت‌های کوچک و متوسط صورت گرفت، تبدیل به غول شدند. وجه دیگر تقسیم کار این بود که [از نظر] جغرافیایی و [از نظر] حرفه‌ی صنعتی، جهان بین اطفال غول‌شده تقسیم شد. اطفال غول‌شده به این مفهوم است که مثلاً شرکت‌های کوچکی چون لویدز^۱ که الان [یکی از] بزرگترین شرکت‌های بیمه‌ی جهان است [ایجاد شدند]. در دوران مرکاتیلیستی، لویدز در کنار ساحل، قهوه‌خانه‌ای تاسیس کرد و زمانی که منسوجات از اروپا به آن سوی آب‌ها می‌رفت، آنها را بیمه می‌کرد. بیمه پدیده‌ی نوین دوران سرمایه‌داری جدید بود. لویدز در سیر خودش تبدیل به این لویدز [امروزی] شد یا دایملر^۲ که با بنز آلمان ادغام شده است و در حدود یک قرن اخیر یک شرکت واحد را تشکیل داده‌اند، کالسکه اسبی تولید می‌کرد و در سیر خودش به تولیدکننده‌ی بنز تبدیل شد. اطفال غول‌شده منظور اینها هستند.

سرمایه‌ی وحشی

وجه دیگر سرمایه‌ی وحشی بود، سرمایه‌ای که می‌خواست از مرزهای اروپا بیرون بزند و آن را تسخیر کند. در نیمه‌ی قرن‌ی که ما روی نوک پیکانش ایستاده‌ایم و می‌خواهیم بحث ایران را روی آن سوار کنیم، ۲۵

۱. Liloyd's قدیمی‌ترین شرکت بیمه‌ی جهان که در سال ۱۶۸۸ توسط ادوارد لویز در لندن پایه‌گذاری شد.

۲. Daimler یک شرکت خودروسازی آلمانی که به عنوان یکی از بزرگترین و ثروتمندترین خودروسازان جهان شناخته می‌شود.

درصد از سرمایه‌ی سرمایه‌داران انگلیس، بیرون از کشورشان بود و حدود ۲۰ درصد از سرمایه‌ی بورژوازی فرانسه هم به بیرون از خودش منتشر شده بود.

امتیازات بی‌پایان

وجه دیگر امتیازات بی‌پایانی بود که در بحث ایران و کشورهای دیگر آن را باز می‌کنیم.

بازارهای واحد

بازارها واحد شدند، یعنی وقتی تولید انبوه شد و از قلب اروپا بیرون زد، الگوی مصرف را به‌طور نسبی (نه مثل الان) واحد کرد.

کشت‌های اختصاصی

وجه دیگر اتفاقی بود که در کشورهای شرق افتاد؛ در کشورهای شرق، کشت‌های سنتی ملی مورد نیاز اقتصاد خودبسنده کنار رفتند و اختصاصی و [متناسب با] محصولات مورد نیاز صنایع نوپا و رو به گسترش غرب شدند. کشت‌ها کاملاً به نفع صنایع نوپای غرب، میل و سمت صادراتی پیدا کردند.

بازارهای ملی فروپاشیده

نهایتاً بازارهای ملی هم فروپاشیدند. در نیمه دوم قرن نوزدهم، بازار ملی در کشورهایی مثل ایران یا هند که صاحب بازار ملی بودند، دیگر تقریباً وجود خارجی نداشت.

این سو چه خبر؟

از آن سوی [جهان] می‌گذریم و به این سو می‌آییم. این سو چهار قطب داشت؛ عثمانی، مصر، هند و ایران. فقط روی ایران می‌ایستیم و بقیه را تنها تیک می‌زنیم. این دوران مقارن است با دوران فروپاشی عثمانی، زوال هند، رفتن مصر به محاق و چادرنشینی ایران؛ [دورانی] که چادر ایل بزرگ قاجار بر کل ایران زده شد که خدمتتان توضیح خواهیم داد؛

فروپاشی عثمانی

عثمانی پهناورترین کشور تاریخ آن دوران بود و می‌توان گفت پهناورترین کشور تاریخ. از مجارستان تا بالکان، از بالکان تا جنوب روسیه و از الجزایر تا خلیج فارس را در بر می‌گرفت. یعنی وسعت سرزمین‌هایش بی‌مانند بود و دیگر تکرار نشد. ترکان مسلمان، طبقه‌ی حاکم بودند و ضمن این‌که مذاهب دیگر آزاد بود، [افراد] غیرترک محسوب [نمی‌شدند] اعتقاد نسبی و تحرک کار و سرمایه وجود داشت اما نظام -چه نظام دیوانی و دولتی و چه نظام نظامی و جنگاور- اختصاصاً به مسلمان‌ها معطوف بود و در آن چهارچوب غیرمسلم، رَمه خوانده می‌شدند.

عثمانی به دلیل سیری که طی کرد، از ۱۶۹۹ با جدایی مجارستان، سیر تجزیه‌اش شروع شد. بعد اتریش و روسیه از آن تکه‌برداری کردند و قبل از جنگ جهانی اول هم مناطق عرب‌زبان از آن جدا شدند. نهایتاً «سلطان عبدالحمید» که آخرین سلطان عثمانی بود، سقوط کرد و در سال ۱۹۲۳، ترکیه جانشین عثمانی شد.

عثمانی یک‌بار [پیش از فروپاشی] در دوره‌ی بیست‌ساله ۱۸۵۶ تا ۱۸۷۶

استارت اصلاحات را زد^۱. اصلاح‌طلبان که بخشی تیپ‌های فکری بودند و بخشی تیپ‌های نظری و اقتصادی، دست به دست هم دادند و یک موج اصلاحات را در عثمانی به راه انداختند به این امید که عثمانی اصلاح‌شده بتواند همپای بقیه‌ی کشورهای اروپاییِ نونفس یک زیست بین‌المللی و پایدار داشته باشد. [در این دوران] اصلاحات مالی-اقتصادی و اصلاحات اجتماعی-فرهنگی صورت گرفت. مطبوعات و نهضت ترجمه به راه افتاد. این نهضت ترجمه آثار «مونتسکیو»، «کانت»، «ولتر» و سایر صاحب‌نظران اروپا را ترجمه کرد و در اختیار افکار عمومی قرار داد. عثمانی در نمایشگاه بزرگ ۱۸۷۶ پاریس شرکت کرد و غرفه‌ای داشت. «سلطان عبدالعزیز» که آن زمان بر عثمانی سلطنت می‌کرد، در آنجا حضور پیدا کرد. اما دوران اصلاحات ۲۰ سال بیشتر طول نکشید و با همدستی ارتجاع مذهبی و ارتجاع سرکوبگر درون حاکمیت عثمانی، سرکوب شد و نتوانست مستقر شود. «سلطان عبدالحمید» که اصلاحات عثمانی را سرکوب کرد، به‌غایت ارتجاعی و مرعوب بود. به هر حال در اروپا اتفاقاتی افتاده بود. در اواخر دوران سلطنت عبدالحمید یک دینام برق که با ادبیات آن روز «دینامو» گفته می‌شد، به گمرک عثمانی وارد شد. دینام آن زمان چند صد دور گردش برق را تسریع می‌کرد و در اروپا به آن «رولوسیانت^۲» می‌گفتند که از آن واژه‌ی انقلاب هم متبادر می‌شد. سلطان عبدالحمید تصور می‌کرد از آن دستگاه انقلاب ساطع خواهد شد و نگذاشت که آن دستگاه از گمرک ترخیص شود. یعنی تا این حد مرعوب و ارتجاعی بود. یا تصور می‌کرد که فرمول‌های شیمیایی رمزهایی هستند که قدرت‌های اروپایی برای فروپاشیدن عثمانی داده‌اند. او از آن طرف دینامیسم و تهاجم غرب را می‌دید و از این طرف روند فروکاهنده‌ی درون خود را، پس تصور

۱. دوره‌ی تنظیمات عثمانی بر اساس دایره‌المعارف بریتانیکا جلد ۲۸ ص ۹۳۰ از سال ۱۸۳۹ تا سال ۱۸۷۶ است.

می‌کرد که همه‌ی این ابزار و تکنولوژی نو برای فروپاشی عثمانی آمده است. عثمانی در سال ۱۸۷۶ بلغارها را و بعداً هم ارامنه^۱ را سرکوب خونین کرد که سرکوب خونین ارامنه بسیار مشهور است. به هر حال [هرچند] تلاش زیادی شد که فروپاشی صورت نگیرد، فروپاشی صورت گرفت.

محاق مصر

مصر در آن دوره برخلاف دوره‌های قبل که محور ریاضیات جدید عالم، محور برخی سازماندهی‌های اقتصادی عالم بود و کشوری بود که سابقه‌ی دیرینه‌ی تمدنی داشت، در این دوران تقریباً مشابه عثمانی [عمل می‌کرد]. آنجا سلاطین ترک بودند و اینجا خدیوهای مصری که به شدت شیفته‌ی غرب بودند و راه را به‌خصوص برای انگلیس باز کردند. از سال ۱۸۶۹ که کانال سوئز افتتاح شد، مصر مورد طمع تاریخی فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها قرار گرفت و این دو در مصر نفوذ کردند. در آن زمان «توفیق» خدیو مصر بود که به او «کودک غرب شیفته» می‌گفتند یعنی رویاهای کودکانه‌اش در غرب سیر می‌کرد. از سال ۱۸۷۹ با مساعی توفیق، مصر تحت‌الحمایه انگلیس قرار گرفت.^۲

الازهر، حوزه‌ی مصر تا قبل از این منبع تفکر -هم تفکر اجتماعی و هم تفکر اسلامی و مذهبی- بود. «شیخ محمد عبده»^۳ که مدتی در الازهر تحصیل

۱. تاریخ رسمی کشتار یا نسل‌کشی ارامنه توسط حکومت عثمانی ۲۴ آوریل ۱۹۱۵ است.

۲. حمله‌ی انگلیس به مصر از ۱۸۷۹ میلادی شروع شد و تا سپتامبر ۱۸۸۲ ادامه یافت و در این سال قاهره اشغال شد و مصر تحت‌الحمایه شد.

۳. شیخ محمد عبده (۱۹۰۵-۱۸۱۱). فقیه، حقوق‌دان و مصلح مصری. دانش‌آموخته‌ی جامع الازهر و از شاگردان سیدجمال‌الدین اسدآبادی بود که خود شاگردان بسیاری همچون «رشید رضا»، «طه حسین»، «سعد زغلول» و «مصطفی عبدالرازق» را تربیت کرد. عبده که عضو حزب وطنی مصر بود آثاری چون رساله‌ی توحید، تفسیر المنار، شرح نهج البلاغه، اسلام و نصرانیت در علم و شهر، اصلاح محاکم شرعیه و... را برجا گذاشت و از سال ۱۳۰۱ ه.ق. در پاریس درانتشار روزنامه‌ی عروه الوثقی با سیدجمال همکاری کرد. او در سال ۱۸۹۹ به مصر برگشت و در مقام مفتی اصلاحاتی در الازهر انجام داد.

و تدریس می کرد، در کتاب *اندیشه‌ی سیاسی عرب* که «مرحوم عنایت» ترجمه‌اش کرده، شرایط به‌غایت ارتجاعی حوزه‌ی الازهر را در قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم ترسیم می‌کند. نقل می‌کند که طلاب حق نداشتند آب از لوله بخورند چون آب لوله مکروه بود. حق نداشتند پوتین بپوشند چون پوتین حرام بود و خواندن علوم نو مثل فیزیک، شیمی و ریاضیات جدید هم حرام بود. مصر هم این سیر انحطاط را طی کرد.

شرق؛ امراض مشترک

نهایتا کشورهای بزرگ شرق به امراض مشترکی دچار شدند؛ فکر تعطیل شده بود، مذهب آن جهانی بود و به این دنیا کاری نداشت. مجموعا حاکمیت‌ها و جامعه‌ی بزرگ شرق به زمان چسب خورده بودند. اقتصاد بر خلاف اقتصاد جدید اروپا، اقتصاد خودبسند و قانعی بود. اقتصاد جدید اروپا اصلا قناعت نداشت و مرتب می‌خواست از خودش بیرون بزند و دنبال سیطره و توسعه بود اما اقتصاد شرق، اقتصاد کوچک و خودبسند و خودگردانی بود. [در شرق] طبقات مهاردار اجتماعی فساد داشتند، تشکیلات بسیار ناکارآمد بود و اضمحلال نظام سیاسی و قدرت نظامی هم که ادامه پیدا کرد، نهایتا از شرق در مقابل غرب چیز ویژه‌ای باقی نماند.

هند نمونه

یک مکث کوتاه می‌کنیم و به یک رابطه‌ی تاریخی دقت می‌کنیم. هند نمونه است. هند سمبل رابطه‌ای است که در آن زمان می‌توانست بین غرب مهاجم و شرق پذیرا منعقد شود. به قول گُشتی‌گیرها، هند در چهار مرحله بدل خورد و با تختِ پشت به وسط تشکِ تاریخ چسبید؛ فن اول نفوذ، فن دوم تسخیر و فن سوم خلع بود. فن چهارم هم پل شکنی بود که گل و گردن [هند] روی زمین خوابید و ولو شد.

در قرن ۱۷ کمپانی هند شرقی به هند وارد شد. مسالمت‌آمیز هم وارد شد،

با شمشیر وارد نشد، با کتاب وارد شد. بعد از این که گسترش پیدا کرد، عوارض داخلی وضع کرد. برای جریان متحرک کالای هند در درون هند موانع متعددی ایجاد کردند. در سیر خودشان کاریست فنون جدید در هند را ممنوع کردند تا نهایتاً بعد از صد و چند سال در ۱۸۰۷ قوای نظامی انگلیس وارد شد و سلطه درازمدتی که تا سال ۱۹۴۷ به طول انجامید بر هند برقرار شد. به طوری که ۶۸ هزار انگلیسی بر ۳۲۰ میلیون هندی تفوق پیدا کردند.

می توان گفت در قرن ۱۹ صنایع قدیمی هند مثل صنعت کشتی سازی، فلزکاری، شیشه سازی و کاغذسازی که صنایع پایداری بودند، از بین رفت و هند هم مشمول کشت اختصاصی شد. با توجه به شرایط اقلیمی در تقسیم کار به هند پنبه را واگذار کردند. از یکی از مقامات انگلیس جمله ای تاریخی وجود دارد که این جمله بازگوکننده ی وضعیت هند بعد از دوران سیطره است. تصریح می کند، در تاریخ کار و بازرگانی چنین تیره روزی و بدبختی ای نظیر ندارد. دشت های هند از استخوان بافندگان پنبه سفید شده اند. «نهر و»^(۱) در کتاب سه جلدی تاریخ جهان تصریح می کند که محصولات صنایع بافندگی هند حتی در دوران رونق صنایع بافندگی در منچستر که کارگاه جهان خوانده می شد، بسیار مرفقی تر از محصولات صنایع ماشینی جدید انگلیس بودند متنها یک عوارض ۸۰ درصدی برای صادرات این اقلام بسته شد که جان صنایع قدیمی هند را گرفت. از ۱۸۱۵ تا ۱۸۵۰ دمپینگ^۲ کالاهای انگلیسی در بازار هند را شاهد بودیم. این دمپینگ دو ویژگی دارد، یکی این که کالا در سطح

۱. جواهر لعل نهرو (۱۹۶۴-۱۸۸۹). از رهبران جنبش استقلال هند که پس از استقلال هند در سال ۱۹۴۷ به عنوان اولین نخست وزیر این کشور انتخاب شد. وی که لقب «پاندیت» یعنی معلم را داشت، به همراه سوکارنو، مارشال تیتو و عبدالناصر از پایه گذاران جنبش عدم تعهد نیز بود. کتاب سه جلدی نگاهی به تاریخ جهان که در زمان زندان نهرو در قالب نامه هایی به دخترش نوشته شده، در ایران توسط «محمود تفصلی» به فارسی ترجمه شده است.

۲. صادرات یک کالا با قیمت کمتر از هزینه های تمام شده یا به عبارتی دیگر فروش کالا در خارج به قیمتی کمتر از قیمت داخلی.

انبوه پخش می‌شود و دیگر این که با یک قیمت غیرقابل رقابت در بازار می‌ریزد. نهایتاً در جنگ جهانی اول، جان هند دیگر کامل گرفته شد و در هم‌آوردی که اشاره شد پشت هند کاملاً به تشک تاریخ چسبید. در جنگ اول جهانی به رغم این که هند اعلام بی طرفی کرده بود، یک میلیون و ۳۰۰ هزار سرباز هندی در جنگ به کار گرفته شدند، هند نیم میلیارد دلار به قیمت ثابت آن زمان (۱۹۱۴) به جنگ کمک نقدی و ۲۲۵۰ میلیون دلار هم کمک جنسی کرد. نهایتاً هند از عرصه خارج شد.

دیالکتیک رابطه‌ی تاریخی

ببینیم که دیالکتیک رابطه‌ی تاریخی چه بود. دیالکتیک در یک فرمولِ دووجه قابل تعقیب است؛ پیشرفت دست‌نیافتنی و سیرِ فرادستی و پسرفتِ شتابان و سیرِ فرودستی. سعی می‌کنیم این رابطه را بازکنیم؛

آن سوی رابطه

یک وجه رابطه‌ی دیالکتیک تاریخی، آن سوی رابطه بود که می‌شود پنج تیر برای آن تعریف کرد؛

ایدئولوژی تاریخی

وجه اول ایدئولوژی تاریخی‌ای که غرب حاملش بود و با اتکا به آن جهان را فتح کرد، تقدس سرمایه بود. سرمایه کاملاً مقدس شده بود، هر امری برای تُرکتازی سرمایه‌ی مہارناپذیر مباح بود. وزیر داخله‌ی انگلیس در ۱۹۳۰ شرایط ابتدای قرن ۱۹ را این‌طور ترسیم می‌کند: ما هندوستان را در قبضه‌ی تصرف و اقتدار درآوردیم تا کالای انگلیسی را در آنجا به فروش برسانیم و بنابراین با شمشیر و سرنیزه در آن سرزمین فرمانفرمایی خواهیم کرد. یعنی نیروی نظامی، لجستیک سرمایه‌ی مقدس [شده بود].

[وجه دیگر] رسالت دورانی بود. به این معنا که امپریالیست‌های آن زمان خودشان را جهادگر می‌دانستند و با همین ادبیاتی که گاهی در کشور خودمان

شاهد آن هستیم، [می‌گفتند] رسالت تاریخی ما این هست که اُم‌القَرای عالم شویم و جهان و مردمان را آزاد کنیم. آن موقع هم چنین ایدئولوژی‌ای را حمل می‌کردند. شعری بسیار تاریخی توسط یک شاعر نژادپرست انگلیسی سرود شده که خطاب به وطنش است، خطاب به نسل انگلیسی تصریح می‌کند «باری را که سفیدپوست باید به دوش گیرد، برگیر، گِلان سرسبد خود را بیرون فرست، فرزندان خود را جلای وطن ده تا حقایق اُسرای تو را برآورند و زیر یوغ سنگینی و خدمت، مردمی پُرجوش و وحشی کمر بسته دارند.» یعنی اقوام پرشوری که تازه به بند آورده‌ای، نیمی ابلیسند و نیمی دیگر کودک!

عناصری از ایدئولوژی تاریخی که شاهدش بودیم و لمسش کردیم، در آن دوران این سه عنصر را داشت؛ تقدس سرمایه، رسالت دورانی و انسان مدرج. جمله‌ای تاریخی از یک مقام انگلیسی ایدئولوژی‌شان را خوب بیان می‌کند، به یک صاحب‌منصب انگلیسی در هندوستان نگاه کنید، سپس یک نفر هندی را -خواه رعیت، خواه ارباب، خواه شاعر و خواه فیلسوف- به نظر آورید. در یک نظر تصدیق خواهید کرد که طبیعت اولی را برای حکمرانی و فرمانفرمایی آفریده و دومی را محکوم به فرمانبرداری کرده است. این ایدئولوژی تاریخی بود که یک وجهش قداست سرمایه بود، یک وجهش رسالت دورانی ایدئولوژیک بود و یک وجهش هم تقسیم جامعه‌ی انسانی کل به انسان دست‌اول و انسان دست‌دوم بود.

کارفرمای جهانی

وجه دیگر آن سوی رابطه این بود که غرب به محوریت انگلیس، کارفرمای جهان شد. یعنی مدیریت جهان با آنها بود، کارفرمایی جهان را به عهده گرفتند و در کنارش میدان ایده، طراحی و سازماندهی هم با آنها بود. با این مضامین و عناصر و بر اساس تئوری مزیت نسبی توانستند جهان را تقسیم کنند.

فراوری-صنعتگری

نهایتاً غرب کارِ فراوری و صنعتگری را برعهده گرفت. بنا بود آنها

ایده پرداز، فرآورنده و صنعتگر باشند. یعنی این همه ماده‌ی خام و این همه طلا و نقره مکیده شد و پمپ شد به آن سو که فرآوری مواد خام با غرب باشد و با انباشت طلا و نقره‌ی مکیده شده هم بتوانند صنایع نوپاشان را سامان بدهند. عدد و رقم‌هایی که در دست هست حاکی از این است که از سال ۱۸۱۰ تا ۱۸۷۰ (دوران بحث ما) محصولات پنبه‌ای انگلیس صد در صد اضافه می‌شود. اگر در ۱۸۰۱ در انگلستان سهم صنعت ۲۳ درصد است، در ۱۸۴۱ به ۳۴ درصد و در ۱۹۰۱ به ۴۰ درصد می‌رسد. یعنی در فاصله‌ای صد ساله سهم صنعت در تولید ملی انگلیس یک جهش دو برابر دارد.

سرمایه‌ی منتشر

اشاره شد که در ابتدای قرن نوزده، ۲۵ درصد سرمایه‌ی بورژوازی انگلیس و ۲۰ درصد سرمایه‌ی بورژوازی فرانسه بیرون از خودش است. این دوران به «دوران امپریالیسم» موسوم است. «هابسون»^۱، سوسیالیست انگلیسی در سال ۱۹۰۳ برای اولین بار واژه‌ی امپریالیسم را به کار برد. واژه‌ی امپریالیسم حدود ۱۲-۱۰ سال بعد توسط «لنین»^۲ تئوریزه شد. اگر او یک تکه گفت، لنین بسطش داد و در [کتاب] «امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری آن را تبدیل به یک پاراگراف تئوریک کرد. او در دل تعریفش عناصر مختلفی را تعریف می‌کند که از حوصله بحث ما خارج است. کتابی هست به اسم *درام آسیایی* این کتاب را «گونار میردال»^۳ نوشته است.

۱. جان هابسون. John.A.Hobson (۱۸۵۸-۱۹۴۰). اقتصاددان انگلیسی که نخستین انتقاد منظم از امپریالیسم جدید را در سال ۱۹۰۲ در کتاب خود به نام امپریالیسم مطرح کرد.
۲. گونار میردال. Gunnar Myrdal (۱۸۹۸-۱۹۸۷). اقتصاددان نهادگرای سوئدی و دبیر کمیسیون اقتصادی سازمان ملل که در سال ۱۹۷۴ موفق به دریافت نوبل اقتصاد شد. او در کتاب سه جلدی *درام آسیایی* (۱۹۶۸) به انتقاد شدید سیاستهای اقتصادی و اجتماعی کشورهای آسیایی می‌پردازد. این کتاب در سال ۱۳۶۶ با ترجمه‌ی «منوچهر امیری» توسط انتشارات امیرکبیر چاپ شد.

میردال اقتصاددانی است با تلورانس^۱ و مایه‌ی فکری چپ. این کتاب که در دهه‌ی هفتاد در ایران ترجمه شد، نشان می‌دهد که در ذیل درام آسیایی چه اتفاقی در رابطه‌ی تاریخی غرب مهاجم با شرق پذیرا صورت گرفت.

این سوی رابطه

مزدوری فراگیر

اما این سوی رابطه، اگر آنها کارفرمای جهان بودند، شرقی‌ها تبدیل به یک توده‌ی مزدور شدند و مزدوری فراگیر در این سو گسترش پیدا کرد.

کارپذیر جهانی

آنها کارفرمای جهان بودند، این سو کارپذیر جهان شد.

میدان انرژی مکانیکی

آن سو میدان ایده و طراحی و سازماندهی بود، این سو فقط میدان انرژی مکانیکی بود. نیروی کار کم‌مهارتِ ارزانی وجود داشت که یا در کشور خودشان و یا به صورت برده‌های منتقل شده، باید به کار گرفته می‌شد.

فرآوری ما قبل صنعتگری

اگر غربی‌ها فرآورنده و صنعتگر بودند، وظیفه‌ای که به عهده‌ی این طرف سپرده شد این بود که ماقبل فرآوری و صنعتگری تلاش کنند. یعنی ماده‌ی خام تهیه می‌کردند، چه به صورت معدنی، چه به صورت کشاورزی، و فرآوری با آن سوی جهان بود.

میزبانی سرمایه

اگر غرب منتشرکننده‌ی سرمایه بود، این طرف میزبان سرمایه شد. این دیالکتیک تاریخی‌ای بود که در یک فرمول ده‌عصره-پنج عنصر این سو و پنج عنصر سوی دیگر- رقم خورد و نقش بست.

شرایط داخلی

حالا به شرایط داخلی ایران ما می‌آییم. تا اینجا فضای بین‌المللی بود، الان وارد پیچ دوم شدیم. در شرایط داخلی سعی می‌کنیم عرصه‌شناسی کنیم؛ عرصه‌ی سیاسی، عرصه‌ی اجتماعی و عرصه‌ی اقتصادی. در برش‌های [تاریخی] مثل مشروطه هم که عرصه‌ی فکر و اندیشه دارد، در حد توان باز خواهیم کرد.

عرصه‌ی سیاسی

عرصه‌ی سیاسی را در سه حوزه می‌توان ترسیم کرد؛ حوزه‌ی ساختار، حوزه‌ی موقعیت و حوزه‌ی میدان سیاسی.

ساختار سیاسی

پس‌زمینه‌ی خونین

وجه اول ساختار [سیاسی]، پس‌زمینه‌ی خونین است. دورانی که ما از آن صحبت می‌کنیم، دوران اقتدار قاجار است. قبل از آن ایران دوره به دوره توسط اقوام مختلف تحت سیطره قرار گرفت. بعد از مرگ «تیمور»، ترکمانان قراقویونلو آمدند، بعد ترکمانان آق‌قویونلو آمدند، وسط این‌ها «صفویان» آمدند و بعد باز نظام ایللی ادامه پیدا کرد. «نادر» از طایفه‌ی افشار آمد، بعد «کریم‌خان» از ایل زند قدرت را به دست گرفت و بعد از زندیه، «آغامحمدخان» از ایل قاجار آمد. همه‌ی اتفاقات با تصفیه‌های خونین رقم خورد و هیچ‌کدام مسالمت‌آمیز نبود. ایللی از پی ایل دیگر با شمشیر و سرنیزه و با رنگ سرخ حاکمیت را به دست گرفت.

حاکمیت ایللیاتی

وجه دیگر، حاکمیت ایللیاتی است. در دوران قاجار قبل از این که رابطه‌ی آن‌چنانی با غرب مهاجم پیوند بخورد، بر خلاف اروپا که [که در آن] اتفاقات

ویژه‌ای افتاده و فکری رشد کرده و پس‌پیشانی‌ها غوغا و عروسی است، اینجا حاکمیت ایلیاتی برقرار است. [نام] «خانم لمپتون»^۱ برای دوستانی که مسائل کشاورزی یا مسائل اجتماعی-سیاسی کار کرده‌اند، نام آشنایی است؛ یک خانم انگلیسی است که به‌طور جدی و ریز روی ایران به‌خصوص روی ایلات ایران و روحیه‌ی ایلاتی کار کرده‌است. ایشان مکتوبی دارد به نام تاریخ ایلات ایران که در کتابی از کتاب‌های ویژه‌ی آگاه در دهه‌ی ۶۰ چاپ شد. ایشان یک تحلیل روانکاوانه روی حاکمیت ایلیاتی قاجارها دارد که زیبا بیان می‌کند: «سلسله‌ی حاکم (یعنی قاجارها) هرگز سرشت ایلیاتی خود را از دست نداد.» «ویلیام اوزلی»^۲ (که هم‌عصر فتح‌علی‌شاه قاجار بوده است) [نیز] نوشته است «فتح‌علی‌شاه» مانند دیگر اعضای خاندان قاجار، زندگی‌گردنده را بر زندگی ساکن و ده را به شهر و چادر را به قصر ترجیح می‌داد. جمله‌ی بعدی زیباتر است؛ ناصرالدین‌شاه طبق نظر «دکتر فوریه»^۳ پزشک فرانسوی او، در اندرون خود صحرانشین بود. جای دیگری خانم لمپتون این عبارت را

۱. آن کاترین لمپتون. Ann Katherine Lambton (۱۹۱۲-۲۰۰۸). ایران‌شناس برجسته‌ی انگلیسی و وابسته‌ی مطبوعاتی سفارت بریتانیا در ایران. برخی منابع نقش او در تحولات سیاسی قرن ۲۰ تهران را پررنگ می‌دانند و از او به عنوان جاسوس یاد می‌کنند. کتاب‌هایی چون مالک و زارع در ایران، ایران در دوره‌ی قاجار، اصلاحات ارضی و تاریخ ایلات ایران از او به جامانده است. تاریخ ایلات ایران را «علی تبریزی ترجمه کرده و نشر آگاه آن را در سال ۱۳۶۲ منتشر کرده است.

۲. ویلیام اوزلی. William Ouseley. (۱۸۴۲-۱۷۶۷). ایران‌شناس انگلیسی. از او ترجمه، فهرست‌نویسی و تصحیح‌های متعددی بر روی نسخ قدیمی به زبان فارسی و انگلیسی موجود است. ترجمه بختیارنامه و هزاریک شب به انگلیسی از جمله کارهای او است.

۳. کتاب سه سال در دربار ایران اثر دکتر ژرار (ژوانس) فوریه، حاوی خاطرات و مشاهدات وی از دربار ناصرالدین‌شاه و ایران از سال ۱۳۰۶ تا سال ۱۳۰۹ ه.ق است و یکی از بهترین منابع درباره‌ی اوضاع ایران در دوران ناصری محسوب می‌شود. این کتاب به توصیف دربار ایران، شهرهای ایران و همچنین قرارداد رژی می‌پردازد. این کتاب را «عباس اقبال آشتیانی» ترجمه کرده است. چاپ دوم این کتاب در سال ۱۳۶۲ توسط انتشارات دنیای کتاب صورت گرفته است.

به کار می‌برد که «ناصرالدین شاه در درون خود چادر نشین بود.» درست است که پنجاه سال، حکومت کرد و یک نظام حداقلی شهری و یک نظام حداکثری و گسترده‌ی روستایی تحت اختیار و تملک و حاکمیتش بود، اما بالاخره در درون خودش چادر نشین بود. این یک مقایسه‌ی تاریخی بود بین اتفاقاتی که آن سو صورت گرفت با اتفاقاتی که این طرف صورت گرفت.

وجه ایدئولوژیک حاکمیت

وجه بعدی ساختار سیاسی، وجهه ایدئولوژیک حاکمیت بود. حاکمیت بنا به علل مختلف مقدس بود. مهمترین علتش را آقای مهندس سبحانی جلسه‌ی قبل اشاره کردند، وقتی فتحعلی شاه تاج گذاشت، موبد تاریخی‌اش «ملا احمد نراقی»، مرجع بزرگ آن دوران بود. ملا احمد نراقی روحانی بزرگ دوره که از روحانیون نظریه پرداز هم بود، تایید کرد که حاکمیت را به عنوان موهبتی الهی به قاجارها به نمایندگی فتحعلی شاه تفویض کرده است. از این به بعد سلطنت، موهبتی الهی تلقی شد و شاه، ظل الله یا سایه‌ی خدا بود. این باور ایدئولوژیک در جامعه‌ی ایران شکل گرفت. حتی در زمان مظفرالدین شاه و دوران مشروطه هم هنوز سایه‌روشن‌های این باور در دالان ذهن جامعه رفت و آمد داشت. در دوران احمدشاه دیگر این باور از بین رفت. وجه ایدئولوژیک این بود که قاجار قداست تاریخی پیدا کرد.

تفکر مکانیستی

وجه بعدی، تفکر مکانیستی آنها بود. با هر مساله‌ای - در درون خودشان و اگر قدرت داشتند در بیرون از خودشان- مکانیستی برخورد می‌کردند. به محتوا و مضمون و دینامیسم مساله کاری نداشتند، صورت را پاک می‌کردند.

فتحعلی شاه خطاب به «سر جان ملکوم»^۱ یک جمله‌ی تاریخی را عنوان می‌کند که خیلی واضح و ایلپاتی صحبت کرده: «حق در ایران همیشه به شمشیر تعلق داشته و خواهد داشت». یعنی حقیقتی جدا از باریکه‌ی موین شمشیر وجود ندارد، هر جا که شمشیر هست، حقیقت وجود دارد. این جمله، کاملاً تفکر مکانیستی را نشان می‌دهد.

سازماندهی ایلی

وجه بعدی ساختار سیاسی دوران قاجار، سازماندهی ایلی آنهاست. یعنی اگر دیوانی، سازماندهی نظامی‌ای شکل گرفت، همه از فرزندان ایل بود. رقم جالبی هست، فتحعلی شاه بعد از سی و چند سال حکومت، در زمان فوتش ۷۸۶ فرزند و نوه داشته داشته است که اینها مجموعاً اسکلت و شاکله‌ی سازمانی حکومت را می‌ساختند و عهده‌دار امور دیوانی و دولتی و ولایات و سازماندهی نظامی بودند. یعنی سازماندهی کاملاً ایلی بود، آن طرف سازماندهی چه بود و این طرف سازماندهی چه بود!

عقب‌ماندگی ذهنی

نهایتاً عقب‌ماندگی ذهنی که ناصرالدین شاه به خصوص سمبل آن است؛ از ناصرالدین شاه اقوال متعددی شده است. خودش یک دفترچه خاطرات به اسم *روزنامه خاطرات ناصری* دارد. احتمالاً خودش ننوشته است اما اگر آن را نگاه کنید، جهان‌بینی‌اش خوردن و تذلل جنسی و گردش است، هیچ دغدغه‌ی دیگری ندارد. آرام‌ترین سلطان تاریخ است، هیچ تلاطمی و دغدغه‌ای ندارد. تنها دغدغه‌اش حفظ موجودیت است. سفرنامه‌ی سفر

۱. سر جان ملکوم Sir John Malcolm (۱۸۳۳-۱۷۶۹). تاریخدان و سیاستمدار و افسر کمپانی هند شرقی که در اوایل قرن ۱۹ بارها برای مأموریت به ایران فرستاده شد. او در کتاب تاریخ سرجان مالکم (۱۲۲۹ ه.ق) به اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران از زمان پیشدادیان تا دوره‌ی فتحعلی شاه قاجار می‌پردازد.

سومش به فرنگ بسیار تاریخی است. توصیه می‌شود که این سفرنامه را بخوانید (روزنامه‌ی خاطرات ناصرالدین‌شاه در سفر سوم فرنگستان که «آقای اسماعیل رضوانی» و «خانم فاطمه قاضی‌ها» آن را تدوین کرده‌اند، انتشارات رسا با همکاری مرکز اسناد ملی [چاپ کرده است]). در توصیفی که از سفر سوم می‌کند، جز آن عناصری که خدمتتان گفتم، چیزی وجود ندارد. خودش این سفر را جمع‌بندی می‌کند که بالاخره این‌طور شد: «خوردیم و خوابیدیم و خندیدیم و نشستیم و برخاستیم و فرنگستان را سیاحت کردیم.» این جمع‌بندی او از سفر سوم فرنگستان است! الا ماشاءالله فاکت از ناصرالدین‌شاه و پیرامونش وجود دارد. کتابی هست تحت عنوان شرح زندگانی من نوشته‌ی «مرحوم حمدالله مستوفی»؛ خاندان مستوفی از وزرا و دیوان‌سالاران قاجار بودند. از طبقات پایینی که بالا آمدند و همیشه مستوفی بودند. این خاطرات نگاهی است از درون به دربار قاجار، شخص ناصرالدین‌شاه، جامعه‌ی دوران قاجار و حرمسرای ناصرالدین‌شاه. اگر این کتاب را مطالعه بفرمایید، جهان‌بینی قاجارها به‌خصوص ناصرالدین‌شاه کاملاً در آن مصرح است.

فساد هویدا

اگر از عقب‌ماندگی ذهنی عبور کنیم؛ فسادِ هویدا، رشوه و تبذیر و ریخت و پاش و استقراض برای سفر رفتن و ... نهایتاً این اتفاقات در چارچوب ساختار سیاسی قابل تحلیل است.

موقعیت سیاسی

وجه دیگر عرصه‌شناسی سیاسی، موقعیت سیاسی است. در دوران قاجار، دیوار تاریخ ایران سه ترک بزرگ برداشت؛

سه ترک

ترک اول، جنگ اول ایران و روس بود که دوره‌ی هفت‌ساله‌ی ۱۱۸۵ تا

۱۱۹۲ [خورشیدی] را در برمی گرفت. بعد از ۷ سال، شکستِ اصلان‌دوز رقم خورد و نهایتاً محصولش عهدنامه‌ی گلستان بود که در چارچوب آن، بخشش سرزمین صورت گرفت.

ترک دوم، جنگ دوساله‌ی دوم ایران و روس در ۱۲۰۵ تا ۱۲۰۷ بود که شکست گنجه و عهدنامه‌ی ترکمانچای را دربر داشت. در متن این دو عهدنامه، بخشش سرزمین‌های شمالی ایران، کاپیتولاسیون تجاری و وادادن تجارت به سیطره‌ی روس‌ها اتفاق افتاد.

نهایتاً ترک سوم، عصر امتیازات بود که تنباکو را هم باید در عصر امتیازات تحلیل کرد. فقط در دوره‌ی ناصرالدین‌شاه و نه قبل یا بعد از آن، ۸۳ مقاوله‌نامه به امضا رسیده است؛ [مقاوله‌نامه‌های] تجاری، واگذاری معدن، مرزی، سیاسی و ۸۳ تا در یک دوران ۵۰ ساله رقم بزرگی است! یعنی حدوداً هر ۹ ماه یک امتیاز واگذار شده است. این امتیازات رقم را کشید و چیز دیگری باقی نگذاشت و ایران را تبدیل به شرایط نیمه‌مستعمره کرد. سه قدرت روس، انگلیس و فرانسه عرصه را عرصه‌ی جدال خودشان قرار داده بودند و دست‌اندازی سیاسی و به‌خصوص دست‌اندازی اقتصادی و تجاری داشتند.

میدان سیاسی

بری از نیرو

میدان سیاسی بری از نیرو بود. حسی نبود، نیرویی حضور نداشت و استبداد مطلقه از این‌که نیرویی - حتی صنفی - شکل بگیرد، ممانعت می‌کرد.

نقطه چین تصفیه

یک نقطه‌چین تصفیه هم وجود داشت. در مرحله‌ی اول قائم‌مقام

فراهانی^۱ حذف شد و بعد به قتل رسید. در مرحله‌ی دوم، امیرکبیر^۲ حذف شد و به قتل رسید. چهره‌های شاخص سیاسی و بعضی از شاهزادگانی که به هر دلیل اپوزیسیون داخل بودند و موضع اعتراضی داشتند، مشمول نقطه‌چین خونین تصفیه می‌شدند.

عرصه‌ی اجتماعی

عرصه‌ی اجتماعی دوران را در صحن جامعه، نیروهای اجتماعی و نهایتاً در سازمان اجتماعی می‌توان مشاهده کرد؛

صحن جامعه

صحن جامعه مشحون و انباشته از توده‌ای است که رعیت تلقی می‌شد. یک توده‌ی آمورف و بی‌شکل که نه سازمانی داشت؛ نه مدافعی، نه حقوقی و نه صنفی. توده‌ی آمورف و رها و فله‌ای که از دید حاکمیت، رعیت تلقی می‌شد.

رعب در تنیده

رعب در نسوج در تنیده بود. یعنی سانسور از خود شروع می‌شد، این شگرد استبدادهاست که شرایطی رقم می‌زنند که سانسور، تحقیر و فروکوبیدگی از درون فرد صورت بگیرد. اگر این کارکردهای درونی فعال شود، دیگر خیلی ضرورت ندارد از بیرون سازوکار و سازماندهی سرکوب به

۱. میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام. (۱۲۱۴-۱۱۵۸ خورشیدی). سیاستمدار، ادیب و هنرمند. صدراعظم اصلاحگر محمدشاه در سال‌های ۱۲۱۳ تا ۱۲۱۴ که در دوره کوتاه صدارتش پیش‌تاز اصلاحات و مبارزه با دخالت استعماری دول خارجی بخصوص انگلستان بود و به فرمان محمدشاه به قتل رسید.

۲. میرزا محمد تقی‌خان فراهانی. (۱۲۳۰-۱۱۸۶ خورشیدی). صدراعظم‌های ایران در سال‌های ۱۲۲۷ تا ۱۲۳۰ و مشهور به امیرکبیر بود. اصلاحات او در کل دوره‌ی کوتاه سه ساله‌ی صدارتش از شهرت برخوردار است. از اقدامات او به تاسیس مدرسه‌ی دارالفنون و انتشار روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه می‌توان اشاره کرد.

وجود بیاید. اما در دوره‌ی قاجار هم در درون رعب درتینیده بود و هم در بیرون هم نظام گزمه‌ای بیداد می‌کرد.

بی‌سوادی گسترده

آموزش، آموزش بسیار محدودی بود. عدد و رقم‌هایی هست که تهران آن زمان یعنی تهران کوچک نه تهران بزرگ - ۲۰۰ هزار نفر جمعیت داشته است (جامعه [ی ایران]، یک جامعه‌ی ۹ میلیون نفری بود)؛ بخش قلیلی می‌توانستند در مکتب‌خانه‌ها تحصیل کنند و اکثریت از موهبت و حوزه‌ی آموزش به دور بودند. این وضعیت عمومی سطح جامعه بود.

نیروی اجتماعی

نیروی اجتماعی در دو نیرو شاکله‌بندی می‌شد؛ یکی کلان‌زمین‌داران، مباشرین و به اصطلاح سیستم خان‌خانی آن موقع بود و [دیگری] یک نیروی اجتماعی صاحب امکان یعنی روحانیت دوره بود.

روحانیت صاحب امکان

[روحانیت دوره] چند ویژگی داشت؛ موید حاکمیت بود. این طور نیست که شما کسی را تایید کنید ولی چیزی نگیرید؛ یک امتیاز تاریخی می‌دهی و یک امتیاز تاریخی می‌گیری! تایید ملا احمد نراقی این ویژگی را در برداشت که روحانیت در دوران قاجار به دلیل این که موید حاکمیت بودند و سفته‌ی ایدئولوژیک را به‌طور تاریخی به نفع حاکمیت صادر می‌کرد، صاحب امنیت شد.

[روحانیون] موقوفه‌دار بودند. در دوران نادرشاه آسیب زیادی به موقوفات زده شد و موقوفات، تصرف، تخریب و بی‌هویت و بی‌سند شدند، ولی در دوران قاجار، روحانیت به کمک برخی از بازاریان، سازمان موقوفات را احیا کرد و موقوفات کاملاً در اختیار روحانیت قرار گرفت.

[روحانیت] جذب‌کننده و جاذب وجوه شرعیه و هم‌پیوند با بازار بود.

بازاری‌ها، مسائل مالی و حقوقی و پرداخت وجوه را با روحانیت حل و فصل می‌کردند.

روحانیت، معتمد مردم هم بود. در دو مَسندِ آموزش و قضا هم قرار داشت. هم مکاتب در اختیار روحانیت بود و هم حوزه‌ی دینی و مسند قضا در اختیار روحانیت بود. حل و فصل اختلافات حقوقی و قضاوت‌های خانوادگی و بازار و راسته و ... در حوزه‌ی کار روحانیت بود.

سازمان اجتماعی

می‌توان گفت سازمان اجتماعی [در این دوره] چیزی نداشت و دربرگیرنده‌ی اقشار و طیف‌های بی‌سازمان بود. یعنی جامعه‌ی دوران قاجار سازماندهی نداشت. در اواخر این دوره سازماندهی صورت گرفت که در دوران مشروطه توضیح خواهیم داد.

عرصه‌ی اقتصادی

عرصه‌ی آخر، عرصه‌ی اقتصادی است؛

بخش مینا

هر اقتصادی یک بخش مینا دارد که سازوکار اقتصاد روی آن می‌گردد، به این اعتبار به آن بخش مینا می‌گویند. در این دوران بخش مینا، بخش فلاحتی بود. یعنی اقتصاد ملی، اقتصاد فلاحتی بود. تجارت خرد و تجارت عمده هم در آن وجود داشت اما سازوکار اقتصاد، اقتصاد فلاحتی بود.

روح حاکم

هر اقتصادی روح حاکم هم دارد، اقتصاد قاجارها هم این روح حاکم را داشت که روح مرکبی بود، یک وجه و عنصرش، پدرسالاری ایلی بود و عنصر دومش زمین‌سالاری فئودالی بود. ملغمه‌ای بود یعنی زمین‌داری دوران قاجار نه مشابه فئودالیسم کلاسیک شکل‌یافته‌ی اروپا در قرون وسطی بود و نه مشابه نظام بزرگ ملاکی و کلان‌زمین‌داری شرق و جنوب شرق آسیا.

طبقات

هر اقتصادی طبقات دارد. طبقات اقتصاد قاجار هم به ترتیب، ملاکان و خوانین و خرده‌مالک‌ها بودند. یک نیروی کار مزدوری هم بود که صاحب زمین نبود. مثل دوران فتودالیته‌ی اروپا سرواژ نبود که دهقان مال زمین باشد بلکه بیشتر نیروی کار مزدور روزمزد بود. تجار عمده و تجار خردی هم بودند؛ پیشه‌ورانی، صنعتگرانی و دیوان‌سالارانی.

سمت اقتصاد

اقتصاد سمت داشت. سمت روستایی‌اش مبتنی بر اقتصاد فلاحتی بود. اقتصاد خودبسندۀ ای بود، خودش تولید می‌کرد و خودش مصرف می‌کرد. البته جلوتر خواهیم دید، در دمپینگی که شد و بازارهای ملی فروپاشید، موج امطعه خارجی به روستا هم کشیده شد.

سمت اقتصاد شهری، سمت مصرف‌زدگی بود. بخشی از منابع اقتصادی‌اش کلاسیک بود مثل مالیات و بخشی هم غیرکلاسیک مثل خالصه‌جات و زمین‌های سلطنتی و شکارگاه‌های سلطنتی و باج و خراج و عوارض، در اواخر [دوران قاجار] هم استقراض و نفت نوپدیدار که داستان‌ش را در دوره‌های بعد تعقیب خواهیم کرد. قراردادی منعقد شد [که طبق آن] «دارسی»^۱ انگلیسی اول در مناطقی از جنوب چاه زد و به نفت نرسید و نهایتاً در ۵ خرداد ۱۲۸۷ در چاه شماره‌ی یک مسجد سلیمان به نفت رسید و از آن به بعد نفت نوپدیدار هم آرام‌آرام در رده‌ی منابع

۱. ویلیام ناکس دارسی William Knox D'Arcy (۱۸۴۹-۱۹۱۷). در سال ۱۹۰۱ قرارداد یا امتیازنامۀ دارسی را با دولت ایران امضا کرد تا به اکتشاف و استخراج نفت در ایران بپردازد. بر اساس این قرارداد امتیاز نفت ایران به مدت ۶۰ سال در ازای یک پیش‌پرداخت و همچنین پرداخت ۱۶ درصد از سود سالانه شرکت دارسی به وی داده شد. دارسی در آوریل ۱۹۰۹، مدیرعامل شرکت نفت ایران و انگلیس شد که بعدها به بریتیش پترولیوم یا بی بی تغییر نام یافت.

اقتصادی ایران قرار گرفت.

تبادل-تعامل اقتصاد ملی با اقتصاد جهانی

این حاکمیت با این شاکله و محتوا و این جامعه با ویژگی‌هایی که عنوان شد، با اقتصاد جهانی چه تبدالی برقرار کرد و چه تعاملی جاری کرد؟ اقتصاد ملی‌ای که دست حاکمیت سیاسی قاجارها بود، وقتی با اقتصاد جهانی درآمیخت، نتیجه‌اش چه شد؟

نتیجه‌ی ترک‌ها

وجه اول تبادل این بود که آن سه ترک [(جنگ اول و دوم ایران و روس و امتیازات)] نتیجه داد. هر دیوار و سقفی که بخواهد ترک بردارد، اول یک صدای جیر جیر می‌کند، بعد آرام‌آرام نقطه‌چین می‌زند، شکاف برمی‌دارد و آوارش بالاخره به زمین می‌ریزد. محصول این آواری که روی زمین ریخت، کاپیتولاسیون تجاری شد.

سرزمین‌ها گرفته شد، در جنگ ایران و روس، دو نوبت ایران شکست خورد و محصول همه‌ی اینها کاپیتولاسیون تجاری یعنی حق ویژه‌ای بود که قاجارها در عرصه‌ی تجارت برای اروپایی‌ها قایل شدند. در دو معاهده‌ی ترکمانچای و گلستان غیر از جدایی سرزمین و تکه‌کنی، نکته‌ی مهم اقتصادی این بود که در ترکمانچای، کاپیتولاسیون پذیرفته شد. اتباع و تجار روسیه این حق ویژه را داشتند که هر جای ایران خواستند بگردند و بی‌مهار کالا بفروشند و مانع گردش ملی کالای ایرانی شوند. در سال ۱۲۰۹ با فشاری که سفارت انگلیس به ایران و دربار قاجار آورد، تجار انگلیسی هم مصونیت سیاسی و تجاری پیدا کردند. دو امتیاز هم در سال‌های ۱۲۱۵ و ۱۲۲۰ به انگلیسی‌ها داده شد تا در عرصه‌ی تجارت و اقتصاد ایران تُرکتازی کنند. این کاپیتولاسیون تجاری منجر به فروپاشی بازارها شد که توضیح خواهیم داد.

مبهورتی استراتژیک تاریخی

وجه بعدی مبهورتی استراتژیک و تاریخی است. یعنی قاجارهایی که یک مقدار می فهمیدند، به جهان [غرب] رفته بودند یا شنیده بودند و می فهمیدند در جهان چه خبر است، دینامیسمشان را تشخیص داده بودند. یک دیالوگ خیلی تاریخی وجود دارد که همه چیز در آن رساست و فاکتِ خیلی گویایی است. دیالوگی که «عباس میرزا»^۱، از صاحب منصبان قاجارها با «ژوبر»^۲ دارد. ژوبر در سال ۱۸۰۶ میلادی (۱۲۲۱ قمری) - قبل از دورانی که ما درباره‌ی آن صحبت می کنیم - فرستاده‌ی ناپلئون به ایران بود. مبهورتی تاریخی و استراتژیک از سر و روی مونولوگ عباس میرزا با ژوبر می بارد؛ «نمی دانم این قدرتی که شما را بر ما مسلط کرده چیست؟ موجب ضعف ما و ترقی شما چیست؟ شما در قشون، جنگیدن و فتح کردن و به کار بردن تمام قوای عقلیه متبحرید و حال آنکه ما در جهل غوطه ور و به ندرت آتیه را در نظر می گیریم.» به ندرت آتیه را در نظر می گیریم یعنی این که اصلاً هیچ دید استراتژیکی نداریم و هیچ منظری را در دو قدمی نمی توانیم ترسیم کنیم. «مگر جمعیت و ثروت و حاصل خیزی مشرق زمین از اروپا کمتر است؟ یا خدایی که مواهبش بر جمیع ذرات عالم یکسان است، خواسته‌ی شما را بر ما برتری می دهد؟ گمان نمی کنم.» آخرش خیلی جالب است، می گوید اجنبی حرف بزن، بهت مرا برطرف کن! این چیست؟ سِرِ پیشرفت شما و عقب ماندگی ما چیست؟ مبهورتی استراتژیک و تاریخی در این

-
۱. عباس میرزا. (۱۲۱۲-۱۱۶۸ خورشیدی). فرزند فتحعلی شاه قاجار، ولیعهد ناکامی که پیش از پدر خود از دنیا رفت. او والی آذربایجان بود و اندیشه نوسازی و اصلاحات در سر داشت؛ اصلاح و نوسازی قشون، اعزام محصل به فرنگ برای انتقال علوم جدید به کشور و تاسیس چاپارخانه برای دفع اجحاف به رعایا از جمله اقدامات اصلاحی عباس میرزاست.
 ۲. پیرآمده ژوبر. Pierre-Amedee Jaubert. (۱۸۴۸-۱۷۸۹). فرستاده ویژه ناپلئون به ایران. سفرنامه‌ی او با نام مسافرت در ارمنستان و ایران با دو ترجمه از محمود مصاحب، انتشارات چهر و علی قلی اعتماد مقدم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران به فارسی به چاپ رسیده است.

گفتگوی عباس میرزا با ژوبر خیلی هویداست. این مبهوتی به کل جامعه و هم به کل طیف‌های درون حاکمیت تزریق شده بود.

موازنه‌ی مثبت

وجه دیگر تجارت فروپاشیده‌ی مبتنی بر موازنه‌ی مثبت است. موازنه‌ی مثبتی که [بنابر آن] به هر طرف باید امتیازی داده می‌شد و برای هر طرف باید مجرا و تسهیلاتی فراهم می‌شد. در اقتصاد سیاسی ایران این طور به ذهن‌ها متبادر است که واضع نخستین و اولیه‌ی موازنه‌ی منفی در ایران «مرحوم دکتر مصدق» است. در دوران جدید این طور هست اما در دوران عقب‌تر، مدت‌ها قبل از مرحوم مصدق، «مرحوم قائم‌مقام واضع موازنه‌ی منفی بود و به شدت مخالف امتیازدهی به انگلیس و از آن طرف به روس و فرانسه که تازه در ایران پدیدار شده بودند، بود. قائم‌مقام واضع موازنه‌ی منفی بود و به خاطر ایستادگی‌اش بر موازنه‌ی منفی با دست‌روسی‌ها کنار رفت و بعد هم به قتل رسید. وقتی دوران موازنه‌ی منفی قائم‌مقام به سر آمد، موازنه‌ی مثبت رقم خورد. موازنه‌ی مثبت دار و ندارِ تجاری ایران را به باد تاریخ سپرد.

کشت صادراتی

وجه بعدی در این کشاکش مبادله، کشت صادراتی است. همان‌طور که بقیه‌ی جهان مشمول کشت صادراتی شدند، ایران هم مشمول کشت صادراتی شد. یعنی در تقسیم کار جدید که صحبتش شد، در خواست غرب از ایران پنبه، ابریشم، کتیرا، روده، برنج، خاویار، توتون و تنباکو بود. این‌جاست که توتون، تنباکو و تریاک اهمیت پیدا می‌کند. کشاورزی صرفاً به زراعت اطلاق نمی‌شود، بخش کشاورزی در دوران اقتصاد نو چهار بخش است؛ زراعت، باغبانی، دامداری و شیلات. تقریباً می‌شود گفت که همه‌ی محصولات بخش‌های کشاورزی موردِ طلب غربی‌ها بود که برای اداره‌ی صنعت نوینشان ماده‌ی خام می‌خواستند. لذا صادرات ایران هم دگرگونه شد.

اگر تا آن زمان صادرات ایران محصول گردش اقتصاد ملی بود و خودمان تعیین می‌کردیم که به بازارها چه صادر کنیم، از این بعد آن مزیت نسبی تحمیل می‌کرد که ما چه صادر کنیم. عموماً صادرکننده‌ی مواد خام شدیم، در حالی که قبلاً فراورنده هم بودیم؛ فراورنده‌ی کالای صنعتی و نظامی. حدوداً دویست سال قبل از این که غرب به موضع تکنولوژی صنعتی برسد، در ایران اسلحه‌ی سنگین تولید می‌شده است. تکنولوژی اسلحه‌ی سنگین هم تکنولوژی پیچیده و سختی است. لذا امکانات و بنیادهای صنعتی جدی‌ای در ایران وجود داشت ولی در سیر خودش مضمحل شد و ایران عملاً صادرکننده‌ی مواد خام شد. اتفاقی که استمرار پیدا کرد و هنوز هم گریبانگیر ماست. هنوز هم ما نفت خام صادر می‌کنیم و تولیدکننده‌ی فراورده‌ی نفتی نیستیم و آن را وارد هم می‌کنیم. داستان غمبار و مرثیه‌ای که زوزه‌کشان ۱۵۰ تا ۲۰۰ سال است ادامه دارد و دوره به دوره خواهیم دید. نه این‌که هیچ پیشرفتی صادر نشده است، [اما هنوز] در تقسیم کار آنها مدیر و میهمانند و ما میزبان و ما کارپذیر. این دو وجه در دوره‌های مختلف وجود داشته و الان هم وجود دارد.

واگذاری بازار

و نهایتاً بازارها واگذار شد. غم‌باری واگذاری بازارها در مکتوبات و مستندات مستشرقین کاملاً انباشته است. فاکتی هست از «لُرد کُرزَن»^۱ که در کتاب *ایران و مسالهِ ایران/ایران* شاخص است و شرایط قرن ۱۹ ایران را ترسیم

۱. لرد جورج ناتانیل کُرزَن. Curzon, G.N. (۱۸۵۹-۱۹۲۵). سیاستمدار و ایران‌شناس بریتانیایی. او یک سال پس از پایان جنگ جهانی اول در مقام وزارت خارجه‌ی بریتانیا بر عقد قرارداد ۱۹۱۹ با ایران پافشاری کرد که در نهایت با مخالفت‌های داخل ایران به تصویب نرسید. کتاب ایران و مساله (قضیه) ایران کُرزَن (۱۸۹۲) به‌عنوان یکی از کتابهای معتبر در مسائل نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم ایران شناخته می‌شود. این کتاب توسط «وحید مازندرانی» ترجمه شده و چاپ پنجم آن در سال ۱۳۸۰ توسط انتشارات علمی و فرهنگی صورت گرفته است.

می‌کند. او سه سال در ایران بوده است؛ «گذشته از اشیای تجملی غربی که طبقات بالا به آن معتاد شده‌اند، پوشاک همه‌ی طبقات جامعه از مردان گرفته تا زنان، جملگی از غرب وارد می‌شود». بازار ملی فروپاشید و بازار دمپینگی غرب در ایران باز شد. [کروزون اضافه می‌کند] «ابریشم، ساتن و ماهوت برای طبقه‌ی اعیان و قماش نخی و پنبه‌ای برای همه‌ی طبقات. لباس یک روستایی ساده هم از منچستر یا مسکو می‌آید و نیلی که (نیل در آن زمان از اسباب آرایش بوده است) همسر او به کار می‌برد، از بمبئی وارد می‌شود. در واقع از بالاترین تا پایین‌ترین مراتب اجتماعی به‌طور قطع وابسته و متکی به کالاهای غربی شده‌اند.»

بازار که فرو بپاشد دیگر دلبستگی‌ای باقی نمی‌ماند. در ایران هم مرحوم «جمالزاده»^۱ [واگذاری بازارها را] بهتر و طبیعتاً با دیدی بومی‌تر ترسیم می‌کند «با کمال تأسف باید اقرار کنیم که گفته‌ی آنانی که می‌گویند از کاغذ قرآن که دستور آسمانی ماست تا چلوار و کفن محتاج به خارجی‌ها هستیم، عین حقیقت است [...]».

عصر امتیازات

فوریه، طبیب ناصرالدین‌شاه شرایط ایران را در دورانی که از آن صحبت می‌کنیم و حوالی قرارداد رژی این‌طور بیان می‌کند، «امتیاز روی امتیاز به بیگانگان داده می‌شود. طولی نخواهد کشید که تمام خاک ایران به دست بیگانگان خواهد افتاد».

۱. سید محمدعلی جمالزاده. (۱۳۷۶-۱۲۷۴). نویسنده و مترجم معاصر ایرانی. او را پدر داستان کوتاه زبان فارسی و آغازگر سبک واقع‌گرایی در ادبیات فارسی می‌دانند. او عضو کمیته‌ی ملیون برلین بود که هم‌زمان با جنگ دوم جهانی برای مبارزه با روس و انگلیس شکل گرفت همچنین با سید حسن تقی‌زاده در چاپ مجله‌ی کاوه همکاری داشت. جمالزاده در نخستین کتاب خود، گنج شایگان (چاپ انتشارات کاوه، برلین، ۱۳۳۵) به اوضاع اقتصادی ایران در ابتدای قرن بیستم می‌پردازد.

همه‌ی صغری کبری‌ها چیده شد، از جهان آمدیم به رابطه‌ی مبادله، از رابطه‌ی مبادله آمدیم به ایران و عرصه‌ی سیاسی، عرصه‌ی اجتماعی و عرصه‌ی اقتصادی. رابطه‌ای که بین حاکمیت قاجارها با غرب مهاجم برقرار شد و اتفاقات تاریخی‌ای که در درون این رابطه‌ی مبادله برقرار شد و اتفاق افتاد و نهایتاً عصر امتیازات را [مرور کردیم]. الان در حاشیه‌ی تنباکو هستیم و قرارداد تنباکو را در این مقطع تاریخی بررسی خواهیم کرد.

«روایت فرار»

نشت ششم

سه شنبه ۱۷ بهمن ۱۳۸۵

با سلام و اجازه از آقای مهندس نشست را آغاز می‌کنیم. این جلسات نشست است و کلاس درس نیست، ما اینجا نشست‌های مشترکی را با هم پیش می‌بریم. این بحث‌ها تقریباً پرینت اول است و پرینت اول، برای حاشیه زدن و ابرو باز کردن و تعریض کردن و اشکالات را برطرف کردن است. من از دوستان به خاطر انتقادات ممنونم. بیرون از جلسه دوستان انتقادات داشتند و عنوان کردند منابع برخی از مطالبی که اینجا عنوان شد، ایراد دارد. در اجابت این دوست، این نکته را خدمت جمع می‌گویم.

تشکیکی صورت گرفت که جنگ‌های صلیبی شاید با آن دُوزی که در جلسه مطرح شد، ارزش تاریخی نداشته باشد و آنچنان نبوده که غربی‌ها که به شرق آمده‌اند، کله‌ها تکان خورده باشد و روش‌ها و اسلوب‌ها را آن‌طرف برده باشند. توضیح این هست که در این ۱۵۰-۱۰۰ سال اخیر که تاریخ کلاسیک منتشر شده است، این مساله از دیدگاه‌های متعدد مورد تایید قرار گرفته است. حال چه مورخ مارکسیست، لیبرال و نئولیبرال و یا مورخ محض باشد. مورخ‌های مارکسیست که مشخصاً در آکادمی علوم شوروی قلم می‌زدند و پژوهش می‌کردند، در مجموعه‌ی ۷-۶ جلدی‌ای که از قرون وسط تا قرون جدید [زمانی] که اتحاد جماهیر شوروی به دوران رونق تاریخی خود رسیده - تاکید ویژه‌ای دارند بر این‌که تلنگر اولیه بر ذهن غربی‌ها در جنگ‌های صلیبی زده شده است. مجموعه تاریخ‌هایی مثل آلبرماله^۱

۱. آلبر مالِه. Albert Malet. (۱۸۶۴-۱۹۱۵). تاریخ‌نگار فرانسوی. نویسنده‌ی دوره‌ی تاریخ آلبر مالِه که از آغاز تمدن تا قرن نوزدهم میلادی را در بر می‌گیرد. این دوره‌ی تاریخ در هفت جلد توسط «نشر سمیر» به فارسی برگردانده و منتشر شده است.

توین بی^۱ و روزل پالم^۲ [همچنین].

«رابرت روزل پالم» هم مورخ کلاسیک لیبرالی است که هم از منظر اقتصادی و هم از منظر دموکراسی و نهادهای جامعه‌ی مدنی، دوران قدیم و جدید را نگاه کرده است. دو جلد کتاب دارد، یکی به نام *عصر انقلابات دموکراتیک* که مغز سیاسی فکری اجتماعی است و یکی *نگاهی به تاریخ جهان نو* که در آن خط اقتصاد و طبقات و ابزار تولید را پیش گرفته است. او در هر دو کتاب، به خصوص *نگاهی به تاریخ جهان نو* تصریح می‌کند که جنگ‌های صلیبی چکش بیداری است. در ایران ما هم کسانی که تحلیل‌ها و تلقی‌های تاریخی داشته‌اند، مثل مهندس بازرگان و شریعتی، واژه‌هایی مانند تلنجر و چکش بیداری را به کار برده‌اند. لذا اتفاق نظر ویژه‌ای در میان همه نحله‌های تاریخی یا افرادی که تحلیلگر و اندیشمند با گرایش تاریخی بوده‌اند، روی این بحث وجود دارد و منابع هم حاضر است. مستقل از این منابع، در سیر تاریخ علم هم که مارکسیست‌های آلمان شرقی و اتریش و غرب و بعضا ایرانیان نوشته‌اند، جنگ‌های صلیبی نقطه‌ی عطفی است.

نکته‌ی دوم تشکیک یا پرسشی در مورد توانایی‌های صنعتی ایران بود. اشاره کردیم که قبل از این که بازارهای واحد جهانی سیطره بگسترانند و بازارهای محلی را در کشور ما و کشورهای مشابه ما فرو بپاشند، در ایران بضاعت صنعتی جدی حتی در سطح صنایع سنگین مثل ریخته‌گری برای

۱. آرنولد جوزف توین بی. Arnold Joseph Toynbee. (۱۸۸۹-۱۹۷۵). تاریخ‌نگار انگلیسی. وزیر امور خارجه‌ی انگلیس در طول جنگ جهانی اول. او نویسنده‌ی دوره‌ی ۱۲ جلدی تاریخ تمدن است.

۲. رابرت روزول پالم. Robert Roswell Palmer. (۱۹۰۹-۲۰۰۲). مورخ آمریکایی. تحقیقات او بر تاریخ قرن ۱۸ فرانسه متمرکز بود و به دلیل فعالیت‌هایش در زمینه‌ی تاریخ در سال ۱۹۶۰ «جایزه‌ی بنکرافت» و در سال ۱۹۹۰ «جایزه‌ی آنتونیو فلتربنی» را دریافت کرد. مهمترین اثر وی کتاب *دوجلدی تاریخ جهان نو* است که توسط «ابولقاسم طاهری» به فارسی ترجمه و توسط انتشارات امیرکبیر منتشر شده است.

صنایع نظامی وجود داشته است. منبع این موضوع کتاب خیلی روشمندی نیست اما بسیار پُرفاکت است، خواه/امین الضرب و تاریخ تجارت و سرمایه‌گذاری صنعتی در ایران از «آقای خسرو معتضد»^۱ که اقتصاد ماقبل دوره‌ی قاجار و قاجار به‌خصوص دوره‌ی امیرکبیر را که بنیادهای صنعتی در ایران شکل گرفته، توضیح می‌دهد و شواهدی را به نقل از منابع دیگر به‌خصوص از منابع کتاب آقای فریدون آدمیت^۲، امیرکبیر و ایران استفاده کرده است. خود کتاب آقای آدمیت هم فصولی را به صنعت بودن ایران و استارت صنعت در دوران امیرکبیر و قبل از آن مصرح است. از کسانی که بیرون از مرزهای ملی ما زیست می‌کردند و روی اقتصاد ایران کار کردند، آقای «چارز عیسوی»^۳ است که در ترسیم اقتصاد دوردست ایران به بنیان‌های صنعتی و توانمندی‌های صنعتی ایران اشاره کرده است.

تشکیک سوم در مورد احتمالاً غلوی است که صورت گرفته است. من عنوان کردم که در ایران در حوزه‌های مختلف بحث روش مطرح بوده و این‌طور نبوده که اهالی حوزه‌های مختلف در ایران چه فرهنگ، چه هنر و صنعت بی‌روش باشند و صرفاً روش را آن طرف آب‌ها داشته باشند. اشاره‌ای شد به روشی که ژیمناست ژاپنی «سوکوها» در انتهای دهه‌ی ۱۹۶۰ ابداع کرد و از ارتفاع مشخصی دو و نیم‌پیچ و وارو زد و آن را ثبت

۱. خسرو معتضد. (۱۳۲۱ خورشیدی). دانش‌آموخته‌ی تاریخ در دانشگاه تهران و تاریخ‌نگار. از آثار وی می‌توان به شب ژنرال‌ها، ۶۱ سال شاه و از فروغ السلطنه تا انیس‌الدوله اشاره کرد.

۲. فریدون آدمیت. (۱۳۸۷-۱۲۹۹ خورشیدی). دانش‌آموخته‌ی تاریخ در انگلستان. تاریخ‌نگار ایران معاصر. او از ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۸ نماینده‌ی ایران در سازمان ملل متحد بود. از او که از سال ۱۳۴۴ خود را وقف تاریخ‌نگاری معاصر ایران با روش علمی - انتقادی کرد، بیش از ۲۵ جلد اثر پژوهشی از جمله امیرکبیر و ایران، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطه، ایدئولوژی نهضت مشروطه‌ی ایران و انحطاط تاریخ‌نگاری در ایران باقی مانده است.

۳. چارلز عیسوی. Charles Issawi. (۲۰۰۰-۱۹۱۶). پژوهشگر سرشناس تاریخ اقتصادی خاورمیانه. این خاورمیانه‌شناس مصری در دانشگاه‌های کلمبیا، نیویورک و پرینستون استاد بود.

کرد که در حال حاضر در ژیمناستیک و شنا استفاده می‌شود و الی‌الابد در تاریخ ورزش خواهد ماند. ما گفتیم که دو یا سه دهه قبل از سوکوهارا، «احمد گلبو» که از ورزشکاران قدیم و فوتبالیست و داور کشتی و وزنه‌بردار بوده‌اند، این کار را در خزینه انجام می‌داده است و دوستان متعددی هستند که این مساله را دیده و نقل کرده‌اند. از مهمترین مشاهده‌گران «آقای به‌منش»^۱ هستند که جامعه‌ی ورزش ما ایشان را قبول دارند و تعریف می‌کنند که برای تماشای حرکت آقای احمد گلبو به خزینه می‌رفتند. موارد متعدد دیگری هم وجود داشته است. ولی در ایران ثبت و ضبط وجود نداشته است و رکوردها و حتی روش‌ها ثبت نمی‌شد. مثلاً دهه‌ی ۳۰ دونده‌ای خوزستانی به نام «آقای وهاب شاه‌خوره»^۲ بودند که مرحوم شدند. ایشان از رکورددارهای جهان بود ولی چون پیست‌های کشور ما خاکی بود و استاندارد نبود، تایمرها هم استاندارد نبود و فدراسیون به کشور ما اعتماد علمی نداشت، این رکوردها و روش‌ها هیچ‌وقت ثبت نمی‌شد. باز در ورزش، در دهه‌ی ۱۹۶۰ کاپیتان تیم ملی انگلیس، «بیل رایت»^۳ برای اولین بار ۱۰۰ بازی ملی انجام داد و به باشگاه صدها وارد شد. در کشور ما «پرویز قلیچ

۱. عطاءالله به‌منش. (۱۳۰۲). نخستین گزارشگر ورزشی زنده رادیو که مدتی دبیر و نایب رئیس کشتی ایران بود.

۲. عبدالوهاب شاه‌خوره. (۱۳۸۵-۱۳۰۶) از پیشکسوتان ورزش دو و میدانی ایران. او که از ۱۷ سالگی ورزش حرفه‌ای را آغاز کرد، مدت ۲۶ سال در ماده‌ی ۱۰۰ متر و ۴۰۰ متر حرف اول را در دو و میدانی ایران زد و توانست در مسابقات دو و میدانی بی‌المللی آلمان، ایتالیا، فرانسه، آمریکا، اتریش، بلژیک، ترکیه و روسیه شرکت کرده و مقام کسب کند و به «امپراطور دو میدانی ایران» ملقب شود. وی در سن ۴۵ سالگی در آخرین مسابقه‌ی خود در یونان به کسب مقام اول در ماده‌ی یک‌صد متر نایل آمد.

۳. بیل رایت. William Ambrose Billy Wright. (۱۹۹۴-۱۹۲۴). فوتبالیست انگلیسی. اولین بازیکن تاریخ فوتبال که از مرز یک‌صد بازی ملی گذشت. او از ۱۰۵ بازی خود ۹۰ نوبت به‌عنوان کاپیتان تیم ملی بازی کرد و پس از کناره‌گیری در سال ۱۹۶۲ به‌عنوان مربی به تیم ارسنال پیوست.

خانی»^۱ ۳۰ سال پیش ۱۳۳ بازی ملی انجام داد که ثبت نشد، اگر ثبت می شد از «عبدالله عربستانی»^۲ که بیش از ۱۳۵ بازی ملی برایش ثبت شده ما هم در کتاب های اول و کتاب زرد یلوکاپ می رفتیم.

در مورد روش هم همین طور. در ایران به نظر من حتی کسانی که سواد کلاسیک هم نداشتند، در ابداع روش به خصوص روش های مشاهداتی خیلی موفق بودند. مثلاً در کشتی -چه کشتی پهلوانی و چه میدانی روی تشک- ۳۶۰ فن وجود دارد که از آن، ۳۰۰ تا از دیرباز ریشه ی ایرانی دارد و ۶۰ فن از فرنگ آمده و به همین خاطر جزو فنون فرنگی هستند. کسانی بودند که با روش واسلوب خودشان از طریق مشاهده، این فنون را ابداع و ثبت کردند. در دهه های پایانی حیات قاجارها، پهلوانی بود به نام «میرزاباقر دراندرونی» که یل تهران بود و چون حفاظت اندرون ناصرالدین شاه را داشت به این نام معروف بود. قذبلند و پهلوان به نام و منش؛ آدم عامی ای بود ولی روش ابداع کرد. محل کارش پامنار و محل زندگی اش بازار بود. موقع برگشت به خانه، هر بار از قصابی مقداری گوشت دنبه و مقداری استخوان می گرفته است. کنار خانه اش خرابه ای بوده، در آنجا دو قفس درست کرده بود. یک قفس را استخوان می انداخت و تا سگ های محل جمع می شدند و در قفس را قفل می کرد، در یک قفس هم گوشت و دنبه می انداخت و گربه ها را جمع

۱. پرویز قلیچ خانی. (۱۳۲۴). فوتبالست ایرانی. او که فوتبال را از ۱۷ سالگی شروع کرد، یکی از بازیکنان قدر و محبوب تیم فوتبال ایران بود که گل معروف به تیم اسرائیل را که موجب شکست این تیم در بازی های آسیایی تهران شد، را زد. قلیچ خانی که گرایش چپ داشت، در سال ۱۳۵۲ مدتی را در زندان گذراند اما پس از آزادی دوباره به تیم ملی پیوست و تا ۱۳۵۶ در ایران بازی کرد. او پس از پیوستن به گروه فدائیان خلق، فعالیت سیاسی خود را افزایش داد و سرانجام در سال ۱۳۵۹ از ایران مهاجرت کرد. او هم اکنون مدیرمسئول «نشریه ی آرش» در پاریس است.

۲. ماجد احمد عبدالله محمد. (۱۹۵۹). فوتبالست عربستانی. او بین سال های ۱۹۷۸ تا ۱۹۹۴ در تیم ملی عربستان مجموعاً ۱۳۹ بازی انجام داد و ۲۲۹ گل را برای تیم کشورش به ارمغان آورد.

می‌کرد. مدت‌ها آنها را مشاهده می‌کرد و همه فنون را از چالش سگ‌ها و گربه‌ها با هم ابداع کرده است. در کشتی فنون کت و کول برای گربه است و فنون پا برای سگ است. فنونی با نام‌های سَگک، اِشکِل گربه، پلنگ‌افکن و... را از حیوانات درآورده است. ما نباید فکر کنیم که ما در همه‌ی عرصه‌ها با روش و اسلوب بیگانه بوده‌ایم و چون آنها در روش و اسلوب متبحر هستند و ما چیز ثبت‌شده‌ای نداریم، پس اساساً رقابت تاریخی نمی‌تواند بین ما و آنها صورت بگیرد.

من خودم مدتی روی روش‌هایی که اساتید دانشگاه تهران برای ریاضی ابداع کرده‌اند یا تبصره‌ای روی روش‌های ریاضی ۲۰۰ سال اخیر زده‌اند، حساس بودم. متعدد استاد هستند که این کار را در ریاضی و فیزیک کرده‌اند، اما هیچ‌کدام به ثبت نرسیده است. فرض کنید در ایران تصویربردارهایی هستند که با تغییرهای کوچکی که در لنزها و دیافراگم‌ها به‌وجود آورده‌اند، تصویرهایی با جلوه‌هایی پردازش می‌کنند که این کار در غرب هم صورت نگرفته است. درست است که تکنولوژی دوربین از آنهاست اما این ابزار دست ایرانی که افتاده است، توانسته چیزی به آن اضافه و کم کند. توضیح من این است که در حوزه‌های مختلف روش، اسلوب و ابداع وجود داشته است اما ثبت نشده است. اگر جمع مسئولی با انگیزه‌ی ملی کار میدانی کنند و افرادی را که در حال انقراض هستند، پیدا کنند و پای صحبت و مستنداتشان بشینند، به خانه و صندوق‌خانه آنها بروند، فهرست طویلی از روش‌ها و اسلوب‌ها پیش روی ما خواهد بود که جای کار خواهد داشت و در حوزه‌ی بضاعت جامعه ایران قرار خواهد گرفت.

روایت فراز

این روش پیش گرفته شد که از بیرون به داخل ایران برویم و عنوان کردیم که این روش فی‌نفسه دال بر این نیست که ما اصالت را به تحولات

بیرون از مرزهای ملی می‌دهیم بلکه در هر دوره‌ای بینیم فضای بین‌المللی، اعم از حوزه‌ها و گفتمان‌ها چه بوده، چه اثری بر ایران گذاشته و وضع ایران به چه ترتیب بوده است. دیالکتیک تاریخی روابط اقتصادی-اجتماعی غرب مهاجم و تحول‌یافته را با شرق ساکن و پذیرا مرور کردیم. حال آرام‌آرام به سر گلوگاه چاهی رسیدیم که می‌خواهیم از بالا به درون نگاه کنیم و بینیم موقعیت ملی ما چه بوده است.

مقدم بر وجوه مختلف فراز، روایتی کوتاه از فراز [ارائه] می‌کنیم و بعد وارد مباحث می‌شویم. به‌طور خلاصه جنبش تنباکو نادر رخدادی است که در سال‌های ۷۰-۱۳۶۹ هجری خورشیدی (۹۱-۱۸۹۰ میلادی) در آخرین دهه‌ی اقتدار نیم‌قرنی ناصری، در اعتراض به انعقاد «قرارداد انحصاری توتون و تنباکو» [(قرارداد رژی)] با «ماژور تالبوت»^۱ انگلیسی، شکل گرفت و سامان یافت. جنبش اعتراضی با مضمون صنفی، محرک‌های مذهبی و بُرد اجتماعی به قصد لغو قرارداد مونوپولیستی^۲ انجام شد. لغت قرارداد مونوپولیستی در ادبیات هم آمده است. در کتاب‌های تاریخی بالای قرارداد مینوپول یا مونوپول (انحصار) تنباکو آمده است. در این دوره که حدود چند ماه از تاریخ کشور ما را به خودش اختصاص داده است، ۹ برآمد یا نقطه‌ی برجسته وجود دارد؛ انعقاد قرارداد، اجرای قرار داد، اعتراض و مواجهه، انتشار حکم، لغو امتیاز داخله، شایعه‌ی حکم جهاد، لغو تمامیت امتیاز و پرداخت خسارت. ابتدای کار قراردادی منعقد می‌شود، سپس اجرا می‌شود، انعقاد و اجرای قرارداد منجر به بروز اعتراضات اولیه می‌شود، اعتراضات در روند خود منجر به مواجهه‌ی اجتماعی و رخ به رخ با حاکمیت پشت قرارداد می‌شود. در

۱. ماژور جرال تالبوت. Major G.F.Talbot. یکی از تجار انگلیسی که از سوی دولت انگلستان قرارداد انحصار تنباکو معروف به قرارداد رژی را امضا کرد.

این بحبوحه انتشار حکم معروف میرزای شیرازی^۱ را داریم که استعمال تنباکو را تحریم می‌کند. بعد از این، مرحله به مرحله، پایگاه قرارداد سست می‌شود و وجه داخلی قرارداد یعنی اختیارات و امتیازات معطوف به درون ایران از قرارداد لغو می‌شود [اما] موج اعتراضی ادامه پیدا می‌کند. دوران برجسته‌ای تحت عنوان شایعه‌ی حکم جهاد داریم که در آنجا خون هم ریخته می‌شود. جنبش مسالمت‌آمیز است ولی حاکمیت مسالمت‌آمیز برخورد نمی‌کند. سپس تمامیت امتیاز لغو می‌شود و در نهایت پرداخت خسارت انجام می‌شود.

قرارداد رژی

قرارداد رژی مثل هر اتفاق دیگری از یک پس‌زمینه، زمینه و متن برخوردار است؛

پس‌زمینه‌ی قرارداد

پس‌زمینه‌ی آن قانون اداره‌ی انحصاری تنباکو و توتون و متفرعات آن بوده است، حدود یک دهه قبل از این که قرارداد تنباکو معروف به قرارداد رژی بسته شود.

۱. سید محمدحسن حسینی شیرازی. (۱۳۱۲-۱۲۳۰). میرزای شیرازی که در سن ۲۰ سالگی به درجه‌ی اجتهاد رسید، پس از اصفهان، در نجف و کربلا از محضر استادان برجسته‌ی زمان بهره برد. وی سپس در سامرا در درس‌های مهم «شیخ انصاری» شرکت کرد. میرزا در سال ۱۲۸۱ پس از فوت شیخ انصاری، مرجع تقلید پرنفوذ شیعه شد و نزدیک به ۳۰ سال در این مقام باقی ماند. میرزای شیرازی پس از دریافت نامه‌ای از سیدجمال‌الدین اسدآبادی در رجب ۱۳۰۷ ه. ق فتوای تحریم تنباکو را صادر کرد. از او کتاب در طهارت، رساله‌ای در رضاع، کلمه‌الامام الحسن، رساله‌ای در اجتماع امر و نهی، حاشیه‌ای بر نجاه العباد، رساله‌ای در مشتق و ... به جا مانده و شاگردانی چون «آخوند ملا محمد کاظم خراسانی»، «سید محمد کاظم طباطبائی یزدی»، «حاج آقارضا همدانی»، «حاج میرزا حسین سبزواری»، «سید محمد فشارکی رضوی» و «میرزا محمد تقی شیرازی» در حوزه‌ی درس او تربیت شده‌اند.

فکر اولیه‌ی انحصار تنباکو از «اعتماد السلطنه»^۱، وزیر انطباعات و دارالترجمه‌ی ناصرالدین شاه بود. [اعتمادالسلطنه] مطالعات اولیه‌ای صورت داد. روشی داشته و با کسی که نسبت به مسائل و بازار بین‌المللی تنباکو دیدی داشته است، مشورت کرده و به این نتیجه می‌رسد که تنباکو و توتون در ایران جزو کالاهایی هستند که به‌طور جدی - با ادبیات امروزی - در سبد مصرف قرار دارند. او به این فکر می‌افتد که اگر تمهیداتی فراهم شود که انحصار خرید و فروش و فراوری توتون و تنباکو به شکل چپق یا سیگار صورت بگیرد، دولت از این محل، عایدات بسیار جدی خواهد داشت. در قدم اولیه در دیوان دولت از این ایده استقبال زیادی نمی‌شود و این طرح که در ۹ فصل تبدیل به قانون شده بود، تصویب و اجرا نمی‌شود. او بعد از مدت سه سال قانون انحصار تنباکو را در ۳۰ فصل تنظیم می‌کند. آن زمان دوران بحران مالی ناصرالدین شاه بوده و دولت به نوعی به دنبال ایجاد منبع درآمد بوده است. فکر اعتمادالسلطنه این بود که اولاً از محل انحصار، درآمدزایی شود و دوم، مالیات جدیدی به توتون و تنباکو بسته شود تا منبع جدیدی برای درآمد دولت باشد.

زمینه‌ی قرارداد

زمینه‌ی قرارداد رژی، سفر سوم شاه به فرنگ بود که حاشیه‌های پرباری را هم برای میزبان (انگلیس) و هم برای پیرامون ناصرالدین شاه داشت. «امین‌السلطان»^۲ قراردادهای اصلی ۲۰ سال اول نیم‌قرن حیات شاه را بست و

۱. محمد حسن خان صنیع‌الدوله. (۱۲۷۵-۱۲۲۲). ملقب به اعتمادالسلطنه. وزیر انطباعات و دارالترجمه‌ی دولتی ناصرالدین شاه در سال‌های ۱۲۸۳ تا ۱۲۸۶ بود. در همین زمان رساله‌ای در باب انحصار دخانیات ایران و مقررات مربوط به آن نوشت.

۲. میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان. (۱۲۸۶-۱۲۳۷). صدراعظم سه پادشاه قاجار یعنی ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه. ملقب به صاحب‌جمع، امین‌السلطان و اتابک اعظم. در زمان صدارت او تعداد زیادی قرارداد با دو دولت روسیه و انگلیس منعقد شد که بسیاری بر خلاف مصالح ملی ایران بود.

از بابت این قراردادها رشوه‌های جدی گرفت.

زمینه‌ی قرارداد رژی در سفر سوم شاه به لندن در شعبان ۱۳۰۶ فراهم می‌شود و آنجا مذاکراتی توسط امین‌السلطان با تالبوت صورت می‌گیرد و بعد از رسیدن به تهران بلافاصله قرارداد بسته می‌شود.

محتوای قرارداد

محتوای قرارداد، انحصار خرید، فروش و ساخت کل توتون و تنباکوی ایران در داخله و خارجه است. یعنی صنعت توتون و تنباکو و ملحقات آن آکبند به تالبوت واگذار می‌شود. برای فعالیت اصناف توتون و تنباکو در داخله «کمپانی رژی» می‌باید مجوز امضا کند. حمل و نقل توتون و تنباکو بدون اجازه‌ی کمپانی مگر در خردترین سطح برای مسافرین جهت مصرف یومیه، ممنوع می‌شود. در قرارداد آمده قیمت محصول بین کشاورز و مالک و کمپانی به طریق دوستانه که در عمل با تفوق کمپانی بوده است، تعیین می‌شود. متخلفین -چه کسانی که حمل می‌کردند و چه کسانی که از فروش محصولشان خودداری می‌کردند- مورد مجازات قرار می‌گرفتند. کمپانی در واردات معافیت گمرکی داشته است. حکم قرارداد هم نمایندگان دول اتازونی^۱ (ایالات متحده)، آلمان و اتریش در تهران بودند که مشخصاً به نفع انگلیس بوده است. مابه‌ازاء قرارداد سالانه ۱۲ هزار لیر انگلیس به اضافه یک چهارم منافع کمپانی پس از کسر مخارج و کسر ۵ درصد بوده است.

لحن قرارداد

لحن قرارداد از موضع اربابی - استعماری است یعنی بسیار از موضع بالا و با اتوریته با زارع و مالک و فراورنده‌های توتون و تنباکو ایرانی برخورد شده است.

ماحصل قرارداد

«خانم لمپتن» نقل می‌کند که به لحاظ تشکیلاتی حدود ۲۶۰ نفر پرسنل انگلیسی به ایران وارد شده است. پرسنل انگلیسی و با ادبیات آن روز عمل و آگله‌ی ایرانی که روزمزد کمپانی رژی بودند، رقم قابل توجهی را در جمعیت جامعه‌ی شهری آن زمان ایران تشکیل می‌داده است. ماحصل قرارداد هم سیطره‌ی اقتصادی و هم سیطره‌ی تشکیلاتی کمپانی رژی بوده است.

زمینه‌های بروز حرکت

این جنبش، جنبشی کلاسیک بوده است؛ هدف مشخص، شعار معین، توده‌ی قابل رهبری و رهبری دارد و با رسیدن به خواسته به فرجام می‌رسد. در جمع‌بندی نهایی به مفهوم «کلاسیک بودن» جنبش تنباکو می‌پردازیم. الان بر روی زمینه‌های بروز حرکت متمرکز می‌شویم. بخش مهمی از زمینه‌های بروز حرکت داخلی و بخش اقلی خارجی هستند؛

زمینه‌های داخلی

زمینه‌های داخلی در ۱۱ محور تقسیم‌بندی می‌شود؛ ذهن اجتماعی زخم‌خورده، بغض تاریخی - دورانی، آثار ذهنی و عینی عصر امتیازات که از نیم قرن قبل در ایران شروع شده بود، حضور فعال و فزاینده‌ی اجنبی، بی‌دفاعی بورژوازی تجاری در مقابل تهاجم فزاینده‌ی شرکت‌های خارجی در ایران، سفرهای شاه، فساد دربار، گرانی، قحطی پیش از جنبش تنباکو، ستم کمپانی و پاشیده‌شدن بذر افکار انقلابی از ۴-۵ سال قبل از جنبش تنباکو در ایران.

ذهن اجتماعی زخم‌خورده

ذهن زخم‌خورده‌ی اجتماعی معطوف به اتفاقاتی است که قبل از دوران ناصری رخ داد. دوران ناصری نیم قرن طول کشید. هم در تاریخ معاصر و هم در تاریخ دوردست، ۵۰ سال سلطنت یک فرد، دورانی بسیار طولانی

تلقى می‌شود. قبل از این در زمان فتحعلی‌شاه دو شکست نظامی از روسیه صورت می‌گیرد که منجر به دو قراردادی می‌شود که در آن ملت ایران به لحاظ تاریخی تحقیر می‌شود و بخشش سرزمینی هم صورت می‌گیرد. ایران بزرگ، پس از این دو قرارداد آرام‌آرام آب می‌رود و بخش مهمی از شمال ایران بزرگ به روسیه تعلق می‌گیرد.

در ۳-۴ دهه‌ی اخیر که روشنفکران برخورد تحلیلی با تاریخ ایران پیشه کرده‌اند، این انتقاد را عنوان می‌کنند که مردم ایران حافظه‌ی تاریخی ندارند. این [موضوع] قابل تعریض و تبصره زدن است. مردم ممکن است زود وقایع تاریخی را فراموش کنند و اتفاقات را زیاد در ذهن خود سبک و سنگین نکنند و آرام‌پز ذهنشان را برای فاکت‌های تاریخی آماده نکنند ولی بالاخره ایرانی هم مثل همه‌ی ابواب بشر از ویژگی‌هایی برخوردار است که [بر اساس آن] ذهنش سیستماتیک عمل می‌کند. بخشی از ذهن هر بنی‌بشری صندوقچه و صندوق‌خانه است. پس نمی‌شود گفت که جامعه‌ی ایران کلاً فاقد حافظه‌ی تاریخی هستند. بالاخره این خراش‌ها و خش‌ها در ذهن مانده و در جنبش تنباکو عمل کرد. ممکن است مردم ایران زود فراموش کنند ولی پس صندوقچه‌ی ذهن آنها انباشته از اتفاقات مختلف تاریخی است. در دوره‌های بعدی هم تکرار این قانون‌مندی را شاهد و ناظر خواهیم بود. ذهن زخم‌خورده‌ی اجتماعی از دیرباز وجود داشته و در آستانه‌ی جنبش تنباکو عمل می‌کند. ادیبانی هست که نشان می‌دهد در آستانه‌ی جنبش تنباکو دُمَل این ذهن زخم‌خورده باز می‌شود و تراوشات آن از خامه‌ی قلم برخی روشنفکران و روحانیون مترقی و روشن‌بین آن‌روز و منورالفکرانی که بیرون از مرزهای ملی در کار نشر تمرکز داشتند، بروز و ظهور پیدا می‌کند.

بغض تاریخی-دورانی

وجه دوم، بغض تاریخی-دورانی است. رژیم‌ی به‌غایت سرکوبگر با روحیه‌ی پدرسالارانه‌ی ایلی که در عرصه‌ی اقتصادی و اجتماعی با روحیه‌ی

کلان زمین‌داری سرکوبگر ممزوج می‌شده است، وضعیت خاص ذهنی‌ای را در جامعه‌ی ایران رقم می‌زده است. توده یا رعیت کاملاً مرعوب قدرت مستقر بوده است. قاجارها نسل اندر نسل تُرک بوده‌اند و واژه‌ی کلیدی ناصرالدین‌شاه «بوغول» به معنی «خفه» بوده است. در صورت مواجهه با هر بحران فردی و اجتماعی یا هرگونه اعتراضی از این واژه استفاده می‌شده است. هرکس در هر عرصه‌ای کمترین اعتراضی داشته است، مشمول «بوغول» می‌شده است. این «خفه» در جامعه‌ی ایران پژواکی داشته و بغض تاریخی حاصل از آن می‌ترکد. در تمثیل وضعیت می‌شود گفت قاجارها زودپزی را تعبیه کردند که در آن هیچ‌وقت صدا نکرده بود. قبل از مشروطه آرام‌آرام منفذ بالای زودپز در گوش‌ها زنگ می‌زند؛ ادبیات شب‌نامه‌ای در ایران منتشر می‌شود که بخشی از این بارقه‌ها را آقای آدمیت، «خانم ناطق»^۱ و اخیراً آقای «خسرو شاکری»^۲ در ادبیات خود آورده‌اند. تکه‌ی کوتاهی که نشان‌دهنده‌ی بغض دورانی و تاریخی است را خدمتتان می‌خوانم؛ اندکی قبل از تنباکو شب‌نامه‌ای منتشر می‌شود که خطاب به هموطنان است و ادبیات انقلابی دوران را حمل می‌کرده است: «مطیع ظالم نشوید تا شما را گوسفند ندانند. اگر پدران ما قبول ظلم نکرده بودند، ما الان آسوده بودیم. ایشان تکلیف خودشان را ندانسته و نکرده بودند، ما باید قرض ایشان را ادا کنیم.» به این نحو با ادبیات استبدادی محض ناصرالدین‌شاه برخورد می‌شود.

۱. هما ناطق. (۱۳۱۳). دانش‌آموخته‌ی تاریخ در فرانسه. تاریخ‌نگار قرن ۱۹ ایران. او که از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۹ استاد دانشگاه تهران بود، هم‌اکنون در دانشگاه سوربن پاریس تدریس می‌کند. ناطق تالیفات زیادی در زمینه‌ی تاریخ معاصر ایران به زبان فارسی و فرانسه دارد، از جمله تاریخ اجتماعی دوران قاجار، روشنفکران عصر مشروطه، بازرگانان در داد و ستد با بانک شاهی و رژی، کارنامه‌ی فرهنگی فرنگی در ایران.

۲. خسرو شاکری زند. (۱۳۱۷). دانش‌آموخته‌ی تاریخ در فرانسه. محقق در زمینه‌ی گروه‌های چپ‌گرا. انقلاب مشروطه، انکشاف سوسیال دموکراسی، میلاد زخم و اسناد سوسیال دموکراسی ایران از جمله نوشته‌های اوست.

فاکت‌های متعددی در این زمینه هست که از حوصله خارج است. مقدم برکارهای آقای آدمیت و خانم ناطق، خاطرات «حاج سیاح»^۱ هم هست که در دسترس هست و بعد از انقلاب هم دو یا سه بار چاپ شده است. او تمام ایران را گشته بود و فضای دورانی را با ادبیات خاص آن دوره خیلی قشنگ ترسیم می‌کند.

عصر امتیازات

وجه بعدی عصر امتیازات است. در مسیر فروپاشی بازارهای ملی و استقرار بازار واحد سرمایه‌داری جهانی، آمدن شرکت‌های مختلف به ایران و اعطای امتیاز به دولت‌ها و شرکت‌ها، اتفاقاتی در کشور ما رخ می‌دهد. آمد و رفت خارجی‌ها و عصر امتیازات بخشی از صندوق‌خانه‌ی ذهن را به خود اختصاص می‌دهد. شب‌نامه‌ای هست که با امضای یکی از غیرتمندان ایران چاپ شده، متن قشنگی است که بخشی از آن را می‌خوانم: «آن شرایط خوفیه حقیقتاً در هیچ مملکتی دیده و شنیده نشده است. امروز دولت انگلیس با آن همه اقتدار در زنگبار، فرانسه در داهومی^۲ و دولت ایتالیا در حبشستان[اتیوپی] با آن شرایط خفیفه امتیاز حاصل نتواند نمود.» این‌طور توضیح می‌دهد که با این‌که آن‌جا ملک کشورهای استعماری آن دوران اروپا بود و جزئی از متصرفات آن‌ها تلقی می‌شد، چنین قراردادهای امتیازاتی را در آنجا هم نمی‌بینیم. «حقوق هیچ مملکت

۱. میرزا محمدعلی محلاتی، (۱۹۲۵-۱۸۳۶). ملقب به حاجی سیاح. او که سفرهای زیادی به نقاط جهان انجام داده است، اولین ایرانی است که به آمریکا سفر کرده است. او پس از ۱۸ سال سیاحت در فرنگ به ایران بازگشت و وارد صحنه‌ی انقلاب مشروطیت شد و به دلیل نوشتن نامه‌ای انتقادآمیز روانه‌ی زندان شد. وی از همراهان سیدجمال‌الدین اسدآبادی بود و در سفرنامه‌ی خود به شرح اوضاع و احوال دیار فرنگ و مقایسه‌ی آن با ایران می‌پردازد. این سفرنامه به کوشش «علی دهباشی» و توسط انتشارات سخن در سال ۱۳۷۸ منتشر شده است.

۲. Dahomey کشوری است در غرب افریقا در همسایگی بوركینافاسو که در سال ۱۹۷۵ میلادی به Benin تغییر نام داد و پایتخت آن Porto-Nova است.

و ملتی بدین پایه رایگان فروخته نمی‌شود. آیا واسطه‌ی کار هیچ وجدان ندارد و پیش خود نمی‌اندیشد که این امتیازات متضرر حقوق عمومی است؟» واسطه‌ی کار هم جز ناصرالدین‌شاه و امین‌السلطان کس دیگری نبوده است. لذا در عصر امتیازات که حدود نیم سده از حیات قاجارها را به خود اختصاص داده است، فعل و انفعالاتی درونی در ذهن جامعه‌ی ایران بروز پیدا می‌کند.

حضور فعال و فزاینده‌ی اجنبی

وجه دیگر حضور فعال و فزاینده‌ی اجنبی در سه مجرا است؛ [اول] امتیازات که به خارجی‌ها داده می‌شد، پرسنل می‌آوردند، [دوم] شرکت‌ها برای گسترش بازار، نفر می‌آوردند و در آخر سفارت‌خانه‌های روس، انگلیس و فرانسه و بعد آلمان و کشورهای درجه دوم اروپایی به خاطر این‌که فعالیت‌هایشان در ایران گسترده شده بود، هم شعب خود را در شهرهای اصلی ایران تعدد بخشیده و هم نفر اضافه کرده بودند. لذا در نیمه‌ی آخر سلطنت ناصرالدین‌شاه خارجی در ایران خیلی بیشتر از گذشته دیده می‌شده است.

زمینه‌ی حضور خارجی را مرحوم «شیخ حسن کربلایی»^۱ که کتابی تحت عنوان *تاریخ دخانه* نوشته و منبع اصلی روایت جنبش تنباکو در ایران است، [توضیح داده‌اند]. خانم ناطق و آقای آدمیت به این کتاب رجوع کرده‌اند و «آقای ابراهیم تیموری»^۲ در سال ۱۳۲۸ تماماً و بدون ذکر منبع با انتشارات اقبال آن را با نام خود چاپ کرده‌است! در خصوص زمینه‌ی ذهنی ناشی از حضور خارجی در ایران به نقل از این کتاب چنین می‌خوانیم: «البته از هیات

۱. شیخ حسن کربلایی اصفهانی. (متوفی ۱۳۲۲ه.ق). از علمای ساکن عراق و از شاگردان میرزای شیرازی و نویسنده‌ی کتاب *تاریخ دخانه* است. این کتاب با تصحیح رسول جعفریان توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی در سال ۱۳۸۲ چاپ شده است.

۲. تیموری، ابراهیم، *تحریم تنباکو، اولین مقاومت منفی در ایران*، کتاب‌های جیبی، ۱۳۶۱.

اسلاف مردم مسلمان به هیات اخلاق سرایت گرفته. در مردم دوره‌ی واپسین به جایی خواهند رسید که صاف از جمله مردم مسیحی محسوب شده باشند.» یعنی آن‌قدر تعداد خارجی در ایران زیاد شده که آرام‌آرام جامعه به سمتی می‌رود که جزو امت مسیح تلقی شود. «و یک چیزی نخواهد شد مگر آن‌که اعوذ بالله حال مردم ایران به قسمی باشد که اوضاع اسلامی‌های سابق مملکتی را یک‌سره پا به نسیان گذارده، از اطوار سلف صالح خود چیزی به یاد نیارند و به آنجا رسد، اسم مسلمانی که جای خود دارد، اسم ایرانی نیز محو و ملتمس گردد. عالم فرنگی و فرنگستان ایران را فتح کرده است.» این فضای آن دوره است.

بی‌دفاعی بورژوازی تجاری

خانم ناطق یک کار بسیار فنی انجام داده‌اند به نام *بازرگانان* که وضعیت بورژوازی تجاری در حال سرکوب ایران را ترسیم کرده‌است و رگه‌هایی از امواج تهاجمی بورژوازی جهانی را هم در آن می‌توانید ببینید. کار علمی و کمک‌درسی ویژه‌ای است.

در این چهارچوب، بورژوایی تجاری کاملاً بی‌دفاع است و بازارها را یکی پس از دیگری به نفع کمپانی‌های خارجی از دست می‌دهد. نامه‌هایی که بورژوازی ایران به شاه یا به امین‌السلطان می‌نوشتند، نشان‌دهنده‌ی فشارهای وارده بر بورژوازی تجاری دوره است. یکی از نامه‌ها که نویسنده‌اش از تجار مشهور^۱ دوره بوده، فرازی کیفی دارد: «سهل است که این وضع داد و ستدها به جز خسارت نتیجه و حاصلی نتواند داشت. این است که از چندین سال تاکنون هر ساله در هر بلد، جمعی از تجار مسلمان ورشکست و خانه‌نشین شده و باقی‌مانده هم که امروزه علی‌الرأس به حجره و کاروانسرا می‌آیند، با کمال کسالت و افسردگی، هر کسی در این خیال که تا هنوز به وسیله‌ی ابزار

۱. تاریخ دخانیه.

ورشکستگی ننگین نشده، خود به اختیار از کار و تجارت کناره گرفته و ابتداءاً خانه‌نشین شده». روندِ خانه‌نشین شدن تجار اصلی در مواجهه با فروپاشی بازارهای ملی را در این نامه‌ها می‌توان مشاهده کرد.

سفرهای شاه

وجه بعدی سفرهای شاه است. سه سفر در فاصله‌ی نسبتاً کوتاهی صورت می‌دهد که برای سفر آخر از خارجه قرض می‌گیرند که این هم در صندوقچه‌ی ذهن ملت می‌ماند.

فساد دربار

فساد دربار به‌خصوص امین‌السلطان و پیرامونش هم هست.

گرانی

دو وجه بعدی، اقتصادی است. قبل از جنبش تنباکو یک گرانی و موج تورمی در اقتصاد ملی شاهد بودیم. موج تورمی که به بلبشوی مالی قاجارها ضمیمه شد و آنها درصدد چاره اندیشی بودند ولی قیمت ارزاق به‌خصوص نان در دوره‌ی کوتاهی بسیار بالا رفت. می‌توان گفت که تورمی‌ترین دوران حیات قاجارها قبل از دوران تنباکو صورت گرفت که نارضایتی‌های خاص خودش را ایجاد کرد.

قحطی

قحطی به‌خصوص قحطی نان هم در آن دوران بود و مردم به فلاکت و تنگدستی ویژه‌ای دچار شدند.

ستم کمپانی

وجه دیگر ستم کمپانی بود. کمپانی مانند یک تشکیلات نظامی به ایران آمد، سواره‌نظام و پیاده‌نظام داشت و نیروهای محلی هم اجیر خود کرده بود. برای مثال طبق آمار فقط در اصفهان، ۱۵۰۰ نفر نیرو اعم از نیروی پرسنلی و محلی، سواره و پیاده، کار خرید و فروش و کنترل و نظارت بر بازارها و

موجودی اموال تجار و زارعین را انجام می‌دادند. اینها ذهنیت [منفی] ایجاد می‌کرد. کمپانی عمارت بزرگ و مرتفعی را در میدان ارگ بنا کرده بود که مانند یک دژ نظامی بود. برخوردهای سرکوبگرانه‌ای با تجار می‌کرد و نهایتاً مساله اختلاف قیمت به نفع کمپانی تمام می‌شد. این مسائل هم به سهم خود کمک ویژه‌ای در زمینه‌سازی بروز حرکت بود.

بذر افکار انقلابی

وجه دیگر بذر افکار انقلابی است؛ در ادبیات آن دوره مکرر با [اصطلاح] تخم افکار انقلابی مواجه هستیم. از ۵-۴ سال قبل از جنبش تنباکو «ملک‌خان»^۱، میرزا رضاخان کرمانی^۲ و «میرزا یوسف‌خان»^۳ فعال بودند، منورالفکرانی که بعد از مدتی به خارج رفتند. ملک‌خان «روزنامه‌ی قانون» را داشت که ۲۰ دوره منتشر شد. قانون نقش بسیار آگاهی‌بخشی در خصوص استبداد مطلقه در ایران و پیوندش با جریان راست بین‌المللی آن زمان داشت.

۱. میرزا ملک‌خان ناظم‌الدوله. (۱۹۰۸-۱۸۳۳). روزنامه‌نگار، نویسنده و دیپلمات دوره‌ی قاجار بود. او که در فرانسه تحصیل کرده بود، از اساتید مدرسه‌ی دارلفنون بود و اولین «انجمن فراموشخانه» را همراه با برخی از فارغ‌التحصیلان این مدرسه با هدف نفی استبداد و تلاش در راه استقرار قانون تشکیل داد. از ملک‌خان آثار متعددی همچون کتابچه‌ی غیبی، دفتر قانون، کلمات متغیره و حریت باقی مانده است. اما ملک‌خان بیشترین تاثیر را در زمان خود از طریق روزنامه‌ی قانون برجا نهاد. روزنامه‌ی قانون که از سال ۱۸۸۰ در حدود ۴۰ شماره در لندن و به زبان فارسی منتشر شد، آشکارا به مخالفت با استبداد ناصری می‌پرداخت.

۲. میرزا رضا کرمانی. (۱۲۷۵-۱۲۲۶). پیشکارحاج امین‌الضرب و حاج سیاح، از بازاریان به‌نام تهران بود. همین امر او را در موقعیتی قرار داد تا با سیدجمال‌الدین اسدآبادی آشنا شود و در زمره‌ی شاگردان او قرار گیرد. میرزا رضا که اندیشه‌های ضدظلم داشت در سال ۱۲۷۵ تصمیم گرفت ریشه‌ی ظلم را برکند و در جشن پنجاهمین سال سلطنت ناصرالدین‌شاه او را هدف گلوله قرار داد و خود حدود دوماه بعد مورد قصاص قرار گرفت.

۳. میرزا یوسف خان مستشارالدوله. (۱۸۹۵-۱۸۲۳). نویسنده و از منورالفکران عصر ناصری بود. رساله‌ی یک کلمه که ترجمه‌ای از قانون اساسی فرانسه است، یکی از مشهورترین آثار بجا مانده از اوست. او که در نفی استبداد در روزنامه‌ی قانون قلم می‌زد، در سال ۱۸۹۱ به زندان افتاد و چهارسال بعد در زندان درگذشت.

در ترسیم فضای فکری اجتماعی آن دوران آمده دولت حالت نارضامندی و اعتراض عام و مظاهر گوناگونش را که شمه‌ای از آن گذشت، می‌دید، اما این بینایی را نداشت که آنچه می‌بیند را درست درک کند و به چاره‌جویی برآید؛ اغلب چنین است. در حرکت‌های عمومی بهانه‌ای کافی بود که مردم به مقاومت و حتی به مقابله‌جویی برخیزند. انحصارنامه‌ی دخانیات فقط این بهانه را به‌دست داد. یعنی ادبیات آن دوران این‌طور تفسیر می‌کند که فضای کینه و اعتراض وجود داشت و قرارداد جرقه را به شرایط زد. «پیش از آنکه هنگامه‌ی رژی درگیرد، نماینده‌ی سیاسی دولت انگلیس دولت خود را آگاهانید که تخم افکار انقلابی در ایران پاشیده‌شده است.» جای دیگری هم که از جریان‌ی متمایز صحبت به میان می‌آورد، یکی [جریان] «ترقی‌خواهی علیه فساد» است که منورالفکران دوره بودند و دیگر «جریان و تبلیغات دینی آلوده به تعصب» که منتسب به روحانیت بوده است. نماینده‌ی دولت انگلیس می‌نویسد «مایه‌ی تاسف است که این احساسات تند وقتی برانگیخته که مدیر کمپانی رژی به تهران رسیده و می‌خواهد کارش را آغاز کند». یعنی یک فضای فکری با مضمون اجتماعی و عدالت‌جویانه با میزانی از رادیکالیسم منتشر شده بود که آرام‌آرام در آستانه‌ی جنبش تنباکو خود را عیان می‌کند.

زمینه‌های خارجی

آگاهی‌بخشی [نشریات]

اولین عنصر خارجی، عنصر آگاهی‌بخشی است که شامل نشریات می‌شود. در آن هنگام مصاحبه‌ای از سردبیر روزنامه‌ی اختر^۱ استانبول با

۱. روزنامه‌ی اختر (۱۸۹۵-۱۸۷۶). اولین روزنامه‌ی سربی فارسی زبان بود که در اواخر دوران قاجار با حمایت «میرزا محسن‌خان معین‌الملک» و مدیریت «محمدطاهر تبریزی» و نویسندگی «میرزا مهدی اختر» در استامبول منتشر می‌شد و به‌تدریج نویسندگان پیشروی متعددی به آن پیوستند. اختر نشریه‌ای مترقی بود که در نفی استبداد پیشرو بود و در میان طبقات بالای جامعه‌ی فارسی‌زبان توزیع می‌شد.

رییس کمپانی رژی در عثمانی چاپ شد. کمپانی قبل از انعقاد قرارداد با ایران، قراردادی با عثمانی منعقد کرده بود. صاحب امتیاز روزنامه‌ی اختر بسیار رفاقت‌مندانه با مدیر کمپانی در عثمانی مصاحبه می‌کند و ابعاد قضیه را روشن می‌کند. پس از نشر فاکت‌ها در ایران، دوز اجتماعی قرارداد بیش از گذشته در ذهن‌ها [روشن] می‌شود. در عثمانی رژی سالانه ۷۰۰ هزار لیر به اضافه‌ی خمس عایدات به دولت پرداخت می‌کرد، در حالی که در ایران ۲۵ هزار لیر به اضافه یک چهارم عایدات بود. سطح زیر کشت و محصول توتون و تنباکوی عثمانی به مراتب از ایران کمتر بود. این مصاحبه نقش زیادی در بیدارسازی افکار عمومی داشته است.

سید جمال

آقای مهندس سحابی در جلسه‌ی اول به نقش ویژه‌ی سید جمال‌الدین اسدآبادی در به پا خواستن مردم در جنبش تنباکو و مقدم بر آن در بیدارسازی ایران، اشاره کردند. سید جمال‌الدین پنج ویژگی داشت؛

جهانگرد

جهانگرد بود و جهان را دیده بود. به اعتبار جهان‌دیدگی جهان‌بینی‌اش باز شده بود. جهان‌بینی باز، به این مفهوم که سرمایه‌داری دوره را تقریباً خوب می‌شناخت. چرا سرمایه‌داری رشد کرده است؟ چرا بازارها فرو پاشیده است؟ چرا با استبدادهای داخلی پیوند تاریخی برقرار می‌کند؟ این مسائل در ادبیات او کاملاً مصور است. هم درون کشورهای عقب‌مانده و عقب‌نگه‌داشته‌شده را و هم فضای عمومی جهان را با سرمایه‌داری دینامیک مهاجم خوب می‌شناخت.

جمع‌بند

فرد جمع‌بندی بود، به ایران و کشورهای مشابه سفر می‌کرد و در هر سفری کلیدواژه‌ای دارد که جمع‌بندی‌اش را نشان می‌دهد. راجع به ایران

تلقی و جمع‌بندی‌اش این بود که ایران تحت استبداد مطلقه مرده است. زود به جمع‌بندی می‌رسید. در ایران علت‌العلل وضع موجود را استبداد مطلقه می‌دانست و در مصر بیشتر به جمود فکری رسید.

مرغ سحر

مرغ سحر بود و بیدارگر اقالیم قبله (اقلیم‌هایی که رو به قبله دارند) بود. خروسی بود که آوای بیداری سر داد و بانی جنبش بیدارگری بود. ناشر و اهل نشر بود. بعضی افراد به جمع‌بندی می‌رسند اما آن را پس‌انداز می‌کنند. جمع‌بندی مثل برق است که قابل پس‌انداز نیست. باید جا باز کند و منتشر شود. اگر جمع‌بندی منتقل نشود، کپک می‌زند. سید جمال توان انتشار به بیان و قلم را داشت. اولین سرمقاله‌ای که در روزنامه‌ی «عروة الوثقی»^۱ که در پاریس با همکاری محمد عبده منتشر می‌شد، نوشته بر این قضیه مانور داده است که «مساله‌ی اصلی روشنفکران و منورالفکران باید پاک کردن خرافه از لوح عقول امم جوامع اسلامی باشد». با این استراتژی کار نشر انجام می‌داد.

تحریض گر

در نهایت تحریض گر بود. خوب می‌دانست چطور دست روی نقاط حساس روشنفکران، روحانیون، سنتی‌ها و مدرن‌ها در کشورهای مختلف بگذارد و آنها را تحریک کند.*

۱. نخستین شماره‌ی عروه الوثقی در تاریخ ۱۳ مارس ۱۸۸۳ (۱۳۰۱ ه.ق) منتشر شد هجدهمین و آخرین شماره‌ی آن ۸ ماه بعد، در سپتامبر ۱۸۸۴ به چاپ رسید. مطالب این هفته‌نامه به بررسی سیاست دولتهای بزرگ در کشورهای اسلامی، بررسی علت ناتوانی شرقی‌ها و مسلمانان و برانگیختن آنان به اصلاح امور و اتحاد جهان اسلام می‌پرداخت. این نشریه با همکاری سید جمال‌الدین و عبده به زبان عربی منتشر و در کشورهای اسلامی توزیع می‌شد. «زین‌العابدین کاظمی خلخالی» در سال ۱۳۵۶ نسخه‌های این هفته‌نامه را به فارسی ترجمه کرده و نشر حجر آن را منتشر کرده است.

نماینده‌ی سلفیه

سید جمال جنبشی فکری - اجتماعی - تاریخی را نمایندگی می‌کرد که به «جنبش سلفیه» مشهور شد. شاخص‌های جنبش خودش، شیخ محمد عبده و بعدها «کواکبی»^۲ و «رشید رضا»^۳ بودند. همان‌طور که آقای مهندس در جلسات قبل توضیح دادند، این جنبش منتشر شد و به مصر، اردن و الجزایر رسید و رگه‌هایی هم در ایران به جا گذاشت. چهره‌های شاخص آن همین ۴-۵ نفر تیپ فکری بودند. مثلاً طبایع/استبداد مرحوم کواکبی، با ادبیات امروز سرشت‌های دیکتاتوری، در ۱۲۰-۱۰۰ سال پیش جزو منابع کلیدی ادبیات مبارز دوره بود.

۱. سلفیه به معنای گذشته، حرکت اصلاح‌گرانه‌ای است به سوی آرمان‌های سلف صالح اسلام که از اندیشه‌های سیدجمال‌الدین اسدآبادی نشأت گرفته است. این اندیشه در میان برخی نوگرایان دینی تعبیر به بازگشت به خویش‌تن شده است اما در بعد سیاسی خود، معنای بازگشت به شیوه‌ی زندگی سلف صالح اسلام را یافته و در مسیر گسترش خود با تفاسیر و تحولات بسیاری روبرو شده است. امروزه سلفیه در سه گرایش نص‌گرا، جهادی و اجتهادی فعال هستند و پیروان زیادی در میان اهل سنت دارند.

۲. عبدالرحمن کواکبی (۱۹۰۲-۱۸۴۸). مصلح دینی سوری. یکی از پیشگامان اصلاح دینی و جنبش ضداستبدادی جهان عرب بود که با روزنامه‌های فرات، شهباء، اعتدال و المنار همکاری می‌کرد. مهم‌ترین آثار او ام‌القری و طبایع الاستبداد است. طبایع الاستبداد با نام سرشت‌های خودکامگی توسط «عبدالحسین میرزای قاجار» به فارسی ترجمه شده و مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیه‌ی قم آن را منتشر کرده است. کواکبی در این کتاب استبداد را دشمن اصلی مردم معرفی می‌کند و معتقد است در نهایت امر آنچه می‌تواند جلوی استبداد را بگیرد، شعور و آگاهی سیاسی و اجتماعی مردم و نظارت آنهاست.

۳. السید محمدرشید بن‌السید علی‌رضا معروف به رشید رضا (۱۸۶۵-۱۹۳۵ میلادی). شاگرد سوری تبار (متولد لبنان) محمد عبده که از اندیشه‌های او و سید جمال‌الدین اسدآبادی بهره‌های فراوان برد. او نویسنده‌ی پرکاری بود و آثاری چون تفسیر القرآن الکریم مشهور به تفسیر المنار، حقیقه‌الربا، السنه و الشیعه، الوحده الاسلامیه، نداء للجنس اللطیف او حقوق النساء فی الاسلام و الوحی المحمدی را به جای گذاشته است. رشید رضا همچنین مؤسس نشریه‌ی المنار بوده است.

سلفیه مشترکاتی داشتند؛ مشترکات ایدئولوژیک آنها بازگشت به قرآن و رجعت به سنتِ سلف صالح بود و به همین علت به آنها جنبش سلفیه به معنای بازگشت به سنتِ صدر گفته می‌شد. وجه بعد نفی خرافه بود به شدت ضد خرافه بودند. از لحاظ روش هم معتقد به تغییر از درون بودند و به دنبال اتحاد مسلمین بودند و حل تضاد شیعه و سنی را مدنظر داشتند. از لحاظ سیاسی نافی استعمار بودند؛ به دنبال قطع رابطه بین غرب و شرق یا کشورهای عقب مانده با اروپای تحول یافته نبودند؛ این خیلی مهم است. بعضی اوقات یک جریان تاریخی سیم تلگراف را پاره می‌کند یا از موضع شرعی و نجس - طاهری با جنبش تنباکو برخورد می‌کند. علت مخالفت طیفی از روحانیون با کمپانی رژی در مقطع تنباکو، استعمار و و فروپاشی بازارها و... نبود، بلکه «هندلینگ» بود. می‌گفتند چون دست خارجی با توتون و تنباکو برخورد پیدا می‌کند و دست آنها مرطوب است، توتون و تنباکو نجس است و نباید کشید. ولی سید از این موضع ارتجاعی و سنتی با رابطه‌ی شرق و غرب برخورد نمی‌کرد، رابطه را با حفظ هویت کشورهای مثل کشور ما می‌پذیرفت. وجه سیاسی دیگر، نفی استبداد مطلقه بود که این واژه را آنها به کار بردند؛ پایان خواب و رخوت، پایان دوران سکون مردم کشورهای مسلمان و فراتر از آن کشورهای شرق. سید جمال را می‌توان نماینده‌ی جامع، تاریخی و پرانتشار جنبش سلفیه تلقی کرد.

ارتباط با جنبش تنباکو

قبل از جنبش، سید مدتی را در ایران بود و به دلیل صراحت و برخورد هایی که با ناصرالدین شاه و دربار کرد، ابتدا تبعید و سپس از ایران اخراج شد. خیلی صریح با ادبیات ضد استبدادی با دربار برخورد کرده بود و آنها هم طبیعتاً تحمل نداشتند، سید را از ایران اخراج کردند. با میرزا رضای کرمانی هم که از سید خمیرمایه‌ی فکری می‌گرفت، برخورد فیزیکی کردند.

سید جمال پیشینه‌ای در ایران داشت و امواجی را در داخل ایران به راه انداخته بود. اما قبل از این که میرزای شیرازی با مسالهی تنباکو در ایران برخورد کند، سید جمال دو نامه‌ی تاریخی داد که هر دو بیانیه‌ی تحلیلی بودند تا اعلامیه‌ای کوتاه؛ یکی خطاب به میرزای شیرازی^۱ و دیگری خطاب به علمای ایران. به دوستان توصیه می‌شود که این نامه‌ها را بخوانند. به دلیل اثرگذاری شخص سید جمال، در ادبیات آن روز می‌گفتند که سید، شخصیت مغناطیسی دارد. همه را جذب می‌کند و هر برخوردی کند، به همه جا می‌نشیند.

این نامه‌ها چند ویژگی و جانمایه دارد؛ یکی این که با وضعیت اقتصادی اجتماعی ایران برخورد کلان می‌کند. از لحاظ روشی این [برخورد] خیلی مهم است. در نورافکنی که روشن می‌کند، نورافشانی کلان می‌کند و [توضیح می‌دهد] اوضاع اقتصادی کلان و اوضاع اقتصادی جهان چیست و در پرتو آن نورافشانی با مسالهی تنباکو برخورد می‌کند. تنباکو را جزئی از پروژه‌ای که در ایران در حال اجرا بوده، تحلیل می‌کند. از لحاظ روشی، برخورد از کلان به جزء داشته است. قراردادهای را هم در پرتوی شرایط کلان تحلیل می‌کند.

مهمترین ویژگی آن [توان] تحریک مذهبی و روانشناسی جدی‌ای است که از روحانیت داشته است. در دوره‌های بعدی هم می‌بینیم که روحانیت در ادوار مختلف تاریخ ایران هیچ وقت جلو نیامده، استارت حرکت نزده و بروز و ظهور اجتماعی پیدا نکرده مگر این که حساسیت مذهبی‌اش تحریک شده باشد^{**}. از منظر اقتصادی، طبقاتی و ملی کمتر به صحنه آمده است ولی از منظر شرعی آمده است، [البته] در مواجهه با رخدادها و به خصوص در هم‌بستگی با روشنفکران، در دوره‌های مختلف خواسته‌هایش ارتقا پیدا

۱. متن کامل نامه‌ی تاریخی سیدجمال به میرزای شیرازی در کتاب نامه‌های سیاسی و تاریخی سیدجمال‌الدین اسدآبادی که توسط نشر پرستو در سال ۱۳۶۰ به چاپ رسیده، موجود است.

کرده‌است و در جاهایی ملی، اجتماعی و طبقاتی هم شده‌است. [در نامه‌های سید جمال] چند فراز هست که تلنگرهای محکمی به ذهن میرزای شیرازی و علمای دوران می‌زند. تصریح می‌کند که «ملت اسلام پست و بلند، شهری و بیابانی، زانو به زمین زده‌اند». بر روی زمین خوردن ایرانی به دست فرنگی مسیحی مانور می‌دهد و بر تاول‌های حساس روحانیت فشار می‌آورد. وجه دوم این است که بسیار صریح به میرزا می‌گوید که با توجه به این‌که شما از اوضاع سیاسی اجتماعی عقب نشسته‌اید و برایتان مهم نیست که در ایران چه می‌گذرد، «برخی مردم سست‌عقیده درباره‌ی شما بدگمان شده‌اند که اساساً همه‌ی انگاره‌ها و پنداره‌های علما و روحانیت شیعی دروغی بیش نیست». تلنگر جدی و قابل تحریکی می‌زند و ادبیات خاصی هم به کار می‌برد. از ادبیات قرآنی استفاده می‌کند. مثلاً در سوره القاعره داریم «القاعره مالقاعره» یعنی چه می‌دانی که قاعره چیست؟ او می‌گوید «البانک مالبانک» چه می‌دانی بانک چیست؟ چه اتفاقاتی در بانک می‌افتد و بانک به عنوان یک نهاد سرمایه‌داری چه چفت و بست‌هایی به نفع اقتصاد کشور میهمان به کشور میزبان می‌زند. این‌ها را با ادبیات خودش کاملاً جا می‌اندازد. آخر الامر، سید، درس ویژه‌ای در زمینه‌سازی ذهنی در آستانه‌ی تنباکو داشته است.

نیروی آغازگر

شرایط بین‌المللی و داخلی را دیدیم، متن و روایت فراز و قرارداد و زمینه‌های بروز حرکت را دیدیم، به نیروی آغازگر می‌رسیم. در هر فراز نیروی آغازگری داریم که اینجا بورژوازی تجاری است که جرقه‌ی اولیه و استارت حرکت را می‌زند، روحانیت را مورد خطاب قرار می‌دهد و در حد توان خودش، اقشار اجتماعی را به صحنه می‌آورد***.

بورژوازی تجاری

بورژوازی تجاری صاحب موقعیت، وزانت، مکانت و بضاعت است. قبل از واقعه‌ی تنباکو دو موج را شاهد هستیم که بورژوازی ایران سازمان‌یافته‌تر می‌شود و نیروهای مترقی‌تر آن در کنار فعالیت تجاری، به فعالیت صنعتی هم روی می‌آورند. یعنی بورژوازی تجاری ایران در دو موج خصلت و استعداد شیف‌ت از تجارت به صنعت را نشان می‌دهد. این مساله در جمع‌بندی اقتصادی ایران بسیار مهم است.

یک موج در دوران ۴ ساله‌ی صدر اعظمی امیرکبیر است که با وصایای امیر، بخشی از تجار، تبدیل به صنعتگر می‌شوند که بخشی صنایع سبک مصرفی و بخشی نیمه‌سنگین بوده‌است. بلور، چینی، نساجی، چیت‌سازی، قند و چدن‌ریزی صنایع سنگین حساب می‌شدند و نجاری و آهنگری که از صنایع کلیدی واسطه هستند و به آنها صنایع سرپل می‌گفتند چون سرپل صنایع مصرفی و سبک و صنعت سنگین هستند. این اتفاق در زمان مرحوم دکتر مصدق هم به‌طور نسبی صورت گرفت.

موج دوم در ۲۵ سال آخر حکومت ناصرالدین‌شاه بود که تجاری برجسته می‌شوند که هم تاجر بودند و هم صنعتگر؛ مهمترین آنها «امین‌الضرب» در تهران، «کوزه‌کنانی‌ها» در تبریز، «کازرونی‌ها» در اصفهان و «معین‌التجار» در بوشهر. بورژوازی تجاری ایران چهار قطب پیدا می‌کند و این خانواده‌ها، هم صحنه‌گردان تجارت و هم صنایع پیرامون خود مانند کبریت‌سازی، نساجی، ریسندگی، حریربافی و... بودند. سطح امین‌الضرب و ارتفاع و زکات و دید استراتژیکش از دیگران بیشتر بوده است. او با دید استراتژیکی که داشته در مقطعی که حس می‌کرده اقتصاد ایران آرام‌آرام می‌تواند به سمت صنعتی شدن برود، برق را به ایران می‌آورد. در تحلیل تاریخ اقتصادی ایران خیلی مهم است که کارخانه‌ی برق را دولت وارد نمی‌کند، یک تاجر خصوصی وارد می‌کند!

در تحلیل تنباکو مهم است که ما دو موج صنعتی شدن داشتیم که این دو موج را بیشتر تجار سازماندهی کردند و به آن ارتفاع دادند. لذا تجار در ایران طبقه‌ی دینامیکی بودند یا حداقل لیدرهایشان دینامیسم ویژه‌ای داشتند. ما نباید فکر کنیم که فقط بورژوازی مهاجم غرب دینامیسم داشته است، در ایران هم بورژوازی تجاری که گرایش‌های صنعتی هم داشته، در حد خود دینامیسمی داشته است. ولی آنجا همه‌ی اسباب و عوامل، مه و خورشید و فلک...، دولت و تفکر و مذهب حامی سرمایه‌داری به کمکشان می‌آمده و همه باهم می‌شدند و یک بورژوازی مهاجم جهانگیر خشن خون‌ریز بیرون آمده بود. ولی در ایران مذهب همیشه از خرد تجارت و تجارت متوسط حمایت کرده است ولی از تجارت کلان که بتواند در بازار جهان جای بگیرد و از پروسه‌ی صنعتی شدن، حمایتی نکرده است و اصلاً به ذهنشان نمی‌رسیده است. قاجار هم حامی آنها نبوده است. لذا پشته‌ای مذهبی و تئوریک وجود نداشته است و دولت هم دولت قاهر مصادره‌گری بوده که هر چیز را به نفع خود مصادره می‌کرده است. مهم است که طلایه‌دار و استارتر جنبش تنباکو با خود دینامیسمی را حمل می‌کرده است.***.

موقعیت

موقعیت بورژوازی تجاری در حال احتضار بوده است که قبلاً عنوان شد. احتضار آنها در نامه‌ی یکی از تجار به شاه واضح است؛ آنها تظلم می‌جویند که موج خارجی دار و ندار ما را بر باد داده و ما را خانه‌نشین کرده است. جواب شاه این است که شما حق ندارید چنین اعتراضاتی بکنید. سرتان توی کار خودتان باشد و دیگر از این گستاخی‌ها نکنید و وارد چنین اموری نشوید! آنها وارد امور سیاسی نشده بودند، با مسئله‌ی صنفی خودشان برخورد کرده بودند. موقعیت آنها به این شکل بوده که از یک طرف بازار

مهاجم خارجی امکاناتشان را از بین برده و از طرف دیگر شمشیر دولت به عنوان سمبل استبداد، بر روی سرشان بوده است.

وزانت

وزن داشته‌اند. بی‌جهت یک نیروی اجتماعی یا یک طبقه‌ی نمی‌تواند استارتر باشد، وزنش مهم است. اگر خیلی پُر یال و کوپال باشد، باید روی قِپان برده شود و گرنه باید روی ترازو برود، چه روی ترازو و چه روی قِپان، باید وزنی داشته باشند و گرنه نمی‌تواند یک جنبش اجتماعی را استارت بزند. وزن آنها این بوده که اولاً احترام اجتماعی داشتند، دوم با خانواده‌های بزرگ روحانی وصلت برقرار می‌کردند. وقتی شریعتی می‌گوید که همیشه حجره، جنب بازار بوده و رابطه‌ی کیفی گسست‌ناپذیری بین بازاری و روحانی وجود داشته، بخشی از آن به خاطر وصلت‌هاست و این‌که با هم بده بستان داشتند. وجه دیگر این است که قبل از «بانک شاهی»، در ایران بانک وجود نداشته است و عملیات بانکی را تجارت‌انجام می‌دادند. در غیاب بانک‌ها، عامل بانک و صراف بودند. مهم‌تر آن‌که نقش ویژه‌ای در پولی شدن اقتصاد ایران داشته‌اند. اولین بار مردم پول را نه از دست دولت بلکه از دست تجارت گرفتند و به تجارت دادند. مردم و تجارت رابطه‌ی مبادلاتی با هم داشتند، مورد اطمینان هم بودند.

متانت

متانت بورژوازی تجاری این است که سازوکار تشکیلاتی داشتند. همان‌طور که روحانیت سازوکار تشکیلاتی و ساختِ مطبّق تشکیلاتی مرجع، اقطاب، وعاظ و اهل منبر را دارد، تجارت هم ساختِ مطبّق تشکیلاتی دارند. ملک‌التجار که منتخب دولت بوده است و بالاتر از آن تیپ‌هایی مانند امین‌الضرب [در تهران]، کوزه‌کنانی در تبریز و کازرونی در اصفهان بودند. امین‌الضرب مرجع است، ملک‌التجار، تجارت معمول، بنکداران که واسط بین تاجر اصلی و خرده است و نهایتاً کسبه‌ی جزء؛ سازوکار مطبّق تشکیلاتی

آنها بوده است که در تنباکو عمل می‌کند.

بضاعت

بورژوازی تجاری بضاعت هم دارد، یعنی پول در گردش و اعتبار دارند که اعتبار در بازار مهم‌تر از پول در گردش است. بورژوازی تجاری این وضعیت را در آن زمان داشته است.

پرسش و پاسخ

* چرا با سید جمال در کشورهای مختلف برخورد نمی‌شد؟

وقتی کسی چهره می‌شود، برخورد با او سخت می‌شود. سید جمال چهره‌ای بوده که بعضی محافل غرب می‌شناختندش، در بعضی کلوب‌های آن زمان هم بوده است. در کشورهای مثل کشور خودمان هم همه می‌شناختندش و به او «بیدارگر اقالیم قبله» می‌گفتند که منطقه‌ی وسیعی را در برمی‌گیرد و از یک کشور فراتر است. طبیعتاً با این تیپ سخت می‌شود برخورد کرد. یک عنصر داخلی نبوده که بی‌دفاع باشد و استبداد مطلقه هر برخوردی که خواست با او بکند. این را در دوران جدید هم می‌بینیم که حتی روشنفکران داخلی‌ای که چهره می‌شوند و محافل بین‌المللی آن‌ها را می‌شناسند و از امکاناتی برخوردار هستند، نمی‌شود راحت مثل دیگران با آن‌ها برخورد کرد. درست است که مثل امروز عصر ارتباطات نبوده اما سید در دوران خودش چهره‌ی شناخته‌شده‌ای بوده است و برخورد با او هزینه داشته است. همه‌جا، در عثمانی، مصر، الجزایر و... طرف مشاوره، مبادله‌ی فکری و گفتگوی سران و سلاطین بوده است و ایران هم که می‌آید با شاه و طیف پیرامونش برخورد داشته است. با این تیپ، سخت می‌شود برخورد کرد. درست است که استبداد، استبداد مطلقه است و کلیدواژه آن بوغول است، اما هر کس حد خود را می‌شناسد و با هر کس نمی‌تواند برخورد کند.

* گفته شد که ما هیچ روحانی نداشتیم که آغازگر باشد، این سوال برای من

به وجود آمد که آیا این حرف حاصل دل‌چرکی این سی‌ساله‌ی اخیر نیست؟

سعی بر این است که با هیچ طیف اجتماعی ستیزه نشود. اگر ستیزه‌جویی باشد، تحلیل خیلی ارزش نخواهد داشت. یعنی باید سعی شود

با هر جریان تاریخی و هر طیف اجتماعی و هر فردی را که طیف‌های مختلف اجتماعی را نمایندگی می‌کند، منصفانه برخورد شود. روحانیت در تاریخ ۱۲۰ ساله‌ی اخیر نقش ویژه‌ای داشته و نقش فرعی نداشته است. در تنباکو، در نقطه‌ی برجسته‌ی انقلاب یعنی ۵۶ به بعد و... نقش ویژه داشته است. در این جاهایی که نقش ویژه داشته، باید تصریح کرد. نکته‌ای که خدمتتان گفتم این است که عموماً، روحانیون تراز اول و شناخته‌شده که از بار حوزوی برخوردار بودند و مکان کلاسیک داشتند - مرجع بودند یا در سطح پایین‌تر محل رجوع بودند - کمتر به صحنه آمدند مگر این‌که حساسیت مذهبی‌شان تحریک شده باشد. نکته‌ی دیگر این‌که هر فردی می‌تواند روحانی باشد. مکلاهای زیادی در دوران خودمان هم هستند که از یک روحی برخوردارند. این [نام] روحانی را یک طبقه برای خودش انتخاب کرده است. غیرروحانی هم می‌تواند، روح و درونی داشته باشد، عرفانی داشته باشد و نمی‌شود این [نام] را فقط به یک طبقه اختصاص داد. سعی می‌کنیم در سیر بحث خودمان هر جا نقش تاریخی ویژه داشتند، عنوان کنیم. اگر هم من آن انصاف را نداشتم، شما و دوستان می‌توانید تذکر بدهید. سعی می‌کنیم که ستیزه‌ای وجود نداشته باشد اما از این طرف هم باید صراحتی هم وجود داشته باشد!

*** با توجه به این‌که ابتدا تجار به شاه نامه می‌نویسند و اعتراض خود را به قرارداد اعلام می‌کنند، همیشه فاصله‌ای بین مردم و تجار بوده است؛ از ارتباط بازار و روحانیت هم صحبت شد، آیا واقعاً جنبش تنباکو برای حفظ منافع مردم صورت گرفته است یا تجار؟

اتفاقاً در ایران رابطه‌ی مردم و بازار و درآمیختگی آن‌ها باهم زیاد است. همیشه بازار در مرکز شهر بوده، کنار مساجد و منازل بوده، پاتوق تجمع و روزنامه‌خوانی بوده. این درتندگی بازار [با مردم] مهم بوده است. بازار الان را

نگاه نکنند که دارد پوست می اندازد. الان می بینیم فرزندان خیلی از تجار از بازار مسقف بیرون زده اند و آمده اند وسط شهر و ونک به بالا و پاساژها را درست کرده اند. آنهایی هم که در بازار مانده اند، فرهنگشان با فرهنگ پدرانشان متفاوت است. راحت نزول می خورند، راحت سر مشتری کلاه می گذارند. آن پرنسپ‌هایی که قبلاً بوده الان دیگر نیست! بازار الان را نمی شود به کلیت بازار تعمیم داد، نه این که این رگه های ربا و نزول خواری هیچ وقت در آن نبوده، دوره های قبل هم بوده است اما بازار همیشه با مردم در تنیده بوده است. وجهی هم که شما می گوید، درست است؛ تجار وقتی به عرصه آمدند که حساسیت صنفی آن‌ها تحریک شد. هر جنبشی یک حساسیت را تحریک کرده تا آن جنبش برانگیخته شده است. طبیعتاً تجار روی منافعشان هشیارند. در ادبیاتی که در مورد بازار آمده، مثلاً خسرو شاکری که ۴-۵ سال پیش کتابی را در مورد بازار^۱ منتشر کرده، می گوید بازاری‌ها در ایران ذکاوت استراتژیک نداشتند. اما ناطق و آدمیت، آن‌ها را طبقه ای می شناسند که ذکاوت استراتژیک داشتند. در تنباکو هم جلوتر که برویم می بینیم، ذکاوت استراتژیک داشتند. توانسته اند مسالهی خودشان را تبدیل به مسئله ای عام اجتماعی کنند. مقدمات [مساله] منافع صنفی آن‌ها بوده اما در تحلیل رگه های متعدد درون بازار آن زمان رگه های مرفعی ای هم وجود داشته است. رگه ای مرفعی همان بازاری‌هایی بودند که صنعتگر شده بودند یعنی اصطلاحاً «بورژوازی ملی» بودند. یعنی کمپرادور حمله می کند بخشی از بازاریان بزرگ و متوسط و خرده ریز به این هجوم می پیوندند و یار درونی کمپرادور می شوند. اتفاقی که در سطح کلان تر، در دهی ۴۰ و ۵۰ ایران رخ داد و بخشی از صنعتگران و بازار، سرباز صفر کمپرادور می شدند و کمتر کسی بود که روی پرنسپ‌های ملی خود بایستد. رگه ای

۱. اطلاعاتی درباره ی کتاب یادشده به دست نیامد.

بورژوازی ملی، سرمایه‌دار است و به منافع خودش می‌اندیشد ولی نگران تهاجم بازار واحد و فروپاشی بازار داخلی هم هست. بازار داخلی وقتی فرومی‌پاشد به پشتی [بازار] هم ضربه می‌خورد. یعنی قبل از فروپاشی بازارها تولید خانگی، تولید کارگاه‌های کوچک و تولید متوسط وجود داشته‌است. این تولیدات در بازار داخلی فروخته می‌شده. درحقیقت، تاجر داخلی لجستیک خدماتی صنعتگر یا تولیدکننده‌ی داخلی بوده‌است. به امواج بعدی فروپاشی بازار هم باید فکر کرد، موشک که وسط می‌خورد، فقط آن نقطه را سوراخ نمی‌کند، شعاع تخریب آن هم مهم است. همه، [تخریب] شیشه و پنجره را می‌بینند، روان‌ها را که می‌بینند؟ در عرصه‌ی اقتصادی- اجتماعی هم باید عقب رفت و دید پس‌لرزه‌ها تا کجاست؟ به نظر من بخشی از تجار آن دوره هم علاوه بر دغدغه‌ی صنفی، دغدغه‌ی ملی و بازار کلان هم داشتند. باید با این مثبت برخورد کرد و نمی‌شود گفت چون آن طبقه صرفاً به دنبال منافع خودش بوده، پس این جنبش از اصالتی برخوردار نیست. اگر این‌طور بخواهیم نگاه کنیم، هر جنبش اجتماعی یک مقدار به طبقه‌ی خاصی برمی‌گردد. اگر جنبش رادیکال باشد، [دنبال] منافع پرولتری است، مدنی باشد مانند معلم‌ها که الان ۳-۴ سال است که تظاهرات می‌کنند، نمی‌توان گفت که دنبال منافع صنفی خودش است. یک گروه اجتماعی فرودست و تحت فشار حق دارد که از منافع صنفی خودش دفاع کند و حق دارد که این منافع صنفی را اجتماعی بکند. انشالله جلوتر که رفتیم روی منافع و انگیزه‌ها بیشتر صحبت می‌کنیم.

*** آیا تجار آن زمان راه‌حل‌های رادیکالی هم داشتند؟ چرا تجار دوره‌ی ما در مقابل تهاجم‌ها سعی می‌کنند حفظ وضعیت موجود کنند و دینامیسم و رادیکالیسمی که شما گفتید را ندارند؟

مشى جنبش مسالمت‌آمیز بوده اما رگه‌های رادیکالی هم وجود داشته،

رگه‌های رادیکال در بازار هم بوده است. کمپانی با هزار و ۵۰۰ نفر نظامی و پیاده و سواره و پرسنل و مزدورهای محلی مستقر می‌شود، روش آن‌ها این بوده که موجودی انبار را می‌دیدند و پول آن را با قیمتی که خودشان تعیین می‌کردند، می‌دادند و کالا ضبط می‌شده است. یک تاجر اصفهانی بهانه می‌آورد و می‌گوید من فردا تحویل می‌دهم و ۱۲ هزار تن را شبانه آتش می‌زنند. حرکت رادیکال مهمی است. گُل مالش را آتش می‌زنند اما نمی‌فروشد. در ادبیات قبل از تنباکو و در جریان عمل هم رگه‌ی رادیکال دارند. ولی ملک‌التجار، دونش است. رادیکال نیست، محافظه‌کار هم نیست. آن موقع با توجه به این که سلطه‌ی سرمایه‌داری و سیطره‌ی سرمایه‌ی جهانی مثل الان همه‌گیر نشده بوده، امکان برخورد رادیکال وجود داشته است. اما حالا شما بازار مسقف برو چه نسبتی از کالاها داخلی است؟ از دهه‌ی ۵۰ به بعد در ایران بخشی از بازار مسقف، اسمش شد بازار کویتی‌ها که همه‌ی جنس‌های خارجی آنجا می‌آمد و حالا هم بازار کویتی‌ها هست. این است که بازاری جسارت برخورد پیدا نمی‌کند. الان نگاه کنید بازاری که این سی سال گذشته وجود دارد، در جناح پیشرفته‌تر مثلاً «خاموشی‌ها» هستند که اتاق بازرگانی را از سال ۵۹ تا الان تحت انقیاد خود دارند. کمتر کسی جرأت می‌کند مقابل این‌ها بایستد. به چند دلیل؛ یکی این که بخشی از اتاق بازرگانی حامی سرمایه‌دارانی است که با اقتصاد جهانی پیوند خورده‌اند، دوم، «اتاق بازرگانی» و «جریان موفله» و خاموشی توسط بخش‌های حاکمیت مورد حمایتند. کمتر بازاری یا صنعتگری مقابل این‌ها قرار گرفته

۱. تقی، محمدعلی، ابوالحسن، علینقی، مرتضی و محسن خاموشی. از خانواده‌های به‌نام بازار تهران. از این میان محسن و مرتضی از اعضای سازمان مجاهدین خلق بودند. دیگر برادران به «حزب موفله‌ی اسلامی» گرایش داشتند. علی‌نقی از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۸۶ ریاست اتاق بازرگانی ایران را برعهده داشته است.

است. زمان رخ به رخ شدن فقط سال ۸۲-۸۱ و در جریان اصلاحات به وجود آمد. صنف تولیدکننده‌ی قطعه‌ی خودرو و بخشی از صنوف صنعتی پیشرفته، کار صنفی و تشکیلاتی و سیاسی کردند و نمایندگانی را در انتخابات اتاق بازرگانی فرستادند که برای اول بار بعد از ۲۵ سال اتوریت‌های سنتی خاموشی را شکستند. یک مرحله از خاموشی که فکر پیشرفته‌تری از پیرامونش دارد، پایین بیاییم. «انجمن اسلامی اصناف و بازار» در دهه‌ی ۶۰، ۷۰ هزار واحد صنفی را زیر پوشش داشت، چه کسی؟ «حاج سعید امانی»^۲. حاج سعید امانی کیست؟ عضو شورای مرکزی موتلفه. کمتر کسی جرأت می‌کند با او برخورد کند. لذا در تمام جهان جسارت و رادیکالیسم بازارهای ملی به این دلیل کم شده که با کلیت سرمایه‌داری جهانی و کمپرادورسم مهاجم توسعه‌طلب مواجه هستند. علت در ایران ۳۰ سال گذشته، دو وجهه است؛ قبل از انقلاب یک رادیکالیسم نسبی وجود داشت. فرض کنید «خیامی‌ها»^۳ که آمدند، فروشگاه زنجیره‌ای زدند و بنا بود طی پنج سال از سال ۵۶ تا سال ۶۱، ۱۲۰ فروشگاه زنجیره‌ای بزنند.

۱. در پنجمین دوره‌ی انتخابات «هیات نمایندگان اتاق‌های بازرگانی و صنایع و معادن تهران» که در اسفند ۱۳۸۱ صورت پذیرفت، نیروهای موسوم به تحول‌خواه پیروز میدان شدند و با رای به «محمد رضا بهزادیان» به ریاست ۲۳ ساله‌ی «علی‌نقی خاموشی» پایان دادند و عملاً موجب استقلال اتاق بازرگانی تهران از اتاق بازرگانی ایران شدند.

۲. حاج سعید امانی همدانی. (۱۳۸۰-۱۳۹۴). عضو شورای مرکزی «جمعیت موتلفه‌ی اسلامی» و برادر صادق امانی، از بنیانگذاران جمعیت و دبیر جامعه‌ی اسلامی انجمن‌های اسلامی اصناف و بازار. او همچنین در انتخابات دوره‌ی اول و دوم مجلس شورای اسلامی از حوزه‌ی انتخابیه‌ی تهران وارد مجلس شد.

۳. برادران خیامی؛ محمود و احمد خیامی از بزرگترین صاحبان صنایع خودروسازی در ایران (شرکت ایران ناسیونال یا ایران خودروی کنونی). برادران خیامی بعد از تأسیس فروشگاه‌های زنجیره‌ای کورش در سالهای پایانی دهه‌ی ۱۳۴۰ به مدیریت «حمید کاشانی اخوان» در سهام این فروشگاه‌ها سهام شدند. این فروشگاه‌ها که بعد از انقلاب مصادره شده و در اختیار بنیاد مستضعفان قرار گرفتند، به «فروشگاه قدس» تغییر نام دادند. فروشگاه‌های زنجیره‌ای قدس در اواخر دهه‌ی ۷۰ تعطیل شدند.

فروشگاه زنجیره‌ای همان بن‌بستی است که بقالی و خرازی و... را منهدم می‌کند. یعنی شما می‌روید در فروشگاه‌های زنجیره‌ای و ترجیح می‌دهید با خانواده بروی و چرخت را ببری و خرید یک ماه را به خانه ببری و دیگر در محل و بازار و سرگذر پیدایت نمی‌شود. لذا یکی از علل اصلی که بازار یا بورژوازی و خرده‌بورژوازی در انقلاب فعال برخورد کردند، تضاد طبقاتی آن‌ها با زنجیره‌ای‌ها بود. در دوران‌های مختلف فرق می‌کند، اما هر چه جلوتر می‌آییم رادیکالیسم و جسارت بازار ملی و محلی کم می‌شود. نگاه کنید در سه سال گذشته با دمپینگ که چین در بازار ایران کرده، ۱۳ صنف فعال را کامل ورشکست کرده است. کجا اعتراضی برمی‌خیزد؟ تشکل صنفی ندارند، جایی اجتماع نمی‌کنند. جریان سیاسی حاکم نمی‌گذارد بروز و ظهوری پیدا کنند. چین نقبی بود که در اقتصاد ایران باز شد، وقتی WTO بیاید، سیلابی است که همه‌ی این‌ها را با خود می‌برد. بازاری هم بالاخره جهان را می‌شناسد. همین رختی که الان در عرصه‌ی سیاسی به نیروها دست داده است، در عرصه‌ی اقتصادی هم به نیروهای خرد اقتصادی دست داده است. می‌گوید WTO که دارد می‌آید، چین هم که آمده و ولوله به پا کرده است، اتاق بازرگانی و انجمن اسلامی اصناف و... هم که هستند، من این جا چه کاره‌ام؟ چه اتفاقی رخ می‌دهد؟ غرفه و حجره بسته می‌شود و پول در معاملات ربوی می‌رود. سعی می‌کند از طبقه‌اش جدا شود. بالاخره آن بازاری ملی خیلی قابل احترام‌تر است تا این‌هایی که با موبایل پول جابه‌جا می‌کنند، تا لمپن‌های اقتصادی و نوکیسه‌ها، که با آنتن موبایلش چرک گوشش را پاک می‌کند، آبگوشت ظهرش را سفارش می‌دهد و سور و سات شب را برقرار می‌کند. یعنی یک سرمایه‌داری به‌غایت پستِ عقب مانده‌ی بی‌ملیت که هیچی ندارد! اگر بازار ملی بود که این اتفاق‌ها نمی‌افتاد. یعنی هر چه جلوتر می‌آییم، عقب‌تر می‌روند یا از طبقه جدا می‌شوند. اگر در ایران یک بورژوازی حتی تجاری اما ملی وجود داشت، خیلی بهتر بود. اگر یک بورژوازی صنعتی ملی وجود داشت، خیلی بهتر بود.

مسالهای ما با سرمایه‌داری یک چیز دیگر است و تحلیل مساله در سطح ملی یک چیز دیگر است. نه این که یکی دیگری را نفی کند! ما با سالار بودن سرمایه، با تُرک‌تازی سرمایه مخالفیم. بسیاری از جاها ایده و کار، مقدم بر سرمایه است. اگر سرمایه‌ی مالی و سرمایه‌ی پولی را از جامعه بیرون ببری، باز هم در جامعه اتفاقاتی می‌افتد. اکتشاف و اختراع، روش واسلوب متولد می‌شود. ذهن‌ها فعال است. ایده‌ها خلاق است. ایده خیلی مهم‌تر از سرمایه است. ما با سرمایه مشکل تُرک‌تازی و غارت داریم اما سرمایه در سطح ملی [چیز دیگری است]. هر کشوری مثلاً کُره که اقتصاد آن صنعتی است، یک بخش خدمات پشوانه و لجستیک صنعت می‌خواهد. همه‌جا همین‌طور است. بالاخره ما احتیاج به صنعتگر ملی داریم که بخشی از درآمدش را ببرد در رینوست^۱ و به شیوه‌ی سنتی بازار در متکا و صندوق‌خانه و زیر لحاف و زیر پتو نبرد. مشکل این‌ها این است که حمایت سیاسی داخلی نیست، تهاجم بین‌المللی هم وجود دارد و دیگر جوهر خود را از دست می‌دهد، مگر این که خیلی جدی باشد و بایستد مثلاً «آقای عالی‌نسب^۲» تک‌عنصری

۱. Reinvest سرمایه‌گذاری مجدد.

۲. میرمصطفی عالی‌نسب. (۱۳۸۴-۱۲۹۶). اقتصاددان و صنعتگر تبریزی. او که در مرکز وابسته‌ی بازرگانی آلمان در زمینه‌ی اقتصاد و حسابداری آموزش دیده بود، در دهه‌ی ۱۳۲۰ در تبریز و تهران وارد کار مستقل اقتصادی شد. عالی‌نسب عضو هیأت ۱۵ نفری مشاوران اقتصادی دولت «محمد مصدق» بود و در این مقام علاوه بر تولید اولین سماورها، چراغ‌های خوراک‌پزی و بخارهای نفتی از جمله بخاری معروف «علاءالدین»، ایده‌ی انتشار «اوراق قرضه‌ی ملی» را نیز مطرح کرد. عالی‌نسب پس از انقلاب به عنوان مشاور اقتصادی در دولت‌های رجایی، مهدوی‌کنی، باهنر و موسوی، عضو شورای اقتصاد، عضو شورای پول و اعتبار، مسئول راه‌اندازی مجتمع مس سرچشمه و مجتمع فولاد اهواز و اولین مدیر عامل شرکت ایران ناسیونال و ... به فعالیت ادامه داد. او که نقش اصلی را در تعیین سیاست‌های اقتصادی میرحسین موسوی به ویژه در جنگ ایران و عراق داشت، با آغاز ریاست جمهوری اکبر هاشمی و سیاستهای تعدیل اقتصادی دیگر مسئولیتی به عهده نگرفت و مشغول کارهای خیریه (مانند تامیس «بیمارستان عالی‌نسبت تبریز») شد.

بود. مصدق سعی کرد مثل امیرکبیر او را از یک تاجر سرمایه‌دار به یک صنعتگر سرمایه‌دار تبدیل کند. مصدق به‌واقع شرف داشت؛ ما مرده‌پرست نیستیم. آقای عالی‌نسب که پارسال فوت شد، تعریف می‌کرد که وقتی نفت تحریم شد و در سال ۳۰ خرید را قطع کردند، مصدق عالی‌نسب را که در تبریز واردکننده‌ی محصولات کارخانه‌ی والور انگلیس بوده و کارت بازرگانی داشته، می‌خواهد و می‌گوید از امروز نفت دیگر از لوله‌ها آن طرف نمی‌رود، ما باید کاری کنیم نفت این طرف بیاید. می‌گوید چیزی را که وارد می‌کنی، خودت تولید کن و صنایع نفت‌سوز راه بینداز. عالی‌نسب صنایع نفت‌سوز راه می‌اندازد. مصدق وقتی می‌فهمد «سماور عالی‌پسند» راه افتاده، هفت سماور می‌خرد و در نخست‌وزیری می‌گذارد. از صبح تا شب همه‌ی مراجعین را از آن سماور چای می‌دادند. این شرف ملی است. اگر مصدق ادامه پیدا می‌کرد، خیلی از سرمایه‌دارها که به اصطلاح دنبال منافع خود بودند و دید استراتژیک نداشتند، سرمایه‌شان از تجارت به صنعت شیب پیدا می‌کرد. خیلی اتفاق مهمی رخ می‌داد. اما بعد از سال ۳۲ کمپرادورسم، ایران را فتح کرد و دهه‌ی ۵۰ هم فتح مجددی کرد و الان در دو دهه‌ی اخیر هم لمپن‌ها اقتصاد را فتح کردند. همه‌ی مسندهای اصلی صنعتی تجاری را لمپن‌ها فتح کردند.

همان اتفاقی که در دانشگاه هم رخ داده، [آیا] در دانشگاه جسارتی برای کسی مانده؟ هر کس به دنبال این است که ترم من بگذرد و می‌خواهم فوق‌لیسانس شرکت کنم و کنارش هم ازدواج کنم. به چه مناسبت عقل محاسب دانشجو باید حتی از حقوق صنفی خود دفاع کند؟

در ورزش هم همین‌طور است. فرض کنید یک تیپ باپرنسی مثل آقای «حسن حبیبی» و «منصور امیرعاصف» و «امیرمسعود برومند» و... در ورزش وجود داشتند. الان لمپنیسمی در ورزش آمده که بازیکن از شهرستان درجه سه می‌آید، دیپلم هم ندارد، قرار ۳۰۰ میلیونی با او می‌بندند. ماشین مربی را

کنار زمین تمرین نگاه بکنید، مربی با رنو و بازیکن با ماکسیما می‌آید، تلویزیون وقتی بازی را مستقیم نشان می‌دهد همه از اول تا آخر بازی به هم فحش ناموس می‌دهند! یک حسن حبیبی چه قدر می‌تواند جلوی این جریان بایستد؟ کسانی هستند که می‌ایستند. مثلاً «آقای ذوالفقاری نسب» پیدا می‌شود که پرنسپیی دارد، گُرد و تحصیل کرده است، دکتر است، باج نمی‌دهد و می‌ایستد. این‌ها را چه کسی لحاظ می‌کند؟ عالی‌نسب، تک پیدا می‌شود، ذوالفقاری نسب، تک پیدا می‌شود، در دانشگاه تک‌هایی پیدا می‌شوند، در نیروهای اجتماعی تک‌هایی پیدا می‌شوند.

اگر یک تحلیل عقب عقبی برویم، این بازار در این سیر و به این دلایل تاریخی و سیاسی بوده که به این نقطه‌ی محاق رسیده، وگرنه نیروی دینامیکی بوده است. حالا نمی‌گوییم همه‌شان؛ در بازار آن موقع هم نزول خوار بوده، در بازار زمان شاه هم نزول خوار بوده اما بازاری‌های ملی هم بودند که حتی بخشی پشت جنبش مسلحانه آمدند. خیلی مهم بود؛ بازاری بیاید پشت جنبش مسلحانه، «آقای خمینی»، لجستیک آقای خمینی، «طالقانی»، «منتظری». این خیلی مهم بود. بخشی از این طبقه، قابل تحلیل و قابل ارج است. این جا تنها نمی‌شود گفت سرمایه‌دار بوده است. سرمایه‌ی او کارکرد ملی و مبارزاتی دارد. اما الان، نه بقایای آن بازار قبلی مانده؛ نه تحرک صنفی، نه تحرک سیاسی، نه آرمان ملی. چیزی نمانده است.

«مطالبات و شعارها»

«رهبری و تشکیلات»

«ایدئولوژی، استراتژی و مشی»

«برود اجتماعی و بردخبرافایی»

نشست، مقسم

سه‌شنبه ۲۴ بهمن ۱۳۸۵

با روش از بیرون به داخل شروع کردیم، فضای بین‌المللی و فضای داخلی را چهار قاچ زدیم؛ اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و تاحدودی فرهنگی. زمینه‌های بروز حرکت را با هم مشاهده کردیم. روایت فراز، بسیار کوتاه خدمتتان عنوان شد. از این به بعد شعارها، رهبری، نیروهای آغازگر، نیروهای دست‌اندرکار، نقش مردم، سازمان حرکت، استراتژی، مشی، ایدئولوژی، بُرد اجتماعی-جغرافیایی، جهت‌گیری طبقاتی، دستاوردها، ناکامی‌ها، جمع‌بندی نهایی و آموزش‌های فراز را داریم.

فراز تنباکو نادر رخدادی است که درسال‌های ۱۲۷۰ خورشیدی (۹۱-۱۸۹۰ میلادی) در آخرین دهه‌ی اقتدار نیم‌قرنی ناصری در اعتراض به قرارداد انحصاری توتون و تنباکو با «ماژور تالبوت» انگلیسی شکل گرفت. جنبش، جنبشی است اعتراضی، با مضمون صنفی، دارای محرک‌های مذهبی، با برد اجتماعی نسبتاً مبسوط و به قصد لغو قرارداد مونوپولیستی. [همچنان که گفته‌شد] این فراز نه نقطه‌ی برجسته را درون خودش جا می‌دهد؛ انعقاد قرارداد، اجرای قرارداد، اعتراض اولیه، مواجهه‌ی اجتماعی، انتشار حکم میرزای شیرازی، لغو امتیاز داخله، شایعه‌ی حکم جهاد، لغو تمامیت امتیاز و نهایتاً پرداخت غرامت.

مطالبات

تنباکو یک مطالبه‌ی اصلی دارد که پله‌ی اول تلقی می‌شود و به همین دلیل اهمیتی فراتر و جدی‌تر نسبت به دو پله‌ی بعدی دارد. مرحله‌ی دوم سیانت حریم شرع و مرحله‌ی سوم چشم‌انداز استقلال است.

اول پله؛ لغو قرارداد

مطالبه‌ی محوری یا پلکان اول لغو قرارداد است. به این ترتیب تجمیعی اعم از روحانیت در موضع رهبری، تاجر در موضع نیروی آغازگر و مردم و سایر نیروهای دست‌اندرکار که بدنه‌ی جنبش را تشکیل می‌دهند، مشترکا یک خواسته‌ی محورین دارند که آن خواسته‌ی محورین لغو قرارداد است. در دل این خواسته‌ی محورین دو خواسته‌ی دل‌دل وجود دارد که نسبت به خواسته‌ی محورین، متاخر فرض می‌شوند.

دوم پله؛ صیانت حریم شرع

با توجه به این که جنبش یک جنبش نوعا مذهبی است، در دل لغو قرارداد، مجتمعی جنبش مشترکا خواستار این هستند که از این به بعد در حوزه‌ی اجتماعی و اقتصادی با ادبیات امروز، برنامه‌ریزی- هر اتفاقی که می‌افتد، حریم شرع رعایت و صیانت شود.

سوم پله؛ چشم‌انداز استقلال

نهایتا کورسویی از استقلال را هم ترسیم می‌کند. اولین بار است که بحث منافع ملی و تقدم منافع بورژوازی و صنعتگران داخلی نسبت به کمپرادورسم مهاجم مطرح می‌شود.

ویژگی مطالبات

مطالبات چند ویژگی دارد؛ اول این که بسیار عینی است. دوم این که مشخص و معین است. سوم این که می‌توان بر روی آن مطالبه، فراخوان اجتماعی و تشکیلات سوار کرد.

عینی

عینی به این مفهوم که با زیست، معیشت و منافع روزمره‌ی بخشی از طبقات اجتماعی و اقتصادی عجین و درتنیده است. با توجه به این که توتون

و تنباکو در آن زمان به طور جدی در سبد کالای مصرفی مردم قرار داشته است، موضوع خیلی عینی است. می توان گفت تا اوایل دهی ۵۰ هم توتون و تنباکو یکی از کالاهای فرعی در سبد مصرفی بود. قهوه خانه ها دایر بودند و قلیان داشتند، در خانه ها هم قلیان مصرف می شد. چون قلیان مصرف می شد، تنباکو هم مصرف می شد و توتون هم مصرف زیادی برای سیگارهای دست پیچ داشت. [توتون و تنباکو] برای بخشی با اقتصادشان گره خورده بود و برای بخشی هم با فرهنگ و معیشت روزمره.

مشخص

مطالبه بسیار مشخص بود. قراردادی منعقد شده بود که مونوپولیستی بود و محصول، داشت، کاشت، برداشت، فروش و صادرات را در بر می گرفت. همه ی نیروهای دست اندرکار متفقا و مشترکا در پی لغو قرارداد بودند.

با قابلیت فراخوان

به این دلیل که خواسته ای مشخص و عینی بود، می شد مترتب بر آن فراخوان را سازمان داد. بخشی از مطالبات هست که عینی نیست و نمی شود حول آن فراخوانی داد.

با ظرفیت سازماندهی

نهایتا این که می شد روی آن یک سازمان دهی سوار کرد. بخشی از مطالباتی که الان هست، مثل دموکراسی و حقوق بشر، مهندسی نشده، عینی نشده و خواسته هایی بسیار کلان هستند. تا به شعار مشخصی تبدیل نشود، نمی شود فراخوانی داد و تشکیلاتی روی آن سوار کرد. اما در تنباکو خواسته، مشخص بود و نیروهای دست اندرکار هم ظرفیت تشکیلاتی از خود بروز دادند و مطالبه توانست در حد ظرفیت تاریخی آن دوران هندسه پیدا کند و دارای سازمان و سازوکار شود.

شعارها

شعارها سه محور اصلی داشتند؛ ویژگی اول سادگی است، دوم جوهر مذهبی و سوم این که شعارها معطوف به مطالبه بودند.

سادگی

سادگی به این مفهوم که کاملاً خودجوش بود. یعنی مثل جنبش‌های پیشرفته نبود که مرکزی وجود داشته باشد، شعارها طراحی شود، آهنگین شود و... شعارها خیلی ساده بود. برای سادگی‌اش می‌توان فاکت‌های متعددی ذکر کرد. درمراحل اولیه‌ی جنبش که «آشتیانی»^۱، محور جنبش در داخل می‌خواست تبعید شود و زنان به در منزل او هجوم بردند، شعارها این طور است؛ «وا اسلاما»، «وا شریعتا»، «یا غریب الغربا، می‌رود سرور ما». این شعارها هیأتی و مسجدی است. شعارهای مذهبی است و در اولین انگاره به ذهن مطرح‌کننده رسیده‌است.

جوهر مذهبی

در اوج جنبش که شایعه‌ی حکم جهاد قوت گرفته‌است، مردم و به‌خصوص زنان پُر شبه‌آنتاگونیستی جلوی حاکم می‌گیرند. زنان در ادامه حرکتشان وقتی در «میدان ارگ» جمع می‌شوند، شعارها هم ساده‌است، هم تند است و هم جوهر مذهبی دارد. «ای لامذهب تو را نمی‌خواهیم»، «یا حسین و یا علی»، «وا شریعتا» و «وا اسلاما». زنان شاه را «شاه‌باجی» و «لچک

۱. میرزا حسن آشتیانی. (۱۳۰۰-۱۲۶۱). از علمای برجسته‌ی شیعه و شاگرد شیخ مرتضی انصاری بود. میرزای شیرازی فتوای تحریم تنباکو را برای آشتیانی فرستاد و آشتیانی به انتشار آن در تهران پرداخت. نقش فعالانه‌ی او در جنبش تنباکو، در گفتگوهای میان او با شاه و صدراعظم و همچنین تظاهرات مردم پس از فشار شاه بر او برای خروج از تهران و ... مشخص است. کتابهایی چون *الوقف*، *احکامُ الأوانی* و نیز *بحرُ الفوائد* از او به جا مانده است.

به سر» خطاب می کنند. هنگامی که ملک التجار قرار است به قزوین تبعید شود، تجمعی صورت می گیرد که شعارها به همین ترتیب است. یا زمان تبعید «فال اسیری»^۱، روحانی برجسته ی شیراز، شعارها ساده و خودجوش و برخاسته از درون است.

معطوف به مطالبه

شعارها هیاتی، مذهبی و مسجدی است، پیچیدگی ندارد و همه معطوف به مطالبه است.

۱. علی اکبر فال اسیری. (۱۳۱۹-۱۲۵۶). از روحانیون شیراز. مشاور و داماد میرزای شیرازی که اولین اعتراض ها را در شیراز سازمان دهی کرد و در اثر این مبارزات محکوم به تبعید شد. پس از اطلاع مردم از تبعید فال اسیری اعتراضات گسترده ای در شیراز شکل گرفت که سرانجام به شکسته شدن این حکم و بازگشت فال اسیری انجامید.

رهبری

قبل از این که بر روی ویژگی ها، مختصات و کارکرد رهبری در جنبش تنباکو مستقر و متمرکز شویم، لازم است ملاحظات پیشینی را از ذهن عبور دهیم. رهبری، رهبری روحانیت است. تجار آغازگر هستند، تحریک کننده و تهییج کننده و به میدان آورنده ی روحانیون هستند، اما رهبری حرکت با روحانیت است. ببینیم این نهاد چه ویژگی هایی داشته است. اگر نهادی صاحب ویژگی هایی نباشد، نمی تواند در بزنگاه عمل کند. این ویژگی ها اقتصادی، اجتماعی و... است.

جایگاه روحانیت

صاحبِ قداست

صاحب قداست است به این مفهوم که نامی را که خودش برای خودش برگزیده است، روحانیت است. یکی از دوستان اشاره کردند که روحانی الزاماً ملبس نیست و بسیاری از افراد روحانی هستند، این کاملاً درست است! از اتفاق، افراد معمولی بیشتر روحانی هستند. مصدقی که همه تصور می کنند اسلام نداشته است اما عرفان درونی، روح و روحانیت درونی داشته است. ضارب مصدق در ترور ۹ اسفند، فرد معمولی ای بوده است. اعضای جبهه ی ملی و پیرامون دکتر مصدق تاکید می کنند که این فرد ضارب را در دادگاه نظامی محاکمه کنید. مصدق «آقای صدیقی» و «سنجابی» را که حقوق دان بودند احضار می کند و دو روز فرصت می دهد تا مواد و تبصره ها را بررسی کنند که آیا می شود فرد غیرنظامی را در دادگاه نظامی محاکمه کرد یا نه؟ آنها بررسی می کنند و می گویند چنین مستمسک قانونی وجود ندارد. مصدق می گوید پس ایشان باید در دادگاه غیرنظامی محاکمه شود. فردی که برخوردش با ضارب خودش این است و متعدد فاکت [در مورد] منش او

می‌توان درآورد، این فرد می‌تواند روحانی باشد؛ چه مُکلا و چه ملبس. اما چون این طبقه، این اسم را برای خودش انتخاب کرده و با این اسم در جامعه به‌خصوص جامعه‌ی آن روز- جا افتاده است، صاحب قداستی بود. مسجد و منبر دست [روحانیت] بود و هست. مفسر و مروج کتاب (قرآن)) بودند و هنوز هم بخش‌هایی هستند. به هر حال مرجعیتِ روحانی داشت.

دارای مرجعیت

پایگاه اجتماعی مرجع‌گونه داشت. نه صرفاً مرجع مذهبی و شرعی، [بلکه] مرجع رجوع بود. یعنی نهاد مرجع اجتماعی محسوب می‌شد.

مؤید سلطنت

در کنار این موارد مؤید سلطنت هم بود. روحانیت چه قبل از جنبش، چه حین جنبش و چه بعد از جنبش مؤید سلطنت بود.

موقع روحانیت

موقع روحانیت را می‌شود در سه محور تعریف کرد.

هم‌جواری و هم‌حسابی با بازار

هم‌جوار و هم‌حساب با بازار بود. یعنی هم به لحاظ شکل، همیشه حوزه‌ها جنب بازار هستند و هم به لحاظ محتوا در ۴۰۰-۳۰۰ سال اخیر که سرمایه‌داری تجاری در ایران رونق نسبی پیدا کرد و سرمایه‌داران تجاری جانشین فئودال‌ها و کلان‌زمین‌داران سابق و طبقه‌ی پیشین شدند، روحانیت پیوند ویژه‌ای با بازار پیدا کرد. هم‌حسابی این است که وجوهات بازار، خمس و زکات و... از طرف تجار و بازاری‌ها به روحانیت پرداخت می‌شد.

همسایگی و هم‌رازی با مردم

وجه دیگر همسایگی و هم‌رازی روحانیت با مردم بود که این ویژگی بسیار مهمی است. به اصطلاح بامردم‌خانه‌دار هستند. مردم ریزترین مسائل

خصوصی، حتی زناشویی خودشان را با روحانیت مطرح می‌کردند. مساله می‌پرسیدند و بحران‌هایشان را با روحانیت مطرح می‌کردند. حداقل از روحانی و آخوند محل می‌خواستند که برای آن‌ها استخاره کند. به این ترتیب روحانیت با مردم همسایه، هم‌خانه و هم‌راز می‌شد.

ملجأ؛ نقطه‌ی مقابل جور حاکمیت

از آنجایی که جریان حاکم یک جریان سلطه‌گر و مطلقه بود و هیچ‌چیز را برنمی‌تابید، طبیعتاً نقطه‌ی مقابل آن، روحانیتِ ملجأ قرار می‌گرفت. یکی دو تحلیل [در این رابطه] هست، از جمله تحلیل آقای آدمیت و تحلیل‌های نویسندگی سیاحت‌نامه‌ی /ابراهیم بیگ^۱ که در فصل مشروطه با آن بیشتر برخورد داریم. تحلیل این است که فی‌نفسه روحانیت طبقه ملجاء نبود، [بلکه] نقطه‌ی مقابل و در واکنش به حاکمیت بود. در حقیقت چون حاکمیت به شدت جور و ستم روا می‌داشت و ستم‌پیشه بود، روحانیت طبقه ملجاء در مقابل حاکمیت تلقی می‌شد. این‌ها معتقد هستند که حاکمیت در جنبش تنباکو مردم را به سمت روحانیت راند. نویسندگی سیاحت‌نامه‌ی /ابراهیم بیگ تصریح می‌کند که «نه فقط طبقه‌ی ترقی‌خواه باطنا ملأیان را به ترقی‌خواهی نمی‌شناخت، گروه‌های اجتماعی دیگر هم معمولاً به روحانیون روی نمی‌آوردند مگر به استیصال»؛ استیصالی که زاده‌ی تعدی و بیداد حکومت بود. یعنی یک دیدگاه این است که چون حکومت به هیچ‌وجه پاسخ‌گو نبود، سرکوب‌گر بود، حق و حقوقی برای مردم قائل نبود و ستمش به اوج رسیده بود، مردم از طبقه‌ی حاکم صرف‌نظر می‌کردند و به طبقه‌ی محکومی که از قداست و مظلومیت هم برخوردار بود، روی می‌آوردند. آقای آدمیت

۱. سیاحت‌نامه‌ی ابراهیم بیگ داستانی است در سه جلد، نوشته‌ی «زین‌العابدین مراغه‌ای» که در ۱۳۲۱ در استانبول منتشر شد. این داستان شرح سفر ابراهیم بیگ، تاجر ایرانی مقیم مصر است که برای زیارت مشهد به ایران می‌آید و با تصویری متفاوت از آنچه در مورد موطن اصلی‌اش در ذهن داشته، روبرو می‌شود.

فاکتی تاریخی در *ایدئولوژی نهضت مشروطه* می آورند که وقتی جنبش اوج می گیرد، در یک مجلس خصوصی دربار، «امین الدوله»^۱ که از نزدیکان ناصرالدین شاه است خطاب به او این جملات را ایراد می کند: «بی اعتنایی و ناحسابی و شر و شلتاق دستگاه دولت و سیاق حکمرانی، مردم را نه از روی اعتقاد و اعتماد [که از استیصال] به آقایان ملتجی کرده است.» نویسنده‌ی *سیاحت نامه ابراهیم بیگ* هم تقریباً دیدگاهی مشابه دارد. به هر حال، می شود گفت که مردم هم به خاطر رابطه‌ی تاریخی و روزمره و ریزمره‌ای که با روحانیت داشتند و هم به خاطر این که نمی توانستند به قدرت حاکم رجوع کنند و قدرت حاکم نقطه‌ی اوج ستم بود، منطقی به مرجع مقابل حاکمیت، یعنی روحانیت، متوسل می شدند.

روحانیت این موقعیت را داشت؛ هم جواری و هم حسابی با بازار، همسایگی و هم رازی با مردم و ملجاء اجتماعی.

امکانات روحانیت

امکانات روحانیت، در دوره‌ی خود امکانات مهمی بود. موضع آموزشی داشت، موضع قضاوت، موضع حکمیت و پایگاه تشکیلاتی دائمی داشت، مرکز تجمع وجوهای بود و نسبت به سایر اقشار یک حریم امنیت نسبی را واجد و دارا بود.

موضع آموزشی

موضع آموزشی این بود که مکتب خانه‌ها دست روحانیون بود.

موضع قضاوت

قضاوت غیررسمی آن موقع دادگستری وجود نداشت و بعدها عدلیه‌ای به وجود آمد. با روحانیون بود و [هنگامی که] اختلاف حقوقی‌ای پیدا می شد، روحانیت آن را حل و فصل می کرد.

۱. علی خان امین الدوله. (۱۳۲۲-۱۲۵۹). از رجال دوره‌ی قاجار و صدراعظم ایران.

موضع حکمیت

موضع حکمیت و معتمد محلی هم داشتند. [اگر] در محل و منطقه هم اختلافی پیش می‌آمد، با ریش سفیدی و کدخدامنشی روحانیت حل و فصل می‌شد.

پایگاه تشکیلاتی دائمی

یک پایگاه تشکیلاتی دائمی هم داشتند که مسجد بود. در آن موقع تکایای زمان قاجار هم رونق پیدا کرده بود؛ مسجد، تکایا، هیأت و

مرکز تجمع وجوهات

مرکز تجمع وجوهات هم بودند. یعنی مرکز انباشت مالی وجوهات شرعی هم تلقی می‌شدند.

حریم امنیت

حریم امنیتی هم داشتند. یعنی حاکمیت به همان سادگی که با مردم و دیگران برخورد می‌کرد، با روحانیون نمی‌توانست برخورد کند. مستقل از حریم امنیت در مقابل قدرت مستقر، یک حریم امنیت اجتماعی هم داشتند؛ اعتباری، احترامی! مردم و سایر اقشار هم حریم آن‌ها را رعایت می‌کردند.

دیدگاه روحانیت

دیدگاه روحانیت در رهبری حرکت مهم است. دیدگاهشان اصالت تجارت بود و نوعاً [هنوز هم] هست. واضع احکام تجارت بوده‌اند و هستند. یک ضدیت شرعی هم با اجنبی داشتند. بعداً در سیر رشد خودش در دوره‌های بعدی می‌بینیم که این ضدیت شرعی با اجنبی تبدیل به ضدیت‌های استعماری شد. تک عناصر مترقی‌شان ارتقا پیدا کردند و ضدیت ضدِ اجنبی‌شان در یک مرحله به ضدیت ضد استعماری ارتقا پیدا کرد و بعد هم در دهه‌های ۳۰، ۴۰ و ۵۰ به ضدیت ضد امپریالیستی [تبدیل شد] و بعد از انقلاب هم حکایت خاص خود را دارد که [به آن] می‌رسیم.

اصالت تجارت

اصالت تجارت به این مفهوم است که دیدگاهشان تجارت محور است. چون دیدگاهی پیشرفته نیست و با زمان جلو نیامده، به خصوص دیدگاه آن دوران اوج ارتقاء اقتصادی را تجارت می دانست. یعنی سطح تفکر اقتصادی در حد داد و ستد است. کالایی در جای دیگری تولید می شود و در جای دیگری مبادله می شود. آن ها به مرحله ی پیش از مبادله و تولید و پروسس^۱ تولید کاری ندارند. یعنی تمام احکام فقهی را چه در رساله ها و چه در تحریرالوسیله ها نگاه بکنیم، [می بینیم] احکام مابعد تولید است. به تولید اصلا کاری ندارند، تولید چه قواعدی دارد، کارگر تولیدکننده چه حقوقی دارد، کشاورز تولیدکننده چه حقوقی دارد و... به اصطلاح در این وادی ها سیر نمی کنند. در کشاورزی، در بحث مزارعه، مضاربه و مساعده تعریضی به شرایط تولید دارند منتهی آن تعریض است و تعمیق نیست. ولی در تجارت در عمق مطلب رفته اند. مثلاً یک بحث هست به نام «خيارات» که برای بحث خيارات ۱۰-۱۱ شیخ مشخص کردند. آن خيارات یکیش خيار غبن است. یعنی اگر معامله ای صورت بگیرد و فروشنده مغبون شده باشد، چه حالتی دارد، خریدار مغبون شده باشد، چه وضعیتی دارد یا شرایط به هم خوردن معامله چیست و... یعنی در بحث تجارت بسیار بسیار ریز پیش رفتند و تقریباً همه ی مسائل موجود که ممکن است در مبادلات روزمره خیلی مصداق پیدا نکند هم، مورد تعمق و تمرکز واقع شده است ولی در تولید نه. لذا دیدگاه، دیدگاه پس از تولید است. پسین تولید هم منطقاً فقط تجارت است. دیدگاه اصالت تجارت یعنی این که فکر می کنند نهایت برجستگی و نهایت برآمدگی یک اقتصاد پیشرفته، تجارت پررونق است*.

در دوران قبل از مدرن یعنی دوران ابتدای دوران رضاخان در ایران، دو نفر

بودند که در طراحی قوانین و مقررات تجارت نقش ویژه‌ای ایفا کردند؛ یکی «داور»^۱ و دیگری «تدین»^۲. این‌ها مدرنیست‌هایی هستند که واضع احکام نوین اعم از مدنی، تجاری و حقوقی شدند که البته آنها هم قوانین ایران را مبتنی بر احکام فقه تدوین و تنظیم کردند. ان‌شاءالله جلوتر برسیم اشاره‌ای خواهیم داشت.

واضع احکام تجارت

ولی واضع اولیه‌ی [احکام] تجارت هم روحانیت است. این خیلی مهم است که استارتر حرکت تجار بودند و روحانیت با اعتماد کامل پشت سر تجار آمدند، چون طبقه‌ی منتخبشان بود. روحانیت همیشه طبقه‌ی منتخب داشته است. در دوره‌ی کشاورزی زمین‌داران بودند، در دوره‌ی تجارت طبقه‌ی منتخبشان، طبقه‌ی تجار شد و هنوز هم در دوران جدید این طبقه، منتخب مانده‌اند. [پس در جنبش تنباکو] چون طبقه‌ی منتخبشان تجار بود و خودشان هم واضع احکام تجارت بودند، لذا بی‌محبا و با اعتماد کامل پشت طبقه‌ی آغازگر و فعال جنبش آمدند.

ضدیت شرعی با اجنبی

یک ضدیت شرعی هم با اجنبی داشتند که خدمتتان توضیح خواهیم داد

۱. علی‌اکبر داور. (۱۳۱۵-۱۲۶۴). دانش‌آموخته‌ی حقوق و از سیاستمداران دوران پهلوی اول. او که بسیاری از قوانین حقوقی نوین ایران از جمله ثبت احوال، ثبت اسناد و ثبت املاک و ازدواج را تدوین کرده است، به «پدر حقوق نوین ایران» شهره است. از سمت‌های او می‌توان به دادستان تهران (۱۲۸۹)، وزیر فوائد عامه و تجارت در کابینه‌ی «محمدعلی فروغی» (۱۳۰۴) و ۷ سال وزیر دادگستری در کابینه‌ی «حسن مستوفی‌الممالک»، «هدایت» و وزیر دارایی در کابینه‌ی فروغی (۱۳۱۲) یاد کرد. داور در ۲۱ بهمن ۱۳۱۵ خودکشی کرد.

۲. سیدمحمد تدین بیرجندی. (۱۳۳۰-۱۲۶۰). استاد ادبیات عرب، مشروطه‌خواه و سیاستمدار اواخر دوران قاجار و دوران پهلوی اول. نماینده‌ی بیرجند و نایب‌رئیس مجلس پنجم شورای ملی و وزیر معارف کابینه‌ی مستوفی‌الممالک (۱۳۰۵) بود. تدین که از سال ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۰ در دانشگاه تهران تدریس می‌کرد، در سال ۱۳۲۰ به ریاست این دانشگاه منصوب شد. از او تالیفات و ترجمه‌های متعددی به جا مانده است. وی در سال ۱۳۲۲ به وزارت خواربار رسید که سرانجامش اتهام سوءاستفاده مالی و محاکمه بود که به برائتش انجامید.

که مضمونش چیست. لذا رهبری‌ای که این جایگاه و موقعیت را دارد، صاحب چنین امکانات و واجد و حاوی این دیدگاه‌ها هم هست، فرصت بروز و ظهور اجتماعی در جنبش تنباکو را پیدا می‌کند.

مختصات رهبری

بینیم مختصات رهبری چه بوده است و بعد الگوی رهبری، ابزار رهبری، ادبیات رهبری و نهایتاً جوهر برخورد رهبری.

تاخیری

اولین مختصات رهبری این است که تاخیری بوده یعنی استارتِ جنبش را طبقه‌ی دیگری زدند، جنبش اجتماعی شد و با یک تاخیر زمانی نسبتاً فاحش، رهبری به صحنه آمد. به این مفهوم رهبری تاخیری است. جاهایی هست که رهبری خودش استارت‌تر هم هست، پیش‌تاز و پیش‌آهنگ است و او انگاره‌های اولیه را به جامعه منتقل، متبادر و متصاعد می‌کند. یعنی جاهایی هست که رهبری و نیروهای آغازگر یکی و واحدند، خیلی نمی‌شود تمیزشان داد و تفکیکشان کرد ولی اینجا چون رهبری از طبقه‌ی آغازگر و فعال کاملاً جداست، با تاخیر به میدان می‌آید. یعنی از طبقه‌ی آغازگر عقب‌تر است و جلوتر در فصل مردم می‌بینیم که از مردم هم عقب‌تر است. یعنی تاجر مساله را می‌گیرند، فعالیت‌شان را آغاز می‌کنند، اعتراضات صنفی اولیه‌شان را بروز می‌دهند، مردم تهران و شهرستان‌های مختلف هم به صحنه می‌آیند، سپس رهبری، اعم از رهبری داخلی و رهبری مرکزی که مرحوم میرزای شیرازی است، وارد صحنه می‌شود. پس اولین وجه رهبری، تاخیری بودنش است**.

دور از متن

دومی این که دور از متن است. این خیلی مهم و شاید در نوع خودش بی‌نظیر است. رهبری اصلاً در متن نیست، در حاشیه هم نیست. بیرون از مرزهای ملی و در عراق است و جنبش در ایران است. به این اعتبار رهبری

جدا از این که به اصطلاح متاخر است- دور از متن هم هست.

متشرع

ایدئولوژی اش شرع است، حساسیت‌هایش شرعی‌اند و به این اعتبار متشرع است.

مرجع تام

وجه بعدی این است که مرجع تام و تمام است. اصطلاحی در ورزش هست که می‌گویند «سر و ته مُر» است. سر و ته مُر یعنی آکبند و تمام و کمال. میرزای شیرازی مرجع تام و تمام است و در مراحل مختلف محل رجوع است. از ابتدا که مساله عنوان می‌شود تا انتها در مراحل محل رجوع است. فاکت‌های تاریخی از آن موقع وجود دارد که خواندن آنها از حوصله خارج است اما [وقتی که] مساله مطرح می‌شود، تجار مساله را مطرح، اجتماعی و عمومی می‌کنند، روحانیون داخل را تحریک و تشویق می‌کنند که به صحنه بیایند و مردم هم به صحنه بیایند. در یک دوره هم که روحانیت داخلی قادر به حل مساله نیست، مساله می‌ماند ***. در مرحله‌ی اول آشتیانی محور روحانیت رهبری‌کننده‌ی حرکت در داخل ایران است، در مرحله‌ی بعد فالاسیری در شیراز، «آقانجفی»^۱ در اصفهان و «میرزا جواد آقای تبریزی»^۲ هم به همین ترتیب. یعنی قطب‌های روحانیت در داخل می‌آیند اما حلال مساله نیستند. [زیرا] در مرحله‌ی اول

۱. شیخ محمدتقی نجفی (۱۲۹۳-۱۲۲۵). ملقب به آقانجفی. روحانی برجسته‌ی دوران قاجار در اصفهان. نویسنده‌ی کتاب هدایه المسترشدين. از پیشگامان جنبش تنباکو در اصفهان بود که به دلیل فعالیت‌هایش در سال ۱۲۶۹ به تهران تبعید شد و پس از مدتی به اصفهان بازگشت. آقانجفی که فرزند خاندان نجفی و داماد «کاشف القضا» بود، به همراه تعداد زیادی از شاگردانش سال‌ها مبارزاتی را در اصفهان با فعالیت‌های موسیونرهای مسیحی، مبلغان بابیه و همچنین خرید و فروش اقلام خارجی ترتیب داد.

۲. میرزا جوادآقا ملکی تبریزی (۱۲۷۴- نامعلوم). روحانی و مجتهد آذربایجانی. او که در مبارزه با نفوذ روس در آذربایجان شهره بود، از اولین روحانیونی بود که به جنبش تنباکو پیوست و در اجرای فتوای تحریم تنباکو تهدید به مبارزه‌ی مسلحانه کرد.

حاکمیت استبداد مطلقه تحویلشان نمی‌گیرد و توان بسیج آنها را جدی نمی‌گیرد. [با این‌که] تجار نقش نیروی فشار مثبت را ایفا می‌کنند و روحانیون را از خانه بیرون می‌آورند، حساسیت‌های مذهبی‌شان را تحریک می‌کنند و به صحنه می‌آورندشان و آرام‌آرام به جلو هُلشان می‌دهند، اما روحانیت داخل در نقطه‌ای قرار می‌گیرد که حس می‌کند پیش‌برنده نیست و به همین خاطر در این مرحله همه‌ی نگاه‌ها و انگشت‌های سبابه و ذهن‌ها متوجه مرجع اعلم می‌شود.

اعلمیت در روحانیت برای اول بار در عرصه‌ی سیاسی و اجتماعی اینجا اهمیت تاریخی پیدا می‌کند. مرجع اعلم که میرزای شیرازی است، نقطه‌ی اشاره‌ی تاریخی همگان قرار می‌گیرد. وزنی هم داشته که استبداد مجبور بوده آن وزن را تحمل کند. بختکی که وزن میرزای شیرازی روی استبداد مطلقه می‌اندازد، مجموعاً از بختک وزن آشتیانی و آقاجانی و [میرزا جوادآقای] تبریزی و در مراحل بعد امام جمعه [ی تهران] که واسطه روحانیت و دربار بوده و حتی تیپ‌هایی مثل «شریعت‌مدار» در تبریز و «شیخ فضل‌الله نوری» که آن‌زمان یک روحانی درجه دو محسوب می‌شده، سنگین‌تر بوده است و این‌ها مجموعاً وزن [میرزای شیرازی] را نداشتند. یعنی اگر آن‌ها یک طرف قِپان می‌ایستادند و میرزای شیرازی طرف دیگر، قِپان تاریخی به نفع میرزای شیرازی بود. لذا میرزای شیرازی در مراحل مختلف [نقش] مرجعیت تام و تمام را ایفا می‌کند. حتی بعد از این‌که قرارداد لغو می‌شود، وزنی که میرزای شیرازی داشته وزن جدی‌ای بوده است. یعنی همه اعم از ناصرالدین‌شاه و طبقات قدرت بعد از ناصرالدین‌شاه خصوصاً امین‌السلطان، «کامران‌میرزا»^۱،

۱. کامران‌میرزا ملقب به نائب‌السلطنه. (۱۳۰۷-۱۲۳۵). سومین فرزند ناصرالدین‌شاه. این شاهزاده‌ی قاجار به دلیل این‌که مادری غیرقاجار داشت، به ولیعهدی نرسید اما در سال ۱۲۶۵ عنوان امیرکبیر، بالاترین عنوان نظامی قاجار را دریافت کرد. کامران‌میرزا یک‌بار در سال ۱۲۴۱ و یک بار هم در سال ۱۲۵۳ (به مدت یک سال) به حکومت تهران منصوب شد. او در سراسر سلطنت پدرش با امین‌السلطان اختلاف داشت.

روحانیت داخل، تاجر و... انتظار داشتند که حکم تحریم تنباکو را میرزا بدهد. قرارداد که لغو می‌شود باز هم میرزای شیرازی نقش تاریخی خودش را ایفا می‌کند. لذا به این اعتبار از دوره‌ای که به صحنه می‌آید تا زمانی که مساله حل می‌شود و از صحنه خارج می‌شود، مرجعیت تام و تمام داشته است. این مرجعیت تام و تمام در مراحل مختلف قابل مشاهده، تعمق و دقت تاریخی است.

ضد اجنبی

وجه بعدی در رهبری، مشخصا میرزا و اقطاب داخلی، [این است که] ضداجنبی‌اند یعنی روحانیت در این مرحله به ضدیت استعمار نائل نیامده و دیدگاهش ارتقا پیدا نکرده است.

حامی سلطنت

وجه بعدی این است که رهبری، حامی سلطنت است. ادبیات میرزا را نگاه کنید، ادبیات آشتیانی را نگاه کنید؛ در مراحل مختلف نهضت، سلطنت را به عنوان یک پایگاه برقرار اجتماعی تایید می‌کند و ضمن تایید پایگاه برقرار اجتماعی، مطالباتشان را هم مطرح می‌کند.

نافذ

وجه بعدی این است که کلام نافذی دارند. رهبری که مشخصا معطوف به میرزای شیرازی است، کلام کاملا نافذی دارد. در میزان نفوذش این‌طور می‌شود تحلیل کرد که حکمی را که ایشان صادر می‌کنند، بُرد بسیار عامی داشته است؛ در همه‌ی توده‌ها، در خود دربار، حتی بین اقلیت‌های مذهبی، بین طبقاتی که خصلت اجتماعی فرنگی پیدا کرده بودند (فرنگی‌مآبان آن‌زمان) و اراذل و اوباش یا لوطی‌های آن زمان - اگر بخواهیم با ادبیات امروز صحبت کنیم لمپنهای دوران قاجار- [بُرد داشته است] یعنی فاکت‌های متعدد تاریخی نشان می‌دهد که حکم بسیار نافذ بوده و حتی تا اقلیت‌های مذهبی هم نفوذ

می‌کند. فاکت‌ها متعدّدند که از خواندنشان صرف‌نظر می‌کنیم.

نخبه‌گرا

نهایتاً رهبری نخبه‌گرا است. رهبری میرزا جدای از این‌که تاخیری است، دور از متن است، دیدگاه‌های متشّرع دارد، مرجع تام و تمام، ضداجنبی، حامی سلطنت و نافذ است، نخبه‌گرا هم هست. یعنی [اگر] در دوره‌ی اوج جنبش-در دوره‌ای که نقش داشته- همه‌ی مخاطبین میرزای شیرازی را تحلیل کنیم، [می‌بینیم] یا قطب‌های روحانی داخلی هستند، یا ناصرالدین‌شاه و یا امین‌السلطان و کامران‌میرزا؛ همه‌ی مکاتبات با اینهاست. هیچکدام از بیانیه‌های میرزای شیرازی مخاطب اجتماعی ندارد. یعنی هیچ‌جا مردم را در عنوان خودش مورد خطاب قرار نداده‌است. سربرگ ادبیات مکتوبش یا شاه است، یا امین‌السلطان، یا کامران‌میرزا و یا آشتیانی به عنوان قطب روحانیون داخل. به این مفهوم نخبه‌گرا است یعنی با پایین و بدنه‌ی جنبش کاری ندارد. بدنه‌ی جنبش را تحت تأثیر جدی قرار می‌دهد ولی مخاطب قرارشان نمی‌دهد. این‌ها مختصات رهبری است.

الگوی رهبری

الگوی رهبری، الگوی سنتی روحانیت است که برای اولین بار زمینه‌ی بروز و ظهور اجتماعی-سیاسی پیدا می‌کند.

مرجع

یک مدار، مدار مرجعیت است که در دل مرجعیت، اعلامیت هم نهفته‌است. اشاره شد در جایی که در جنبش تنباکو مساله ماند و توان روحانیت در داخل نتوانست نقش پیش‌برندگی ایفا کند، از این زمان به بعد اعلامیت توانست راه‌گشا شود. اعلامیت میرزای شیرازی ضمیمه‌ی مرجعیت شد و جواب داد.

اقطاب

مدار فوقانی، مدار مرجعیت است. مدار به اصطلاح میانی مدار اقطاب روحانیون داخلی است؛ آشتیانی در تهران، فال‌اسیری در شیراز، آق‌انجفی در اصفهان و میرزا جواد آقای تبریزی در تبریز.

اهالی منبر

مدار تحتانی هم اهالی منبر هستند که جوسازی، تحریک و تهییج اجتماعی با آنها صورت می‌گیرد.

این الگو یک الگوی تاریخی شد که در مراحل بعد هم تسری پیدا کرد. یعنی در نهضت مشروطه هم این الگو تکرار شد. به خصوص در جنبش ۴۲-۳۹ این الگو بیشتر تکرار شد. در دوران انقلاب هم تکرار شد و هنوز هم شماتیکی از آن وجود دارد. یعنی الگوی رهبری سستی روحانیت، اول بار در تنباکو زمینه‌ی بروز و ظهور اجتماعی پیدا کرد و تبدیل به یک الگوی پراتیک شد که در فرازهای مختلف مبسوط‌تر، عمیق‌تر و در جاهایی هم پیشرفته‌تر تکرار شد.

ابزار رهبری

ابزاری که رهبری داشت قابل تقسیم به نشریه و تریبون است؛

نشریه

نشریه به این مفهوم است که بخشی از ابزار، ادبیات مکتوب بود که در اعلامیه‌ها و بیانیه‌های روحانیت داخل و میرزای شیرازی که بیرون از مرزهای ملی قرار داشت، تبلور و ظهور و بروز پیدا می‌کرد.

تریبون

وجه بعدی هم تریبون بود؛ منبر، مسجد و صحنه‌ی اجتماعی که در نقطه‌ی برجسته‌ی جنبش تنباکو در جاهای مختلف کشور به خصوص تهران تشکیل می‌شد. ابزار رهبری جدای از سازمان کارش، نشریه و تریبون بود.

ادبیات رهبری

فقهی

ادبیات رهبری اعم از رهبری متمرکز میرزای شیرازی و رهبری کمتر متمرکز روحانیون در داخل، ادبیات فقهی است. یعنی با محاوره‌ی حوزه‌ای و با کتابت حوزه‌ای می‌توان این ادبیات را پیگیری کرد. ادبیات سیاسی روز نیست، ادبیات خاص روحانیت است که در نگاه اول در بیانیه‌ها و مکتوبات میرزای شیرازی و دیگران قابل مشاهده و درک و دریافت است.

جوهر برخورد رهبری

جوهر برخورد رهبری هم بعدا الگو می‌شود. روحانیت در اولین حضور اجتماعی، در برخوردش چهار جان‌مایه دارد: تهییج، تحریک، تهدید و تحبيب.

تهییج و تحریک

تهییج به این مفهوم که ادبیات آشتیانی و سایر اقطاب داخلی و همین‌طور اطلاعاتی معروف منتسب به میرزای شیرازی که «الیوم استعمال توتون و تنباکو [بای نحو کان] در حکم محاربه با امام زمان [علیه سلام] تلقی می‌شود»، در کنه خودش یک تحریک و تهییج مذهبی را دارد.

تهدید

در ادبیات میرزا بیشتر و در ادبیات آشتیانی کمتر، تهدید هم نهفته است. این مهم است، یعنی تهییج و تحریک مردم، تهدید قدرت و آخر الامر تحبيب قدرت. جوهر و جان‌مایه‌ی رهبری در جنبش تنباکو در این چهار مورد نهفته است. تهدیدی که در مواضع میرزا و بعضا مواضع روحانیون داخل وجود دارد، فاکت‌های متعددی دارد که یکی را خدمتتان عرض می‌کنم؛ [در واکنش] به برخورد اولیه‌ی دولت در مقابل بیانیه‌ی میرزای شیرازی این پاراگراف تهدیدآمیز هست: «نگذارید کارتان به آنجا کشد که وقتی ملجاء

شوید و بخواهید دست توسل به دامن دولت بزنید، ملت را دیگر دامنی بجا نمانده باشد. هنوز تا وقت هست دولت، دفع این فتنه و غائله را به ملت واگذار کند تا ملت خود درصدد دفع و رفع این غائله برآید.» در دل این [پاراگراف] تهدیدی نهفته است!

تحبيب

آخر الامر تحبيب است. با توجه به این نکته که خدمتتان عنوان شد، رهبری روحانیت اعم از میرزای شیرازی و روحانیون داخلی قبل از تنباکو، ضمن جنبش تنباکو و بعد از تحقق مطالبه‌ی محوری جنبش تنباکو، حامی سلطنت بودند. این تحبيب هم در دل [ادبیاتشان] وجود دارد. مثلاً در ادبیات میرزای شیرازی خطاب به شاه اعلیٰ حضرت، دین‌پناه، ایدهم تعالی سلطانہ و... آمده است. میرزا تصریح می‌کند که من دو انگیزه بیشتر ندارم؛ یکی اعتلای کلمه‌ی دین مبین و [دیگری] تقویت دولت، تایید قرین است. و آخر سر هم در برخورد نهایی با ناصرالدین‌شاه تصریح می‌کند که ما از اول هم قصدی جز تایید سلطنت و قداست پادشاه نداشتیم. لذا جوهر برخورد رهبری حاوی چهار عنصر است: تهییج، تحریک، تهدید و تحبيب. تهییج و تحریک متوجه مردم است که ویژگی‌ها و حساسیت‌های شرعی جدی‌ای داشتند و هنوز بعضاً دارند و تهدید و تحبيب دو عنصری است که متوجه قدرت مستقر است. این مضامین در فرازهای بعدی هم باز تکرار می‌شود. یعنی مهم این است که الگوی تشکیلاتی روحانیت و جان‌مایه و جوهر برخوردش در مراحل بعدی هم مدام تکرار می‌شود و شکل پیچیده‌تر و حلزونی‌تر و در نوع خودش شکل تکامل‌یافته‌تری پیدا می‌کند.

تشکیلات

نیروهای دست اندرکار

وجه بعد از رهبری، نیروهای دست اندرکار هستند. اشاره شد که نیروی آغازگر تجار بودند. دست اندرکاران، مالکان و زارعان هستند که کمترین نقش را داشتند، تجار، خرده فروشان، روحانیت و مردم هم هستند.

مالکان-زارعان

اشاره شد که مالکان و زارعان نقش حداقلی مقاومت منفی را داشتند. با توجه به این که این جنبش، جنبش روستایی نبود و جنبش کلان شهری بود، زارعین خیلی در آن مشارکت نداشتند و مالکان هم مقاومت منفی بروز می دادند. مثلاً اشاره شد که یک رگه ی رادیکال در مالکان وجود داشت. در اصفهان، یکی از مالکان که حاضر نبود موجودی انبارش را به غُمال کمپانی رژی بفروشد، ۱۲ هزار تن از موجودی انبارش را شبانه آتش زد. نقطه ی برجسته ی حضور مالکان و زارعان در چنین واکنش هایی است.

تجار و خرده فروشان

تجار نیروی اصلی بودند. آن ها اول مساله را تشخیص دادند، مساله ی صنفی شان را اجتماعی کردند، روحانیت را به صحنه کشاندند و در متن جای دادند و در عمل، روحانیت را در مقابل قدرت مستقر آرایش دادند و نقش محوری داشتند. خرده فروشان که زیرطبقه ی تجار محسوب می شوند، نقش اجتماعی کمتر فعالی نسبت به تجار داشتند***.

روحانیت و مردم

نیروی دست اندرکار بعدی روحانیون بودند و نهایتاً مردم.

ترکیب مردم

عام و مصرف‌کنندگان

ترکیب مردم یک وجه عام دارد یعنی تمامیت جمعیت کلان‌شهرهای تهران، تبریز، اصفهان، شیراز و کرمان را دربرمی‌گرفت. [جنبش] مصرف‌کننده‌هایی را که [مصرف توتون و تنباکو] مساله‌شان بود، دربرمی‌گرفت.

زنان

زنان برای اول بار [در جنبش تنباکو] یک زمینه‌ی بروز و ظهور اجتماعی پیدا کردند و حرکتشان خیلی خودجوش بود. یعنی حضورشان، میزان و کمیت و کیفیت حضورشان در جاهایی حضور مردها را هم تحت‌تأثیر قرار می‌داد. در شیراز در حمایت از فال‌اسیری و در تهران در حمایت از آشتیانی زمانی که می‌خواستند تبعید بشوند، حضور زنان برجسته بود که در بخش شعارها خدمتتان توضیح دادیم.

لوطی‌ها

یک رگه‌ی لمپنیسم هم وجود داشت. آن‌زمان لوطی‌های محل وجود داشتند که برای خودشان سازمان و تشکیلاتی داشتند که تشکیلات آن‌ها هم [به‌طور] خودجوش در جنبش تنباکو فعال شد. یعنی نیروی پراتیکی بودند که بیشتر درگیری‌ها را ایجاد می‌کردند. شعارهای نازلی که بخشی از کتاب‌ها نقطه‌چین گذاشتند و نتوانسته‌اند به تصریح بیاورند، از ناحیه‌ی این‌ها صادر می‌شد. مردم چنین ترکیبی داشتند.

مختصات مردم

مساله‌دار با وضع موجود

مختصات مردم یا همان بدنه‌ی جنبش را می‌شود در شش محور عنوان

کرد؛ یکی این که مردم با وضع موجود مساله دار بودند. اشاره شد که مردم از قبل از تنباکو با وضع موجود مساله دار بودند و جنبش تنباکو زمینه‌ی بروز و ظهور مساله شان را با قدرت مستقر فراهم کرد.

حساسیت ویژه‌ی مذهبی

حساسیت‌های ویژه‌ی مذهبی داشتند که روحانیت به خوبی توانست این حساسیت‌ها را تحریک و بسیج کند و تبدیل به یک جنبش اجتماعی کند.

رهبری پذیر

مهم این بود که مردم در اولین حضورشان رهبری پذیر بودند، هم از رهبری داخلی پذیرش داشتند و هم به خصوص پذیرش جدی تر و عالی تر از رهبری متمرکز میرزا داشتند.

بسیج پذیر

قابل بسیج بودند و در نقطه عطف‌ها در صحنه حاضر بودند و صحنه را پر می کردند، در جاهایی صحنه از توده‌ها سیاه بود.

خوش کُشش

خوش کُشش بودند به این مفهوم که در شیراز و تهران خون دادند، گارد ویژه در تهران و شیراز حمله کرد و کشتار کرد. ضمن این که جنبش مسالمت آمیز بود، مردم در جاهایی که [پای] خون هم به وسط آمد، کُشش ویژه‌ای از خودشان بروز دادند. نکته این است که در جاهایی مردم به طور جدی از روحانیت که نقش رهبری داشت جلوتر بودند و در جاهایی مردم روحانیت را به عرصه آوردند.

عنصر رادیکال: حرکت بین مسالمت - آنتاگونیسم

نهایتاً یک عنصر رادیکالی در مردم وجود داشت که بین مشی مسالمت آمیز و آنتاگونیسم حرکت می کرد. یعنی جاهایی حرکت به وسیله‌ی

مردم رادیکال می‌شد، تند می‌شد و رادیکالیزه می‌شد، جاهایی هم چون رهبری روحانیت، رهبری‌ای با مشی مسالمت‌آمیز بود، ظرفیت مردم هم در چهارچوب مشی قالب جنبش که مشی مسالمت‌آمیز بود، بروز و ظهور پیدا می‌کرد.

جوهر تشکیلات

در تشکیلات جنبش، هم می‌توان جوهرش را مورد دقت قرار داد و هم ابزار سازمانی‌اش را و هم شاکله‌اش را. اگر این سه مورد را بررسی کنیم، می‌توان تا حدودی به سازوکار تشکیلاتی این دوره پی برد.

تقسیم‌کارِ نانوشته

به لحاظ تشکیلاتی یک تقسیم‌کار نانوشته در جنبش به وجود آمد. بین تجار، روحانیت و بدنه‌ی جنبش که مردم و اقشار اجتماعی بودند، یک تقسیم‌کار خودجوش و نانوشته‌ای زمینه‌ی بروز و ظهور پیدا کرد.

شاکله‌ی تشکیلات

شاکله‌ی این تشکیلات دو عنصره است؛ عنصر اول سازماندهیِ واقعا موجود است و عنصر دوم سازماندهیِ خودجوش است.

سازماندهیِ واقعا موجود

دو سازماندهیِ واقعا موجود وجود داشت که تا آن‌زمان زمینه‌ی بروز اجتماعی پیدا نکرده بود. یکی سازماندهیِ واقعا موجود روحانیت بود و دیگری سازماندهیِ واقعا موجود بازار بود.

سازماندهیِ واقعا موجود روحانیت همان سه مدار مرجعیت-اعلمیت، اقطاب روحانی داخلی در تهران و شهرهای اصلی و اهالی منبر بود. این تشکیلات سه طبقه کاملاً زمینه بروز و ظهور پیدا کرد. مرکزیت بالا، طبقه‌ی میانی فعال و طبقه‌ی تحتانی کاملاً فعال و پراتیک که اهالی منبرند. آنها مردم را به صحنه می‌کشند. نمی‌شود گفت تغذیه‌ی تئوریک، آنها مردم را تغذیه‌ی

ایدئولوژیک می‌کنند. این سازماندهی مطبّق سه‌گانه عمل کرد. در بازار هم به همین ترتیب؛ تجار اصلی وجود داشتند که اشاره شد. در تیپ‌های تجار زمان قاجار، حاج امین‌الضرب همان نقشی را داشت که میرزای شیرازی در روحانیت داشت. ملک‌التجار همان نقشی را داشت که آشتیانی در بین روحانیت داشت، کوزه‌کنانی‌ها در تبریز، کازرونی‌ها در اصفهان و معین‌التجار در بوشهر [به همین صورت]. پس درحقیقت بازار هم یک مرکزیت داشت و بعد تجار اصلی، بنکدارها و خرده‌فروش‌ها. این سازماندهی مطبّق چهارگانه‌ی بازار و تجار هم عمل کرد. یعنی سازماندهی‌های واقعا موجود، زمینه‌ی فعالیت و قدرت مانور بسیطی پیدا کردند.

سازماندهی خودجوش

سازماندهی خودجوشی هم پیدا شد. یعنی مردمی هم که سازماندهی خاص خودشان را داشتند، آمدند. سازماندهی‌ها آن‌موقع بیشتر محله‌مسجیدی بود. این سازماندهی در مشروطه به‌خصوص در تبریز- ارتقاء پیدا کرد و تبدیل به شوراهای محلی شد که در جای خودش می‌توانیم مرور کنیم. ولی در این دوره محلات به‌خصوص در تهران نقش داشتند. محلات مرکزی حول میدان ارگ نقش جدی‌ای در سازماندهی داشتند و توان سازماندهی هم به‌طور بالقوه وجود داشت. این توان سازماندهی در محلات و مساجد عمل کرد.

لوطی‌ها هم سازوکارهای خودشان را داشتند و در آرایش‌ها و آرنج‌ها^۱ و رویارویی‌ها و رخ به رخ شدن‌ها نقش نسبتا ویژه‌ای را ایفا کردند.

ابزار

توان انتشار شفاهی

ابزار تشکیلاتی، یکی توان انتشار شفاهی بود. یعنی با این که آن زمان عصر ارتباطات هم نبوده و امکان توزیع و انتشار داده‌ها با الان قابل مقایسه نبوده، همه‌ی موضوع‌گیری‌های رهبری یا اعتراض‌های صنفی اولیه‌ی تجار در صحن تهران و شهرستان‌ها بسیار سریع منتشر می‌شده است. حکم میرزا در پنج‌شنبه‌روزی به تهران رسید و در ادبیات تاریخی دوره این هست که از صبح تا ظهر در سطح تهران و شهرستان‌ها به سرعت پخش شد. توان انتشار شفاهی بسیار بالا بود.

اعلامیه / تریبون

در کنار انتشار شفاهی، اعلامیه‌ها هم کارکرد خودش را داشت، تکثیر می‌شد، تیراژ می‌خورد و تریبون هم در مسجد و محل و عرصه‌های اجتماعی به‌طور جدی عمل می‌کرد. پس تشکیلات آن زمان جوهری داشت، شاکله‌ای و ابزاری که محتوایش خدمتتان ارائه شد.

ایدئولوژی

ایدئولوژی جنبش یک عنصر غالب و یک رگه‌ی هویدا دارد؛

عنصر غالب

عنصر غالبش تلقی‌های مذهبی و حساسیت‌های شرعی است که هم در روحانیت و موضع‌گیری‌هایش هویدا بود و هم در نوع و کیفیت حضور مردم و حساسیت‌ها و شعارهایشان *****.

رگه‌ی هویدا

یک رگه هم هویدا شد که آن رگه یک حس ملی بود. چون قراردادِ منوپولیستی بود که صنوف دست‌اندرکار و بعد روحانیت و بعد مردم را بسیج کرد، یک حس ملی‌ای هم در آن موقع به‌وجود آمد. یعنی جنبش یک ایدئولوژی پیدا کرد که وجه و عنصر غالبش مذهب و شرع و حساسیت‌های مذهبی و شرعی بود و رگه‌ی هویدا و عنصر فرعی‌اش یک حس ملی بود. برای اول‌بار کلمه‌ی «ملت» مطرح شد. در ادبیات پیشرفته‌ی خارج از کشور واژگانی مرادفِ منافع ملی در ادبیات بروز و ظهور پیدا کرد و به نوعی یک حس ملی با یک دوز پایین به ایدئولوژی جنبش تزریق شد.

استراتژی

نقطه‌ای

استراتژی جنبش تنباکو، استراتژی نقطه‌ای بود. یعنی صرفاً بر یک نقطه تمرکز داشت. به قول دوستان نوک مته را در نقاط مختلف نمی‌کاشت. در یک نقطه کاشت و اینقدر فروکرد و فروکرد تا به ته چاه رسید. استراتژی، استراتژی نقطه‌ای بود که لغو کامل قرارداد را طلب می‌کرد.

یک پیگیری نسبتاً جدی‌ای هم روی تحقق این استراتژی نقطه‌ای وجود داشت. یعنی قدرت مطلقه حاضرشد در قدم اول به عقب تبصره‌هایی به قرارداد بزند ولی نه رهبری، نه طبقه‌ی فعال و نه مردم به هیچ‌وجه کوتاه نیامدند و اتفاقاً جنبش رادیکال‌تر هم شد. در مرحله‌ی دوم، استبداد حاضر شد وجوه و مواد داخلی قرارداد را لغو کند و اسمش را «لغو امتیاز داخله» گذاشت. یعنی گفت که قرارداد بشود فروش و صادرات تنباکو به خارج توسط کمپانی رژی. باز هم نیروی هدایت‌کننده، نیروهای فعال و نیروی رهبری‌کننده و بدنه‌ی جنبش کوتاه نیامدند تا آخرالامر قرارداد به‌طور کامل لغو شد. وقتی قرارداد به‌طور کامل لغو شد و آن نقطه‌ای که از اول مورد مطالبه و خواست تاریخی بود پاک شد و تحقق پیدا کرد، جایی برای ادامه باقی نماند چون استراتژی نقطه‌ای بود و آن نقطه هم موضوعش لغو کامل قرارداد بود که تحقق پیدا کرد.

مشى

مشى هم مشى دو عنصره است؛ يك عنصر كلاسيك دارد و يك عنصر غير كلاسيك و راديكال؛

عنصر كلاسيك

عنصر كلاسيكش عنصر مسالمت‌آمیز بود. يعنى هم تجار، هم رهبرى متمرکز ميرزا و هم رهبرى متنوع داخل، مشى‌شان مشى مسالمت‌آمیز بود. يعنى نه مى‌خواستند حکومت را تکان بدهند و نه دنبال سرنگونی و بدیل‌سازی و آلترناتیوسازی بودند. حاکمیت برقرار، کمپانی خلع ید و سازوکار اقتصاد حوزه‌ی توتون و تنباکو هم مثل سابق برقرار!

به این اعتبار عنصر كلاسيك مشى، عنصر مسالمت‌آمیز بود. در ادبیات ميرزا، در ادبیات آشتیانی و در نامه‌های تظلم‌خواهی تجار - قبل از جنبش تنباکو به قدرت مسلط و بعدا به روحانیت - این مشى مسالمت‌آمیز كاملاً قابل ردیابی است. فاکت‌ها هم زیاد است که از حوصله‌ی زمان و جمع خارج است.

عنصر راديكال

[مشى] يك عنصر راديكال هم دارد. عنصر راديكال، سایه‌روشن آنتاگونیسم است. عنصر سایه‌روشن آنتاگونیسم در شب‌نامه‌های قبل از بروز جنبش تنباکو، در موضع‌گیری‌های تهران و شیراز و در مراحل مختلف حرکت قابل ردیابی است. نامه‌ای هست که نامه‌ی سفیر وقت انگلیس به نخست‌وزیر وقت انگلیس است در مراحل برآمد و برجسته‌ی جنبش تنباکو، در آن نامه چنین تصریح می‌شود که هم‌اکنون ناصرالدین‌شاه سایه‌ای بیش نیست و جنبش اجتماعی کنونی جنبش پُرتوانی است و چنانچه جنبش پرتوان ادامه پیدا کند، با توجه به فترت و ترک تاریخی‌ای که در دیواره‌ی قدرت به‌وجود

آمده، سرنگونی محتمل است! با توجه به این که نامه خصوصی است، می تواند حاوی درک و دریافت های جدی و واقعی باشد. در کنار این گونه ادبیات، ادبیاتی هم هست که ادبیات رادیکال برخی از روحانیون رادیکال آن زمان که بدون این که امضای شخصی بکنند انتشاراتی داشتند؛ آن روحانیون بدون نام درکشان از [شرایط متفاوت بوده است. نقد برخی از این عناصر از] روحانیت این است که شما حساسیت شرعی تان بسیار سریع تحریک می شود اما حساسیت های ملی، اقتصادی و اجتماعی تان نه. لذا آنها تصریح می کنند که شرایط به گونه ای هست که بتوانیم خواسته هایی فراتر از لغو قرارداد را در این مرحله مطرح کنیم و پایش بایستیم.

اما به هر حال ظرفیت تاریخی آن دوران در تحلیل نهایی که در جمع بندی ارائه خواهیم کرد، به نظر من بیش از این نبوده است. یعنی سایه روشن آنتاگونیسم نمی توانسته در دل جنبش تنباکو با آن مطالبه ای مشخص، عمل کند. اما به هر حال می توان عنصر رادیکال را به عنوان یک رگه یا سایه روشن در مشی دید. ولی این رگه هیچ وقت زمینه ی بروز و ظهور به سان عنصر کلاسیک مشی پیدا نمی کند. عنصر کلاسیک عنصر غالب است و عنصر رادیکال نسبتاً عنصر مغلوب مشی است.

برد اجتماعی- برد جغرافیایی

قدرت توزیع و انتشار مطالبه

طبق آماری که آن زمان وجود داشته بار تکفل آن موقع ۷ نفر بوده است. الان بار تکفل ۴ نفر است، در دهه‌های آخر حیات قاجار ۷ نفر تا ۸ نفر بوده. یعنی یک نفر کار می‌کرده، ۷-۸ نفر را نان می‌داده ولی الان این نسبت ۱ به ۳ یا ۱ به ۴ است. با توجه به این که جمعیت کل ایران ۹ میلیون نفر بوده، ۲۰۰ هزار [خانوار] ضرب در ۷-۸ نفر، جمعیت قابل توجهی [می‌شود، یعنی] چیزی حدود ۱.۶ تا ۱.۸ میلیون نفر مبتلا به مساله‌ی توتون و تنباکو بودند. لذا جنبش، قدرت توزیع و انتشار مطالبه‌ی جدی‌ای را داشته است.

کلان شهری/غیرروستایی

جنبش، جنبش کلان شهری است یعنی تهران، شیراز، اصفهان، تبریز و کرمان و تا حدودی بوشهر را دربرمی‌گیرد. جنبش غیرروستایی است یعنی صحنه‌ی تظاهرات و درگیری و رخ‌به‌رخی و رویارویی به روستاها نمی‌رود یا حداقل فاکتی نیست که نشان دهد جنبش وجه روستایی هم پیدا کرده است. جنبش کلان شهری است که از شیراز شروع می‌شود و به ترتیب سرایت پیدا می‌کند، عمقش به تهران می‌رسد. بعد اصفهان و تبریز و کرمان و نهایتاً بوشهر. جنبش تنباکو برد اجتماعی کلان شهری قابل توجهی داشته است.

جهت‌گیری طبقاتی

جهت‌گیری طبقاتی‌اش متوجه به منافع طبقه‌ی آغازگر و فعال [یعنی] همان تجار توتون و تنباکو بوده است. آن طبقه یک زیرطبقه هم داشته که گفتیم بنکدارها، زارعین، تا حدودی مالکین و توزیع‌کنندگان خرده‌ریز بودند که جهت‌گیری طبقاتی جنبش، منافع طبقه‌ی آغازگر و فعال و منافع زیرطبقه‌ی آنها را تعقیب می‌کرده است *****.

پرسش و پاسخ

* به نظر می‌رسد نقدی که بر تک بعدی بودن روحانیت در تجارت شد ناشی از موقعیتی است که امروز روحانیت دارد، بلکه الان قابل قبول نیست که روحانیت هنوز در تجارت مانده اما در زمان تنباکو ویژگی پایدار اقتصاد ایران تجارت بوده است.

استدلال شما در دوران تجارت صحیح است. یعنی دوره‌ای که بخش مهم اقتصاد تجارت است یا نیروهای متشکله‌ی اقتصاد تجار هستند. اما در دوران جدید این طور نیست. الان آخرین رساله‌هایی که در آمده مثلاً رساله‌ی آقای منتظری - که با روشنفکرها حشر و نشر داشته، زندان شاه رفته و با روشنفکرها نشسته و پاشده و هم بند بوده. در این سال‌های [اخیر] هم با تیپ‌های مختلف روشنفکری مبادله‌ی فکری داشته را که نگاه بکنی زکات به اشیای تسعه تعلق می‌گیرد و روح حاکم بر رساله تجاری است. بخواهی با زبان حوزه صحبت کنی، اقتصاد ایران در نیم قرن گذشته مسائل مستحدثه بسیاری داشته است. بیمه، بانک، بورس، صنعت، خدمات پست سر صنعت و... آمده، در هیچ کدام از رساله‌ها برخوردی با مسائل مستحدثه نمی‌بینید. نقدی که مرحوم مطهری دهه‌ی ۵۰ به روحانیت کرد و در آستانه‌ی انقلاب هم تکرار کرد، این بود که روحانیت با مسائل مستحدثه هیچ برخوردی ندارد. کباده‌کش‌های مذهب در نهضت پروتستان‌تسم با مسائل مستحدثه برخورد فعالی کردند و به سرمایه قداست تاریخی بخشیدند، ممکن است ما قبول نداشته باشیم اما این اتفاق افتاد. ولی این جا شما تفکر شورای نگهبان را نگاه کن، تفکر تجاری قرن ۱۷ است. سال ۶۱ مجموعه مقاله‌هایی از آقای مطهری را کتاب کرده بودند که آنجا چیز نوبی مطرح کرده بود. البته این چیز نو را مارکسیست‌ها یک قرن قبل مطرح کرده بودند اما برای روحانیت چیز نوبی بود، [گفته بود] تکنولوژی دستاورد بشر است پس تملک پذیر نیست و

نمی‌تواند به مالکیت خصوصی دربیاید. اما شما تحریرالوسیله [ی خمینی] را نگاه کنید در خانه‌ی خودت چاه نفت پیدا کنی مال خودت است و حتی جزو انفال هم نیست. به همین دلیل می‌گوییم که با دوران جلو نیامدند. این موضع‌گیری سیاسی نیست کما این که بخشی از تجار هم با روز جلو نیامدند. الان در بازار مسقف بخشی از بچه‌بازاری‌ها کامپیوتر آوردند ولی بازاری‌های قدیمی هنوز چرتکه و چوب‌خط دارند. آن‌ها هم متناسب با سخت‌افزار و نرم‌افزار روز جلو نیامده‌اند. این در عرصه‌ی سیاسی هم هست. ما در میان روشنفکران کسانی را داریم که ادبیاتشان متعلق به دهه‌ی ۳۰ است. نیروهای سیاسی‌ای داریم که اینقدر توهم دارند که فکر می‌کنند امشب با رادیو بی‌بی‌سی صحبت کنند، کن فیکون می‌شود و این‌قدر توان انتشار قوی‌ای دارند. ابزارشان سنتی است، ادبیات نیروهای سیاسی ما هنوز ادبیات زیراکسی است. یک بیانیه ۲۰۰ تا تکثیر می‌شود و در محافل خودشان خوانده می‌شود و بعضاً هم خوانده نمی‌شود. فکر می‌کنند اگر این اعلامیه را مثل بشقاب پرنده پر بدهی همه‌ی جهان را زیر پر خودش می‌گیرد. ما فقط بحث عقب ماندگی یک طبقه را مطرح نمی‌کنیم. کپک را در روشنفکر هم می‌بینید، در صنعت‌گر هم می‌بینید. برخی صنعت‌گرها نو هستند و به تحقیق و پژوهش و آموزش ضمن کار بها می‌دهند. الان صنایع نوپایی هستند که نیرویی را که جذب می‌کنند شش‌ماه به آموزش آن اختصاص می‌دهند اما صناعی هم هستند که کارگر می‌گیرند و می‌برند پای دستگاهی که چند هزار دلار برایش هزینه شده است. در جای خودش این هم عقب‌مانده است. ادبیات روحانیت و حوزوی متناسب با پیشرفت دوران نو نشد.

*** چرا تجار با تحریک عقاید روحانیت خواستند حرفشان را به کرسی بنشانند؟ حرکت تجار هم لمپنیسم تجاری نبود، به [موضوع] بازار بحثی اختصاص داده شد و بطور مبسوط بحث شد. با آن توضیحاتی که خدمتان دادم،

خواسته‌ها [ی تجار] در جای خودش قابل تحلیل بود. پیش‌برندگی خودشان هم حدی داشت. وقتی که نامه‌های اولیه‌ی اعتراضی را به ناصرالدین‌شاه نوشتند، برخورد سرکوبگرانه‌ای با آنها شد؛ گفت اساساً فضولی نکنید، این مدار به شما ربطی ندارد، کار خودتان را کنید. وقتی قدرت مطلقه این‌طور برخورد می‌کند منطق اجتماعی حکم می‌کند سراغ طیفی که از قدرتی برخوردار است و می‌تواند وارد هم‌آورد شود و با قدرت مستقر شاخ‌به‌شاخ شود، بروی. از نظر من این رجوع اشکالی نداشت.

*** همیشه بر روی اصناف و گروه‌ها فشار هست، چه می‌شود که انگیزه‌هایی پیدا می‌شود که یک صنف یا یک ملت حاضر می‌شوند خواستشان را پیگیری کنند؟ الان هم با وجود واردات زیاد وضعیت بسیاری از اصناف بد است ولی انگیزه‌ای برای حرکت نیست. تصور من این هست که روی انگیزه‌ها بطور نسبتاً مبسوطی صحبت شد. زمینه‌های ذهنی و بغض تاریخی و... عنوان شد. مردم یک حافظه تاریخی داشتند، حساسیت شرعی هم داشتند و این عمل کرد. بالاخره باید زمینه‌های مساعد اتفاق تاریخی فراهم شود. شما یک لیوان یخ در جایی بگذارید بعد مدتی می‌بینی هنوز یخ نزده، از جایی بیرون بیاوری و یک تلنگر بزنی، یخ می‌بندد، یعنی در آستانه‌ی رسیدن به نقطه عطف است. جامعه‌ی ایران هم در مرحله‌ی تنباکو در آستانه‌ی رسیدن به شکستن بغض تاریخی‌اش بود. در مکاتبات سفرا و کاردارهای سفارت انگلیس با لندن این آستانه پیش‌بینی شده بود. در اسناد سفارت [آمریکا] هم تحلیلی هست فکر می‌کنم در جلد ۶ ام اسناد سفارت از واشی‌ورن که روی جنبش مسلحانه، نیروهای سستی ایران، رادیکالیسم در ایران و رژیم شاه تحلیلی بسیار کیفی‌ای دارد. خیلی از روشنفکرهای آن دوره هم نمی‌توانستند در این سطح تحلیل کنند. او به چند سرپل تاریخی اشاره می‌کند؛ روی بلند پروازی شاه خیلی مانور می‌دهد یک جمله خیلی کیفی دارد، می‌گوید این در حال و هوای سویس و آلمان است،

ما باید به او تفهیم کنیم که سقف پرواز او دُبی است نه آلمان! ویژگی‌های نیروهای متشروع در شاکله‌ی جنبش مسلحانه را هم خوب باز می‌کند. او پیش‌بینی می‌کند که ایران آبستن است. سال ۵۳ ایران جنبشی بود؛ حسینی‌ای، جنبش مسلحانه‌ای، میدان تیر چیتگری و درگیری و خون و خیابانی بود... چرا عمل نکرد؟ هنوز همه‌ی اسباب و عواملش فراهم نبود. ۵۷-۵۶ آن بغض‌های تاریخی عمل کرد، رژیم یک کودتایی کرده بود، ۴۲ سرکوب کرده بود، مرجعی را تبعید کرده بود، دهه‌ی ۵۰-۴۰ کیفی‌کُشی کرده بود، نیرو کُشی و استعداد کُشی کرده بود و... همه‌ی این‌ها به هم گره خورد و معجونی شد که بالاخره عمل کرد. آن دوره هم به همین ترتیب، بالاخره در یک آستانه‌ای بود و به یک تلنگر احتیاج داشت. تلنگر با آن قرارداد زده شد. قبلاً هم عنوان شد که هم در ادبیات روشنفکرها و هم فورریه؛ چون اینجا وقت ما کم است و دوستان تذکر دادند که خیلی رو خوانی نشود من فاکت‌هایی که آورده بودم بخوانم، در ضمن کار بلعیدم چون وقت و حوصله‌اش نیست. اما ریز موجوداتی هستند که وقتی این ریز موجودات به هم پیوندند، اتفاق تاریخی حاصل می‌شود.

**** آیا از ترس و منفعت‌طلبی نبود که رهبری داخل رادیکال نشد و فتوا نداد و صبر کرد تا میرزای شیرازی که خیلی هم شناخته شده نبود، از عراق فتوا بدهد؟ یا چرا تجار این رهبری را برعهده نگرفتند و روحانیت را سیاسی کردند که نتایجش را امروز ما می‌بینیم.

ببینید در رهبری روحانیون داخل در جنبش تنباکو یک رگه‌ی رادیکال و صادق داشتیم، مثلاً آقاجفی خوش‌نام بود و در جنبش تنباکو رادیکال برخورد کرد، میرزا جوادآقا تبریزی و شریعت‌مدار در تبریز هم به همین ترتیب. این‌ها آدم‌های مستقلی بودند و هم پیوند قدرت نبودند، در حمایت از تجار علیه قرارداد هم موضع رادیکال اتخاذ کردند. اما ببینید هر نیروی

اجتماعی و افراد درون آن طیف یا نیروی اجتماعی، مثل عناصر شیمیایی وزن مخصوص خودشان را دارند. جیوه وزن مخصوصی دارد که بقیه‌ی عناصر شیمیایی فاقد آن هستند، لذا جیوه با نسیم بالا پایین نمی‌شود و در حرارت‌ها و برودت‌های زیاد بالا و پایین می‌شود. وزنی دارد که کسی نمی‌تواند خیلی تکانش دهد، مثل صنوبر است. در این قضیه هم همین‌طور است. مثلاً تبریزی، آقاجفی، آشتیانی قطب بودند و وسط آمدند اما در حد و اندازه‌ی فتوا نبودند. مثلاً در زورخانه همه صاحب زنگ نیستند؛ یک زنگ بالا داریم و یک زنگ پایین. ممکن است پنج نفر صاحب زنگ باشند. در آن عرصه و در آن دوران هم یک نفر می‌توانست فتوا بدهد. همه نمی‌توانستند. به اصطلاح آخوندی همه نمی‌توانستند صاحب فتوا باشند. اعلیت و آن وزانت اجتماعی را نداشتند. شما تصریح کردید میرزا شناخته شده نبوده است. بله شاید بین توده‌های مردم کم‌تر شناخته شده بوده اما بالاخره اقطاب او را می‌شناختند. هیچ فرد یا نیرویی نمی‌تواند خود به خودی عمل کند. در جنبش تنباکو روحانیتی توانست در موضع رهبری قرار بگیرد که آن موقعیت، وزانت و بضاعت را داشت.

اگر تجار مستقل از روحانیت می‌توانستند جنبش را پیش ببرند و علاوه بر آغازگری و استارت‌تری، عنصر رهبری را هم با خودشان حمل کنند، دلیلی نداشت که به آن مرجع رجوع کنند. آن مرجع یک کارایی‌هایی داشت که اتفاقاً مقابل استبداد مطلقه‌ی آن‌زمان مثبت بود. سیاسی شدن روحانیت هم مثبت بود. کما این‌که در جنبش ۴۲-۳۹ حرکت آقای خمینی هم که روحانیت را به عرصه‌ی سیاسی آورد، مثبت بود. ببینید در کشوری که هیچ حق صنفی‌ای وجود ندارد، برخی نهادها هستند که می‌توانند عامل و حاوی نقش‌های اجتماعی باشند. حزب وجود ندارد ولی دانشگاه هست، صنف وجود ندارد ولی روحانیت بوده. این‌که هر نیرویی مزیت خاص خودش را دارد و روحانیونی هم بودند که آن مزایا را حفظ کردند. مثلاً احترامی که ما و

دوستان ما برای «آقای منتظری» قائل هستیم این است که در هر دو نظام نافی قدرت مطلقه بوده است. این خیلی مهم است. می‌توانست در موضع قائم مقام رهبری قرار بگیرد و از انواع رانت‌ها استفاده کند ولی زیست طلبگی خودش را دارد. ضد قدرت بوده و ضد قدرت هست. دهه‌ی ۶۰ مقابل مساله‌ی زندان‌ها و شکنجه موضع گرفت و مساله و دغدغه داشت. حالا ممکن است دیدگاه ما اختلاف‌های جدی هم با ایشان داشته باشد؛ روی ولایت فقیه، روی اقتصاد، روی ساده تحلیل کردن پیچیدگی‌های اجتماعی و... ولی بالاخره ایشان مزیت‌هایی دارد که نیروی روشنفکری آن را ندارد و الان هم دوره‌ای نیست که اقشار و صنوف و طیف‌های مختلف سوپرمن‌وار و زورو وار، بخواهند انفرادی شرایط را تغییر بدهند. چنین چیزی نمی‌شود. در روند تحول آتیه‌ی ایران از وضع موجود به وضع مطلوب حتما هم ایشان می‌تواند ایفای نقش کند کما این که دارد می‌کند. لذا نمی‌توانید نادیده‌اش بگیرید. نباید فرصت طلبانه و بالضرورت هم با او برخورد کرد و بگویی چون قدرت دارد و این و آن را دارد و طیف دارد و... باید صادقانه برخورد کرد. ظرفیتی است که چنانچه شرایط مساعد شود می‌تواند به نفع جنبش کل عمل کند. میرزا در دوره‌ی خودش همین نقش را داشته است. خمینی ۵۷ و خمینی ۴۲ هم این نقش را داشتند. این‌ها در جای خودشان در مقابل یک قدرت مهارناپذیر نقش مثبتی ایفا کردند.

لذا نباید اتفاقات ۳۰ سال گذشته در پرتوی رهبری فکری و اجرایی روحانیت در ایران باعث بشود که نقش‌ها و مزیت‌های تاریخی نادیده گرفته شود. ببینید در برش‌هایی روحانیت، روشنفکرها را هیچ حساب کرده و کاملاً درصدد حذفشان برآمده مثل دهه‌ی ۶۰. ما نباید کاری که آنها با ما کردند را با خودشان انجام بدهیم وگرنه ما ممیزه‌ای با آنها نداریم. مثلاً «آقای خزعلی» سال ۵۹ عنوان کرد منافقین را بریزید در دریای خزر، آن‌هایی که شنا بلدند می‌روند پیش مادرشان شوروی و آن‌هایی هم که شنا بلد نیستند،

غرق می‌شوند. اگر یک نیروی روشنفکر در ایران حاکم بشود و بخواهد از موضع تصفیه عمل کند هم مثل خزعلی می‌شود و می‌زی با او نخواهد داشت. این هم بیاید بگوید همه‌ی این‌ها را در دریاچه‌ی نمک قم بریزید، آن‌هایی که می‌توانند خودشان را آزاد کنند می‌روند در حوزه و آن‌جا بشود واتیکان و آن‌هایی هم که نمی‌توانند آزاد کنند، زیر نمک بروند. ببینید در روح جامعه‌ی روشنفکری یک انتقام‌جویی یا حذف و تصفیه‌ای نهفته است. اگر این اتفاق بیفتد [چه می‌شود؟]. جامعه‌ی ایران این‌قدر ساییده شده و این‌قدر اصطکاک داخلی پیدا کرده که دیگر جایی برای این نوع اصطکاک‌ها و این نوع آنتاگونیست‌ها [نیست]!

در دوره‌ی خودش حرکت میرزا مترقی بوده. روحانیت در آن دوره با همه‌ی پیوندهای اقتصادی و تجاری که داشته و دارد و از این به بعد هم خواهد داشت، اول‌بار مقابل سلطنت قرار گرفته است. لذا مستقل از آن پیوندها باید مزیت‌هایش را هم تحلیل کنید. بالاخره آن وقت هر صنفی براساس صلاحیت‌های خودش بالا می‌آید. فرض کن همین صلاحیت‌هایی که آقای منتظری الان دارد را کسی به ایشان اعطا نکرده، بازوبند به بازویش نبستند، روی سکو نبردندش. خاک و خُل خورده، آخوندی کرده و دود چراغ خورده، شلاق شاه را خورده و در این ۷-۸ سال هم در خانه‌ی خودش زندانی شده است. مردم هم یک حافظه‌ی تاریخی دارند. دیدند این با قدرت کنار نیامده [اما] بسیاری از روشنفکران با قدرت کنار آمدند. بسیاری از روشنفکران الان بیش از بخش‌های حاکمیت، طرفدار وضع موجود و منافع خودشان هستند. در حقیقت ما [باید] بالانس ببینیم. یعنی نه آن‌ها را کامل از چشم‌انداز حذف کنیم [و نه آن‌ها ما را]. کاری که روحانیت عملاً در این ۳۰ سال کرد و خودش را ضرب‌در ۱۰۰ کرد و بقیه را تقسیم بر ۲۰۰. همه‌ی موجودات میکروسکپی‌اند و آن‌ها هیولایی هستند که بر عالم و آدم اشراف دارند. ما هم اگر در جایگاه آنها قرار بگیریم، می‌زی با آن‌ها نخواهیم داشت.

لذا به نظر من روحانیت در جای خودش مثبت عمل کرده که ان شاء الله در جمع بندی خواهیم گفت. این که پی گیر نبود و [جنبش را] رها کرد و بعد از لغو قرارداد دیگر مردم رفتند آن ها هم رفتند خانه، قابل نقد است ولی نمی شود بگویی چرا آمد. چرا آمدنش مثبت بود، در دوره های جدیدتر هم همین طور؛ آمدن هاشمی و لاهوتی و سعیدی که شهید شد به سیاست مثبت بود، البته این ها تک عناصر هستند و خیلی هم بافت حوزوی نداشتند. همان طور که روشنفکران و سایر اقشار می توانند سیر ارتقا را طی کنند، عناصری از روحانیت هم می تواند سیر ارتقا را طی کنند. به نظر من در تحلیل نهایی میرزا، ارتقا پیدا کرد و بالاخره بخشی از صندوق خانه ی ذهنش به تلنگرهای سیدجمال اجاره داد شد و مقاومت ارتجاعی نکرد. [باید] دید در تحلیل نهایی سیر فرد یا طبقه و طیف متعالی بوده؟ مزیتی کسب کرده؟ خلقی کرده و موجد چیزی بوده؟ اگر نه؛ فی نفسه ارزشمند نیست. اگر آری؛ باید در جای خودش بررسی شود.

***** به نظر می رسد در تحلیل ایدئولوژیکی که داشتید نقش انسان دونده ی عاشقی که خودتان بارها گفته اید غایب بود، به مقاومت چهارسال و چهارماهه میرزا رضا کرمانی، به شرح شکنجه های سیدجمال که در نامه اش آمده و... در این تحلیل اشاره ای نشد.

این نکته را باید تفکیک و تجزیه کنید. این [عشق] را در سید و میرزا رضا می توانی ببینی. سیر میرزا رضا با طلبه های سنتی خیلی فرق می کرد و شیفته تفکر سید شد. رابطه ی این دو چطور جوش خورد؟ یک روز میرزا رضا آمد و از زمین و زمان شکوه کرد، سید چه گفت؟ سیلی تاریخ را به گوش او نواخت و میرزا رضای کرمانی از آن به بعد میرزا رضا کرمانی شد. سید گفت مگر تو روضه خوان بوده ای که مرثیه می خوانی؟ مگر خدا به تو فکر و دست و عقل نداده؟ میرزا رضا بعد از این سیلی هشدار دهنده انسجام

پیدا کرد. طبیعی است که میرزا رضا عاشق است، چهارسال و نیم در قل و زنجیر زندگی کرد. در سیر خودش و در جمع‌بندی آخر این انسان را می‌بینیم و سید را هم به عنوان یک محرک آگاهی‌بخش می‌بینیم. ولی بخشی که در عرصه آمدند فقط روی قرارداد حساس شدند و قرارداد که متفی شد رفتند سراغ کار خودشان. اتفاقات مهم‌تری هم در ایران افتاده بود، قرارداد رویتری بود. در ۲۰ سال گذشته قراردادهایی جا افتاده [به نام] بای‌بک، یعنی اجاره ظرفیت میزبان به مهمان، یعنی توان مهندسی، کارگر، ماشین‌آلات و ظرفیت را به یک فرد یا شرکت خارجی اجاره بدهی. او تولید می‌کند و محصول مثلاً نصف به نصف بین میزبان و مهمان تقسیم می‌شود. رویتر قرارداد بسیار بدتر از بای‌بک بود اما هیچ روحانی‌ای به آن حساس نشده بود. لذا باید حساسیت‌ها را نگاه کنید. عنصری که صرفاً حساسیت‌های شرعی‌اش تحریک شود، با عنصری که انسانیتش تحریک شود عمل می‌کند، با عنصری که حس ملی‌اش تحریک شود عمل می‌کند، با عنصری که حس طبقاتی‌اش تحریک شود عمل می‌کند خیلی تفاوت دارد. همه‌ی جهان را که نمی‌توانی به نجس و پاکی و حلال و حرامی تحلیل کنید. نمی‌گویم عناصر شرعی مهم نیست اما انسان برتر از این عناصر صرفاً شرعی است. جاهایی که بود روی انسان با سطح برتر و انگاره‌های برتر دست گذاشتیم، امین‌الضرب یک عنصر کیفی دوره است، معین‌التجار، خانواده‌ی کوزه‌کنانی کیفی هستند. خانواده‌ی داداش‌زاده در تبریز که ۷۰-۶۰ سال است دارند با حداقل امکانات شکلات را تولید می‌کنند و الان هم سن/یچ برای آن‌ها است را در تحلیل نهایی جایی برتر از کسانی که در دهه‌ی ۶۰ با رانت رشد کردند و سوله خرید و فروش کردند و به صنعت با دیده‌ی اسقاطی و قراضه نگاه کردند، می‌گذاریم. بنیاد در دهه‌ی ۷۰ یک طرحی به نام خانه تکانی اجرا کرد و صنایع کیفی‌اش را به میدانی و بازار فروخت. میدانی که می‌آید صنعت را می‌خرد، می‌گوید این یک سوله دارد، یک زمین دارد، آب و برق دارد و با دید پست تجاری آن را

تجزیه می‌کند. در تحلیل، داداش‌زاده، کوزه‌کنانی، همدانیان، عالی‌نسب و... را در یک قفسه‌ی دیگر قرار می‌دهی. بازاری‌ای که در دهه‌ی ۳۰ پشت سر مصدق بازار تعطیل کرده- لباسچی و دستمالچی- بازاری‌ای که در ۴۲-۳۹ آمده پشت سر خمینی ۴۲، بازاری‌ای که آمده پشت سر جنبش مسلحانه و انقلاب را شما یک جا می‌گذاری، آن کمپرادور را هم یک جا می‌گذاری. در جاهایی تا حد امکان تفکیک‌هایی صورت می‌گیرد ولی اگر جایی هم از ذهن و فرصت خارج شد، شما تذکر بدهید. در روحانیون آن دوره هم بخشی با حس ملی و انگیزه‌ی انسانی آمدند، طبیعتاً شما آن‌ها را برتر از کسانی قرار می‌دهید که صرفاً تلقی هندلینگ از تنباکو داشتند. می‌گفتند به توتون و تنباکو دست خارجی می‌خورد و چون غسل نمی‌کند و طهارت ندارد، محصول نجس است. مثل دهه‌ی ۶۰ که مصطفی داوودی رئیس تربیت بدنی بود، ورود توپ خارجی را ممنوع کرد و گفت اگر باران بیاید و توپ بخورد به بدن بازیکنان، نجس است. کسی هست که هندلینگ بر خورد می‌کند و کسی هم هست که مثل آقا نجفی و تبریزی روی منافع ملی می‌ایستد. این‌ها را از هم تفکیک می‌کنیم.

***** جنبش تنباکو در خدمت منافع صنفی تجار بوده است و در نتیجه نمی‌توان گفت یک جنبش اجتماعی اصیل بوده است.

قبلاً بحث شد این بار هم تکرار شد که بالاخره هر جنبش اجتماعی‌ای مبتنی بر منافع صنفی‌ای هم هست. یعنی شما [اگر] جنبش‌های کلاسیک اجتماعی را تحلیل کنید، یک منافع صنفی وجود دارد و یک منفعت کلان، یک خواسته و مطالبه‌ی محوری هم وجود دارد. سازماندهی، رهبری، توده، استراتژی، مشی و... هم رویش سوار می‌شود. فی‌نفسه نمی‌شود گفت که تجار براساس منافع خودشان عمل کردند. یعنی منافعشان به‌خطر افتاد [اما] آن منافع بخشی شخصی و بخشی هم ملی است. یعنی منافع اینجا دوعنصره

است. باید به عنصر ملی آن هم توجه کرد، به عنصر شخصی هم چون طبیعتاً عنصر پایه است باید توجه کرد. نمی‌گوییم باید در تحلیل نهایی از دیده به دور داشت ولی بالاخره اگر منافع به‌خطر نمی‌افتاد، تحریکی هم ایجاد نمی‌شد، حساسیتی بر ملا نمی‌شد و جنبشی رخ نمی‌داد. اگر قراردادی منعقد نمی‌شد و سازوکار پروسس کشت، داشت، فراوری و صدور تنباکو بسان قبل بود، اصلاً جنبشی ایجاد نمی‌شد. بالاخره چخماقی باید عمل کند تا شعله‌ای به حریق تبدیل بشود. آن چخماق از اهمیت تاریخی خودش برخوردار است. این چخماق در جنبش تنباکو، چخماق منافع تجاری تجارت دست‌اندرکار آن حوزه بود. فی‌نفسه اشکال ندارد و غیر از این نمی‌تواند باشد.

اگر شما بخواهید این‌طور نگاه بکنید هیچ حرکت تاریخی صاحب اصالت نیست. یعنی اگر این قدر نوک زوین تشکیک را تیز کنید، پایه زده می‌شود و چیزی نمی‌ماند. با این روش نهضت ملی هم از حقانیتی برخوردار نیست. انقلاب هم از حقانیتی برخوردار نیست. این تحركات صنفی ۷-۸-۱۰ سال اخیر هم از اصالتی برخوردار نیست. شما می‌بینید که در دهه‌ی ۲۰ همه‌ی صنف‌ها به منافع خودشان آگاه می‌شوند، این خیلی مهم است. حتی صنف دلاک و کیسه‌کش که به نظر می‌رسد شغلش کراهِت دارد و نازل است و همگان به سمت اشغال آن نمی‌روند، برای خودشان صاحب صنفی می‌شوند و از منافع صنفی خودشان دفاع می‌کنند. این حرکت پیشرفته‌ای است به‌خصوص در کشورهایی با ساختار قدرتی مشابه ساختار قدرت در کشور ما که هم در شرایط تاریخی و هم امروز هیچ حقوقی را برای هیچ‌کسی متصور نبوده و نیستند. طبیعی است هر جرقه‌ی صنفی از اهمیت خاص خودش برخوردار می‌شود. کار نیروی منورالفکر آن زمان و روشنفکر این زمان، ارتقا و هدایت این خواسته‌های صنفی است. یعنی خواسته‌های صنفی بعد از مرحله‌ی صنفی، اجتماعی بشود و بعد سازوکار سیاسی به خودش بگیرد و

متناسب با مطالبات تشکلی هم پیدا کند. اگر توان هدایت و تعالی بخشی جریان های روشنفکری ضمیمه ی خواسته های صنفی بشود، مولود مبارکی از آن متولد می شود.

پروسه ی غرب هم همین طور بوده است. جنبش سندیکالیسم براساس منافع چه کسانی راه افتاد؟ براساس منافع طبقه ی کارگر! یک طبقه ی کارآفرین، کارفرما، مالک و مدیری به وجود آمدند که هیچ اصالتی برای بدنه ی انقلاب صنعتی قائل نبودند. از بچه ها روزی ۱۷-۱۶ ساعت کار می کشیدند که البته داستانش به اینجا ربطی ندارد، ولی آنها هم روی منافع صنفی شان حساس می شوند. کاری که روشنفکر آنجا می کند تعالی بخشی و تصحیح و هدایت بخشی این خواسته ها است. «سن سیمونی»^۱ پیدا می شود که جنبش سندیکالیستی را تئوریزه می کند. اگر او هم می گفت این جنبش براساس منافع کارگر است پس منافع شخصی اش اصالت ندارد، اصلا جنبش سندیکالیسم شکل نمی گرفت. یا یک «رابرت اونی»^۲ پیدا می شود که تعاونی نمونه ی «راچ دایال»^۳ را به وجود می آورد که مقابل اصالت سرمایه قد علم می کند و نه می گوید. این جا سازوکار تعاونی است و هر واحد سرمایه فقط یک رای دارد مثل سهام در سازوکار سرمایه داری یا بورس سرمایه داری نیست که یک نفر می توانست صاحب ۵۱٪ سهام بشود یا یک نفر رای ممتاز را بخرد. رابرت اون خودش منفعی نداشته است اما منادی و نداگر جنبش

۱. کلودهانری سن سیمون. Claude Henry de Saint Simon. (۱۸۲۵-۱۷۶۰). فیلسوف و عالم اجتماعی و سیاسی و از پایه گذاران نهضت سوسیالیستی. سن سیمون در ۱۷۷۹ در جنگ های استقلال آمریکا شرکت داشت.

۲. رابرت اون. Robert Owen. (۱۸۵۸-۱۷۷۱). یک اصلاح گر سوسیالیست اهل ولز بریتانیا و یکی از بنیان گذاران جنبش سوسیالیسم تعاونی است. او در کارخانه ی ریسندگی خود برای نخستین بار در اروپا، به وضعیت بهداشتی و رفاهی کارگران توجه کرد و ساعات کار را از ۱۴ ساعت به ۱۰ ساعت کاهش داد.

۳. اولین شرکت تعاونی امروزی که در سال ۱۸۴۴ در انگلستان تاسیس شد.

تعاونی می‌شود. لذا یک تضاد اجتماعی وجود دارد که هم مبتنی بر منافع شخصی، هم طبقاتی و صنفی و جاهایی هم مبتنی بر منافع ملی است. این فی‌نفسه اشکالی ندارد. مثال ملموس‌تر بزنیم و از سیاست بیرون بیاییم؛ باشگاه‌های مدرن ایران چیزی حدود سه‌ربع قرن حیات دارند. سابقه که فقط در غرب نیست. در غرب مونیخ ۱۸۶۰ که الان در لیگ دسته‌ی دوم آلمان است، مال ۱۸۶۰ است یا شالکه‌ی تیم ۰۴ مال ۱۹۰۴ است و بیش از صدسال سابقه دارد. در ایران هم ما باشگاه‌هایی داریم که بیش از ۷۵ سال سابقه دارند. آنها از اول [ایجاد] باشگاه‌ها، اتحادیه و سندیکا درست کردند و تکلیفشان را با فدراسیون‌ها، سازمان ورزش دولتی، اسپانسرها، تلویزیون و با همه تعیین کردند. اصلاً آنجا مشکلی نمی‌بینی، ولی در ایران فرض کن «باشگاه راه‌آهن» و «بانک ملی» ۱۳۱۶ تاسیس شدند. «باشگاه شاهین» ۱۳۲۱، «باشگاه آرات» ۱۳۲۲، «تاج» سابق ۱۳۲۳، «تهران‌جوان» ۱۳۱۸، این‌ها یک بار در دوران دهه‌ی ۱۳۲۰ که هنوز شاه، ملک جوان‌بخت بود و ساختار قدرت [نسبت به] زمان رضاخان تغییر کرده‌بود، یک خیز برای منافع صنف‌شان برداشتند که سرکوب شدند. دهه‌ی ۴۰ زمان «تیمسارخسروانی» که رئیس باشگاه تاج بود، به همین ترتیب سرکوب شدند. دهه‌ی ۶۰ هم به همین ترتیب. الان هم یک اتحادیه‌ی باشگاه‌ها شکل گرفته که رئیسش «آقامحمدی» است. آقامحمدی کیست؟ یک سیر امنیتی داشته؛ این‌هایی که باشگاه‌های بزرگ را دولتی کردند و دارند اداره می‌کنند چه کسانی‌اند؟ منظور این است که حق هر صنفی است که از منافع صنفی خودش دفاع کند. فی‌نفسه اشکال ندارد. لذا می‌بینیم باشگاه‌هایی داریم که ممکن است قدم‌شان به ۸۰ سال و ۱۰۰ سال هم برسد اما از حقوق اولیه‌ی باشگاه‌های قرن ۱۹ اروپا هم برخوردار نیستند. لذا اگر خواهان حقوقشان بشوند، نیروی اجتماعی و نیروی روشنفکری می‌تواند این‌ها را تصحیح کند. می‌تواند خواسته‌هایشان را ارتقا دهد. نمی‌شود گفت که باشگاه دنبال منافع خصوصی‌اش است پس

هیچ کارگر دنبال منافع خصوصی‌اش است، پس هیچ. این معلم‌های حق‌التدریسی الان حق دارند، در سال دو ماه حقوق می‌گیرند. شما یا نان‌آور هستی یا نیستی، یا مزدوجی یا مزدوج نیستی، اگر وارد مبادلات اقتصادی شده باشی، نمی‌توانی با شش ماه پول گرفتن زندگی کنی! این‌ها از دهه‌ی ۶۰ تا حالا هر ۴-۵ سال یک‌بار، یک تظاهرات و تجمع و بروز و ظهوری کرده‌اند، چون حقوقشان را نمی‌دهند و تبدیل به [نیروی] رسمی، آزمایشی، پیمایشی و قراردادی‌شان هم نمی‌کنند. حالا ما بگوییم این منفعت صنفی خودش است پس ما این را باید رها کنیم؟ همین است که نیروی سیاسی در ایران تاریخی نتوانسته پشت نیروی اجتماعی برود و نیروی اجتماعی هم نتوانسته تکامل پیدا کند و در بی‌سازمانی، بی‌صنفی و بی‌حقوقی خودش مانده است.

لذا اشکال ندارد که تجار بخشی از منافعشان شخصی بوده و بخشی هم ملی بوده‌است. آنها چخماق دوره بوده‌اند. رهبری هم که در عراق بوده رهبری خارجی که نبوده‌است. میرزای شیرازی ایرانی بوده، تحصیلات پایه‌ی حوزوی‌اش را در ایران داشته بعد چون در آن زمان حوزہ‌ی ایران، حوزہ‌ی کوچکی بود و قطب نبود [به نجف رفته بود]. «الازهر» در ۲۵۰-۲۰۰ سال پیش قطب علمی جهان سنی محسوب می‌شد، حوزہ‌ی نجف و بعد هم حوزہ‌ی سامرا به وجود آمد که تمایلات شیعی داشتند. حوزہ‌ی شیعی در عراق متمرکز بود. مرحوم میرزای شیرازی که غیرایرانی و اجنبی نبود. ایرانی بوده و به آن‌جا رفته، خیلی از روحانیونی هم که الان هستند و مسوولیت دارند، بخشی از عمرشان را در نجف بوده‌اند و در حوزہ‌ی نجف تحصیل می‌کرده‌اند.

«آموزش»

«دستاوردها»

«کاستی‌ها و ناکامی‌ها»

نشست، ششم

سه‌شنبه ۱ اسفند ۱۳۸۵

«رب ادخلنی مطلق صدق و اخرجنی مخرج صدق»

مشترکا از خدا می‌خواهیم به هر فرازی که داخل شدیم، با صدق و صحت داخل شویم و با صدق و صحت خارج شویم؛ از جمله همین جلسه‌ی مشترکی که انشاءالله با هم پیش رو داریم. با اجازه از دوستان و بزرگتر جلسه، آقای مهندس سبحانی، بحث را آغاز می‌کنیم. فراز تنباکو را کماکان تورق می‌کنیم.

هر بار چارچوب موضوعی را مرور می‌کنیم تا نقطه‌چین و رد را گم نکنیم. فضای بین‌المللی را تقریباً مبسوط بررسی کردیم و فضای داخل، زمینه‌های بروز حرکت و فراز روایت شد. یکی از دوستان تصریح کردند که روی روایت فراز کم ایستادید و خود واقعه باید بیشتر توضیح داده شود و بعد تحلیل شود. نکته‌ی درستی بود و انشاءالله از مشروطه این کار را خواهیم کرد.

مطالبات را دیدیم، شعارهای برتراویده از آن مطالبات را، رهبری و شقوق مختلف آن را، نیروی آغازگر، نیروهای دست‌اندرکار، مردم، سازمان، چشم‌انداز و استراتژی، مشی و ایدئولوژی، برد اجتماعی، برد جغرافیایی و جهت‌گیری طبقاتی؛ تا جهت‌گیری طبقاتی آمدیم و قرار امروزمان این بود که دستاوردها، ناکامی‌ها و نقصان‌ها را بررسی کنیم و نهایتاً به جمع‌بندی برسیم. بنده به شخصه هم به لحاظ شخصی و هم دیدگاهی، مشکلات زیادی دارم. یکی از این مشکلات، حجم انبوهی از اطلاعات است که همه را نمی‌شود ادا کرد و جاهایی من به خاطر تسریع در امر و استفاده‌ی حداکثر از فرصت یک مقدار می‌بلعم یا از آن‌ها می‌پریم. حالا که پنج نشست را به تنباکو اختصاص

دادیم، انتها و فرجام آن را با تأنی بیشتری پیش می‌بریم. این جلسه بحث، صرف آموزش می‌شود، دستاوردها و ناکامی‌ها، انتهای جلسه را اختصاص می‌دهیم به جمع‌بندی پایانی و آموزش‌های این فراز. اگر گاهی آهنگ صحبت تند می‌شود، ببخشید. به هر حال بیش از این نمی‌شود با تأنی رفت. اما سعی کردیم این جلسه را دو تکه کنیم و تکه‌ی نهایی را برای جلسه‌ی بعد بگذاریم، تا انشاءالله با هم جدی‌تر پیش برویم.

آموزش

آموزش به این مفهوم که چطور با عنصر آموزش در آن حرکت مواجهه صورت گرفته است. رهبری با آموزش چطور برخورد کرده، نیروهای دست اندرکار با آموزش چطور برخورد کردند و چه آموزشی برای مردم داشته است. با این تاکید ما بحث آموزش را شروع می‌کنیم، یعنی یکی از ابزارهای حرکت به‌طور طبیعی آموزش است. وقتی که می‌گوییم سازمان، استراتژی، ایدئولوژی، شعار و... یکی از [عناصر] هم آموزش است. وقتی مطالبه‌ای اعلام می‌شود یا فراخوانی مبتنی بر مطالبه صورت می‌گیرد، باید نیروی آغازگر، راه‌برنده و رهبر فکری برای آموزش، توجیه و برقراری یک رابطه‌ی مفاهمه‌گونه با توده‌ی آن حرکت، بکند. اگر نه حرکت یا رابطه‌ی بخشنامه‌ای، اداری، بوروکراتیک و تکلیفی می‌شود که بخشی از نیروهای اجتماعی در ایران، تمایل به چنین رابطه‌ای دارند. با این توضیح می‌بینیم، وضعیت آموزش به چه ترتیب بود. آموزش را در پنج محور توضیح می‌دهیم؛

زمینه‌سازی‌های آموزشی

محور اول این است که حرکت تنباکو، زمینه‌سازی‌های آموزشی جدی‌ای داشته است. می‌توانیم بگوییم به عنوان حرکت اول، زمینه‌سازی‌ها ماهیت آموزشی داشته است. یعنی عناصر آگاهی‌بخشی که زمینه‌های ذهنی را فراهم کرده‌اند و با استفاده از شرایط عینی، به افکار و اذهان عمومی تلنگر زده‌اند،

موفق شروع کردند و موفق هم به پایان بردند. به این ترتیب عناصر آگاهی‌بخش را مرور کردیم؛ یکی روزنامه‌ی اختر که در استانبول چاپ می‌شد و کار آموزشی مسئولانه‌ای صورت داد. در شرایطی که در ایران، کسی از محتوای قرارداد و جوهر آن و این که چه فرایندی را طی خواهد کرد و چه آثاری از خود متبادر خواهد کرد [نبود]، اختر کار آگاهی‌بخش کرد، آموزش داد و محتوای قرارداد را شکافت. روشش هم علمی بود، دو تا عکس گرفت، یکی از قرارداد کمپانی رژی با دولت قاجار و یکی هم از قرارداد با عثمانی. شرایط را با هم مقایسه کرد و از مقایسه درآورد که این قرارداد، یک قرارداد به‌غایت استعماری است و از مجرای فساد درون حاکمیت به ایران تحمیل شده است. کار آموزشی کرد و اولین تلنگر آموزشی را به عنوان زمینه‌سازی زد.

اما همان‌طور که مهندس سبحانی هم در جلسه‌ی اولیه به آن اشاره کردند، سید جمال استارتر ذهنی بود و به عنوان یک زمینه‌ساز ذهنی، کاملاً آموزشی عمل کرد. برای مستندسازی بحث یک سند وجود دارد که نامه‌ی سید جمال به میرزا محمدحسن شیرازی است قبل از جنبش تنباکو. اگر متن این پنج-شش صفحه نامه را آنالیز کنیم، می‌توانیم به چند محور دست پیدا کنیم. نخست این که ابتدا در یک تحلیل کلان، رابطه‌ی تاریخی موجود بین شرق و غرب را خوب باز می‌کند، ابتدا نمی‌آید سر مساله‌ی تنباکو، [بلکه] یک جهان‌شناسی ارائه می‌کند که کاملاً آموزشی و متدیک است.

توضیحی روی متد هست، الان به‌خصوص نسل جدید- در شرایطی زندگی می‌کنند که متد، پیشرفت حداکثری خود را کرده و بعد از این هم خواهد کرد. امروزه امکانات اطلاع‌رسانی و ارتباطی هم به‌غایت و به‌حد اشباع رسیده است و هرکس در منزل خود می‌تواند با هر کتابخانه‌ای در جهان ارتباط برقرار کند. ولی این را در نظر بگیریم که در آن زمان، روش هنوز باب نشده بود. روش تبیین، روش توزیع، روش توضیح، روش مفاهمه؛

چنین چیزهایی در کشوری مثل کشور ما باب نشده بود. اما سید جمال از ارتفاعی برخوردار کرد که متنی که از او به جای مانده، در درون خودش روش دارد. یعنی داستان نگفته، روایت نکرده، محاوره‌ای ننوشته است. روحانیان آن دوره محاوره‌ای می‌نوشتند، متن‌ها محاوره‌ای بود اما با ادبیات فقهی. اما این متن، متن کارشده‌ای است. به این ترتیب که اول یک جهان‌شناسی دارد، شرق و غرب را توضیح می‌دهد، دیالکتیک روابط شرق و غرب را توضیح می‌دهد که به نسبتی که آن‌ها پیشرفت می‌کنند، ما داریم پسرفت می‌کنیم. این مساله تقریباً در نامه مصرح هست.

وجه دوم که آموزشی تلقی می‌شود، تحلیل اجتماعی است که از شرایط ایران ارائه می‌کند. با درکی که از سفرهای قبلی داشته و شناختی که از ساختار به‌غایت استبدادی قاجارها داشته یک تحلیل اجتماعی ارائه می‌کند. در این تحلیل اجتماعی، نکته‌ای کیفی را باز می‌کند که در حال حاضر کمتر روشنفکرها به آن عنایت می‌کنند. اگر با ادبیات امروز صحبت کنیم عنوان می‌کند که غرب با استعانت به توانایی‌های شگرف خود، الان در سطح جهان یارکشی می‌کند. خطاب به میرزا می‌گوید اگر روحانیون صاحب تفکر نجبندند و از این بزنگاه تاریخی استفاده نکنند، یارکشی اجتماعی در ایران، به نفع غرب صورت می‌گیرد. اگر با مفاهیم امروزی بیان کنیم، بازار مصرفی آمده، ادبیاتی از خارج آمده، آرمانی آمده، حقوقی، قانونی، انسانی، اومانسیمی و... در قدم اول چون در داخل منبع تغذیه‌ای نیست، توده‌های شرق جذب این جریان ورودی می‌شوند. نکته‌ی خیلی کیفی‌ای را خطاب به میرزای شیرازی اشاره می‌کند. الان روشنفکری خودمان که ما هم هم‌خانواده آن‌ها هستیم، کمتر به این مفاهیم می‌پردازند. ۱۲۰-۱۰۰ سال پیش، این تلنگر خیلی کیفی است؛ می‌گوید مراقب باش که دارند یارکشی می‌کنند و جایی می‌رسد که هیچ توده‌ی اعتقادی در ایران باقی نخواهد ماند!

در نکته‌ی سوم هم که نکته‌ای روش‌مند است، تنباکو را تحلیل روشی

می‌کند. به این مفهوم که شرایط کلان اقتصادی ایران را باز می‌کند و ذیل آن تنباکو را بررسی می‌کند. در کمرِ تحلیل، شرایط اقتصادی ایران را و ارتباط اقتصادی ایران با اقتصاد پیشرفته و مهاجم غرب را باز می‌کند و به میرزا تصریح می‌کند روی میرزا کار آموزشی می‌کند - معادن واگذار شدند، کاروانسراها واگذار شدند، رود کارون که از رگ‌های چهارگانه‌ی اقتصادی ایران است، واگذار شده و کنترل آن به عهده‌ی خارجی است، راه اهواز به تهران که راه ترانزیت جنوب به شمال آن زمان محسوب می‌شده هم همین‌طور. بانک‌ها را توضیح می‌دهد، صنایع سبک مصرفی مثل شمع، صابون و شکر را توضیح می‌دهد و آن وقت در این لگویی که می‌چیند، تنباکو را هم توضیح می‌دهد. ذهن و میدان تحلیل را باز می‌کند و تنباکو را آن‌جا تحلیل می‌کند.

نکته‌ی دیگر در خطاب به میرزا توضیح می‌دهد، جهان تندآهنگ است و چون جهان تندآهنگ است، فرصت‌ها شتابان و فرارند. اگر تو بروز و ظهور اجتماعی پیدا کنی، می‌توانی از این فرصت بزنگاهی استفاده کنی.

نکته‌ی دیگر این است که می‌گوید اگر تو وارد گود شوی و در تنباکو فعال شوی، شرایط پیرامونی ایران هم به نفع توست! گفتیم که تحریک و تهییجش می‌کند و دست روی نقطه‌های حساس مذهبی می‌گذارد و این توضیح را می‌دهد که اگر در تنباکو فعال شوی، شرایط پیرامونی به نفع توست. دست روی تضاد قاجارها با عثمانی می‌گذارد و می‌گوید اگر تو مقابل استبداد مطلقه‌ی ایران موضع بگیری، عثمانی هم از تو حمایت تاریخی خواهد کرد.

در پایان هم روی مکانیزم ایجاد وحدت اجتماعی می‌ایستد. توضیح می‌دهد اگر تو این مسیر را طی کنی، این نقطه‌چین را بزنی و این موضع تاریخی را بگیری، از موضع تاریخی تو پژواکی متصاعد می‌شود که اقشار مختلف مردم را واحد می‌کند. دقیقاً همان اتفاقی که در تنباکو افتاد. تاجر،

روحانی، بازاری، خرده‌فروش و مردم و همه‌ی اقشار آمدند. لذا متن [سید جمال]، متن آموزشی است. به این اعتبار می‌توان گفت در حرکت تنباکو، زمینه‌سازی‌ها دارای بار و وزن مخصوص آموزشی بوده است.

رهبری؛ آموزش گرفت، آموزش عرضه نکرد

حال ببینیم، رهبری چقدر به آموزش بها داده است. رهبری، آموزش گرفت، ولی آموزش نداد. این نکته‌ی مهمی است. رهبری هم فقط شخص میرزای شیرازی نیست، مجموعه‌ای است که حرکت تنباکو را رهبری کردند. همان سازمان‌دهی مطبّق مرجعی که خارج از مرز ایران بود، میرزا، اقطاب محلی و وعاظ که خدمتتان عنوان شد. همه آموزش گرفتند، اما می‌توان گفت که برخورد آموزشی یا نداشتند یا کمتر داشتند. آموزش گرفتند به این مفهوم که عناصر آموزشی روی آن‌ها کارساز واقع شد. درست است که میرزا، مرجع اعلم بود، اما بالاخره از سید [جمال] آموزش گرفت.

اولین مکتوبی که میرزا در روند جنبش اعتراضی تنباکو صادر می‌کند، نامه‌ای است که به ناصرالدین‌شاه می‌نویسد. می‌شود گفت همان مطالبی را که سید در نامه به میرزا نقطه‌چین زده بود، میرزا با ادبیات خودش -ادبیات فقهی سنگین و ثقیل- بیان می‌کند؛ تاکید می‌کند که اجازه‌نامه‌های متعدد، مداخله‌ای اتباع خارجه در امور مملکت را هم می‌آورد، اول می‌گوید، بانک، راه‌آهن و بعد تنباکو. [این] نشان می‌دهد که آموزش را گرفته است در حالی که قبلاً، روحانیت اشراف تحلیلی بر روی ایران نداشت. نیم قرن قبل از تنباکو، قراردادهای کلیدی و مادری واگذار شده بود که [قرارداد] رومیر بزرگ‌ترین آن‌ها بود. بانک‌ها، راه‌آهن، کاروان‌سراها و چیزهایی که در نامه‌ی مستند سید جمال آمده بود، واگذار شده بود اما [روحانیون] هیچ موضع تاریخی‌ای نگرفته بودند. این‌جا روح حاکم بر مکتوب اول میرزا و نامه‌اش نشان می‌دهد که آموزش گرفته است. مکتوبات آشتیانی را هم که نگاه کنیم، دال بر این

است که آموزش گرفته است. آشتیانی هم مانند میرزا متأثر از آموزش‌های سید است. روی بانک و راه‌آهن دست می‌گذارد و می‌گوید شرایط کلان آرام‌آرام به سوی فروپاشی توانایی‌های ملی پیش می‌رود و تنباکو را این‌جا تحلیل می‌کند. پس روحانیت که رهبری حرکت را داشت، آموزش گرفت، ولی آموزش نداد! یعنی نکته‌ای بدیع علاوه بر اختر، منورالفکرهای بیرون از ایران و به خصوص نکاتی که سید جمال عنوان کرده بود، در ادبیات میرزا و اقطاب روحانیت داخل ایران که رهبری عمومی جنبش تنباکو را داشتند، نمی‌بینیم. روحانیت آموزش گرفت اما آموزش کیفی، عرضه نکرد. اما این به این مفهوم نیست که هیچ چیزی نگفته باشد و هیچ انگاره‌ای را از خود به بیرون منتقل نکرده باشد. واردات فکری‌اش قوی است، پیام را گرفت، روی آن مانور داد اما صادرات فکری آن ضعیف است*.

کارتوضیح روحانیتِ دوره؛ شرحِ شرع

نکته‌ی سوم؛ کارتوضیح روحانیتِ دوره، فقط شرح شرع است. یعنی ادبیات را که نگاه کنید، غیر از نکاتی که سید و دیگران تزریق کردند و آن‌ها گرفتند و بازتوزیع کردند، خودشان بیشتر روی تکلیف دست گذاشتند؛ تکلیف شرعی برای حاکمیت و پادشاه و مردم. مستقل از عنصر تکلیف، برخورد تحلیلی نداشتند، یعنی نتوانستند اسلوبی به ادبیات مکتوب و شفاهی خود بدهند. مثلاً این‌که شرایط کلان این‌گونه است، رابطه‌ی بین غرب و شرق این است، شرایط اقتصادی- اجتماعی ایران هم این است، تنباکو هم این است، پس به این خاطر، [قرارداد] تنباکو را متفی کن. آن‌چه که گفتند در حقیقت شرح شرع است. موضعی هم که با قرارداد برخورد کردند، رگه‌های ملی دارد، رگه‌های صنفی منافع طبقه‌ی تاجر و زیرطبقه‌ی آن را دارد، اما بیشتر شرعی است. روحانیت آن دوره شارح شرع است. کار ویژه‌ی توضیحی که انجام می‌دهد، در حقیقت شرع است. نکته‌ی دیگر این‌که،

مخاطب هیچ کدام از نامه‌ها مردم نیستند. یعنی هیچ انگاره‌ی آموزشی برای مردم وجود ندارد. نامه‌ها یا بین خودشان، بین میرزا و آشتیانی است و یا با کامران میرزا نایب السلطنه، یا با امین السلطان و یا شاه است. این جا مردم مخاطب قرار نگرفتند، به نظر من آموزش مردم، خیلی مد نظر جریان رهبری نبوده است.**.

نیروی آغازگر؛ آموزشی‌تر از رهبری

اما به نظر من نیروی آغازگر که تجار باشند کار آموزشی کردند؛ در مواجهه با دولت قرارداد را تحلیل کردند که نامه‌های مکتوبشان هست. مهم‌تر از تحلیل قرارداد، به شرایط کلان حاکم بر اقتصاد ایران [هم] اشاره می‌کنند. به فروپاشی بازارهای ملی، به تسخیر بازار توسط کالاهای خارجی و به مفلوک بودن و مهجور بودن طبقه‌ی تاجر و صنعتگر در ایران اشاره دارند. یک تحلیل نهایی ارائه می‌کنند و در پرتوی تحلیل نهایی، تنباکو را نقد می‌کنند و عوارض اجرای قرارداد تنباکو را توضیح و هشدار می‌دهند و مقایسه‌ای هم با عثمانی می‌کنند. یعنی کار آموزشی نیروی آغازگر به مراتب جدی‌تر از کار آموزشی رهبری است. مردم، گُنه قضیه را از طریق تجار فهمیدند تا از طریق روحانیت. روحانیت فقط دست روی نقطه‌های حساس شرعی گذاشت اما تجار مساله را بازکردند.

مردم؛ آموزش‌های عام ذهنی + آموزش‌های لمسی ضمن حرکت

مردمی که رهبری در قبال آن‌ها خیلی دغدغه‌ی کار آموزشی نداشت، خودشان از دو مجرا آموزش کسب کردند. مثل اکثر ورزشکارها و هنرمندهای ما که کسی به آن‌ها آموزش نداده است و خودشان در فضاها پلکیدند و انگاره‌های ذهنی پیدا کردند، پروسه‌ی لمس و اصطکاک هم به مردم آن موقع یک آموزش تجربی داد. [جنبش] تنباکو در حقیقت این الگو را ارائه می‌دهد. مردم از طریق تجار و از طریق روحانیانی که موضع گرفتند،

آموزش‌های عام ذهنی پیدا کردند. اما در کنار آموزش‌های عام ذهنی، آموزش‌های لمسی ضمن حرکت، خیلی مهم بود. آموزش‌های لمسی ضمن حرکت این بود که حاکمیت و استبداد را از نزدیک لمس کردند. تبعید فال‌اسیری را در شیراز و تمهید تبعید آشتیانی را در تهران دیدند و مقابل آن موضع گرفتند.

زنان به عرصه آمدند. اول‌بار در ارگ تهران، دیالوگی بین یک مسئول رسمی امنیتی با مردم که در آن موقع زنان بودند، برقرار شد. خیلی مهم است؛ من اسم این‌ها را آموزش‌های لمسی می‌گذارم. کامران‌میرزا وقتی هجوم زن‌ها را می‌بیند که خیلی هم رادیکال برخورد کردند، [وقتی] یکی از مردم برای کامران‌میرزا شمشیر کشید، کامران‌میرزا که انتظار چنین حرکتی را نداشت، خطاب به زنان یک جمله‌ی تاریخی می‌گوید، «همشیره‌ها، فرنگیان را بیرون می‌کنیم، هیچ‌یک از علما را نمی‌گذاریم که بیرون بروند معطوف به تبعید آشتیانی است. خاطرتان جمع باشد، بس است، این همه فریاد و فغان نکنید!» یعنی حاکمیتی که تا الان رابطه‌ی سترگ و سرکوبگرانه و تودهنی‌زن و بوغول و خفه‌کن با مردم داشته، این‌جا به التماس می‌افتد! در اینجا آموزش هست؛ مردم لمس می‌کنند که اگر چند قدم جلو بروند، استبداد چند قدم عقب می‌رود. اگر مطالبه‌ای را بارکنند، در نهایت بار مطالبه بر زمین می‌نشیند. بازیگری‌های امین‌السلطان را در عمل دیدند، کار تشکیلاتی کردند. یک نکته‌ی مهم هم این است که بخشی از مردم و رگه‌ی رادیکال، هم کار مخفی می‌کردند و هم کار علنی. این‌ها همه برایشان آموزش داشت. روزها تظاهرات می‌کردند، شب‌ها شب‌نامه پخش می‌کردند و جلسه می‌گرفتند. این خیلی مهم است. مردم در این پروسه‌ها، در پروسه‌ی لمس و اصطکاک، توانستند آموزش عملی بگیرند.

در تحلیل نهایی، تنباکو زمینه‌های آموزشی جدی و قوی داشت؛ رهبری آموزش گرفت و آموزش را پس‌نزد، این خیلی مهم است؛ روحانیتی که

همیشه فکر می‌کند، آموزگار و مرتفع تاریخی است و دیگران در مقابلش عددی نیستند، برای اولین بار از سید جمال آموزش گرفت. در حقیقت این خودش -چه در سطح مراجع و چه در ذیل مراجع- ارتقا روحانیت بود. آموزش گرفت ولی آموزشی علاوه بر آموزشی که اخذ کرده بود، ارائه نکرد و کارتوضیحش، کارتوضیح شرعی بود.

نیروهای آغازگر، در حد فهم خودشان کار آموزشی کردند. ادبیات تجار که در کتاب‌هایی که [به عنوان منبع در این فراز] معرفی شد، وجود دارد، ادبیات پیشرفته‌ای است. در حد خودشان روش دارند، با زبان مردم صحبت کردند و می‌توان گفت ادبیات آموزشی دارند.

مردم هم آموزش‌های عمومی پیدا کردند، قرارداد چه هست، عوارض قرارداد، جوهره و جان‌مایه و محتوای قرارداد چه هست. ضمن کار در پروسه‌ی لمس و اصطکاک، کار تشکیلاتی را لمس کردند، کار مخفی و علنی را لمس کردند، استبداد را لمس کردند و بازیگری‌ها و سرکوبش را دیدند، عقب‌نشینی قدرت را دیدند، اتحاد تجار و روحانیت را دیدند، تجمیع ظرفیت‌های اجتماعی را دیدند و در عمل آموزش گرفتند.

دستاوردها

بعد از آموزش آرام آرام به گلوگاه بحث می‌رسیم؛ دستاوردها. مثل همه‌ی جنبش‌های دیگر، اگر بخواهیم دستاوردهای این جنبش را هم طبقه‌بندی کنیم، یک سری دستاوردها ایدئولوژیک هستند، یک سری دستاوردها استراتژیک، بخشی از دستاوردها تشکیلاتی، بخشی اجتماعی و بخشی سیاسی هستند که این‌ها را یک به یک توضیح می‌دهیم؛

دستاوردهای ایدئولوژیک

عمل سنن

مهم‌ترین بخش دستاوردها، عمل سنن بود. ما جلسه‌های اول را اختصاص دادیم به بحث فلسفه‌ی تاریخ و سنت‌ها در تاریخ. این جا سنن عمل کرد، به این مفهوم که آگاهی در سطح جامعه ارائه شد، آگاهی منتشر شد، آگاهی مجتمعه و منتشر شده، تلنگر به اذهان زد. تلنگر که به ذهن خورد، ازدواجی صورت گرفت، بین شرایط عینی و شرایط ذهنی، مولود ازدواج رهایی ذهن بود. پس از رهایی ذهن، ظرفیتی متساعد شد، پتانسیل تاریخی به وجود آمد و پیرو آن عمل صورت گرفت. این یک سلسله سنت است که در بحث‌های قبلی صحبت شد.

این یک ظرفیت بود. در زنجیره‌ی دیگر، انباشت فکری حداقلی صورت گرفت. چند سی‌سی انباشت، تحصیل شد. این چند سی‌سی انباشت که به پیکره‌ی جامعه تزریق شد، مطالبه به وجود آمد. انباشت‌ها چه بود؟ نامه‌ی سید جمال بود، آگاهی بخشی‌های روزنامه‌ی اختر بود، یک مقدار کار آگاهی‌بخش ملکم‌خان و میرزا آقاخان کرمانی بود، یا «نشریه‌ی قانون» که مال ملکم‌خان در خارج از کشور بود که در آن جا چاپ و در ایران پخش می‌شد. ایده‌هایی انباشته شد، تجاربی انباشته شد و از آن‌ها مطالبه‌ای به وجود آمد و مطالبه،

لامحاله نیروی اجتماعی خاص خودش را به وجود آورد. نیروی اجتماعی پیگیری کرد و خواسته تحقق پیدا کرد. این زنجیره‌ی دوم سنت‌ها بود.

زنجیره‌ی سوم؛ استبداد مطلقه‌ای وجود داشت که نم پس نمی‌داد و باجی به هیچ‌کس نمی‌داد، به داخل خودش هم نمی‌داد، چه برسد به مردم و جریان‌های فکری و حتی روحانیت. استبداد مطلقه اهل باج دادن نبود. به مرز مواجهه رسید، عقب عقب رفت، عقب‌نشینی کرد و ترک خورد. این یک زنجیره‌ی سنت بود. استبدادی که همه فکر می‌کردند ترک‌ناپذیر است و از انسجام الماس‌گونه برخوردار است، ترک خاص خود را خورد. همین ترک‌ها به مشروطه کمک کرد که جلوتر می‌بینیم. این یک وجه سنت بود.

وجه دیگر سنت این بود که به نسبتی که اراده‌ی اجتماعی جلو بیاید، اراده‌ی مستبده عقب می‌رود. این اتفاق در تنباکو افتاد، یعنی هم استبداد مطلقه عقب رفت و هم استعمار پشتیبان آن. یعنی در تحلیل نهایی در ادبیات دوره هست، خود انگلیسی‌ها مایل به عقب‌نشینی شدند و وقتی شرایط ایران را دیدند، به خصوص زمانی که شایعه‌ی حکم جهاد همه‌گیر شد و مردم در جاهایی به خصوص، شیراز، اصفهان و تهران مسلح شدند. «سالیسبوری»^۱، نخست‌وزیر وقت به علاوه سفیر وقت انگلیس در تهران، همه عقب نشستند. خود کمپانی هم عقب نشست. یک جلسه‌ی تاریخی گذاشته شد که این جلسه را سفیر روس در تهران ترتیب داد. مهمانی شامی ترتیب داد و همه را دعوت کرد، نماینده‌ی کمپانی را هم دعوت کرد. شرایط اجتماعی ایران و رادیکالیسم موجودی که ممکن بود منجر به کن فیکون شدن شرایط شود را توضیح داد. جان‌مایه‌ی توضیحش هم منافع اقتصادی بود. خطاب به نماینده‌ی کمپانی در ایران گفت، تو می‌دانی تجارت یعنی چه؟ تجارت یعنی حیات ما، یعنی حیات غرب صنعتی‌شده. خود روسیه هم نیمه‌صنعتی بود. در

۱. لرد رابرت سالیسبوری. Robert Salisbury (۱۹۰۳-۱۸۳۰). سیاستمدار محافظه‌کار انگلیسی که سه بار و در جمع به مدت ۱۳ سال به عنوان نخست‌وزیر بریتانیا فعالیت کرد.

حد کشورهای اروپایی نشده بود، اما نیمه صنعتی، نیمه کشاورزی بود. این که او توضیح داد باید عقب برویم، توضیح او را همه قبول کردند، حتی انگلیس ها هم که رقیب آن ها بودند، قبول کردند.

نهایت این که جلو آمدن مردم و اراده‌ی اجتماعی، عقب رفتن استبداد و استعمار آن زمان و امپریالیسم دوره‌های بعد را لامحاله به دنبال داشت. لذا اگر بحث عمل و سنن را به بحث‌های اولیه که خدمت شما بودیم، پیوند بزنیم -آن جا عنوان شد که حرکت تاریخ جبری نیست؛ نه جبر دترمینیسم تاریخی «مارکس»، نه جبر روح حاکم بر تاریخ «هگل» و نه شبحی که «توین بی» ترسیم کرد- [می بینیم] خدایی وجود دارد که آن خدا بخشی از اراده‌ی خود را به انسان‌ها تفویض کرده، انسان‌هایی که آمده‌اند تغییر بدهند و پیرامون خود را به هم بزنند. به هم زدن نه مثل گراز که مزرعه‌ای را نابود کند، بلکه شرایط را از وضع موجود به وضع مطلوب تغییر بدهند. این سنت‌ها در تنباکو اتفاق افتاد. یعنی سنت‌ها برای سر طاقچه نیست، سنت‌ها عمل می‌کنند و باید رد آن‌ها را گرفت. الان هم سنت‌ها عمل می‌کنند. این که سنت‌ها عمل کرد، به لحاظ ایدئولوژیک دستاوردی بود؛ شرایط که فراهم شود، سنن، زنجیره‌هایش مدام تکان می‌خورند. زنجیره‌ها دو ویژگی دارند، زنجیره‌ی سنن، هم طلایی رنگ است، از آن اشعه متصاعد می‌شود و هم صدا می‌دهد؛ صدایش در ذهن پژواک دارد و طلایش در دیدگان. آن پژواک و آن طلایه است که شرایط هر کشور و منطقه‌ای را تغییر می‌دهد. سنن بالنهایه یک طلایه دارد و یک پژواک.

مذهب انگیزاننده

وجه دوم این که ثابت شد در ایران، مذهب محرک و انگیزاننده است. رهبری مذهبی بود، تجار که نیروی آغازگر بودند، دست روی حساسیت‌های روحانیت گذاشتند. خود تجار هم فرهنگ مذهبی و صنفی داشتند. مردم مذهبی بودند، شعارها هم مذهبی بود. مذهب سرنگ اصلی شرایط شد.

عرق مذهبی کمک کار منافع ملی

وجه بعدی این است که عرق مذهبی کمک کار منافع ملی شد. الان این طور برخورد می کنند که سنت و تعصب مذهبی دیگر دوره اش گذشته است. ولی اگر ردپایش را در تاریخ ببینید، حتی در همین اصلاحات هم می بینیم - عرق مذهبی به منافع ملی کمک کرد. یعنی حتی کسانی که از زاویه ی شرعی به موضوع وارد شدند، چه تجار متشرع و چه روحانیون و مردم به غایت متشرع، یعنی کسانی که تنها انگیزه شان شرع و نجات شرع از محاصره بود، در عمل برآیندکارشان به نفع منافع ملی تمام شد.

بُرد فتوا

وجه بعدی هم بُرد فتوا است. برد فتوا در حاکمیت بود، در حرم سرا، اقلیت های مذهبی، در لُمین ها و اوباش و مردم عادی و پاک فطرت هم بود. برد فتوا جدی بود. فاکت های متعددی روی برد فتوا وجود دارد. خاطرات امین الدوله^۱ واقعی است؛ (در خاطراتی که معمولاً بعد از واقعه نوشته می شود ممکن است فرصت طلبی و تمایلات ایدئولوژیک و تاریخی باشد، اما کسانی که روزمره برای خودشان خاطرات می نوشتند را می شود تاحدی حاوی امانت تلقی کرد. مثلاً خاطرات «اسدالله عَلم»؛ علم ۱۰ هزار روز خاطرات داشته که به صندوق امانات یکی از بانک های سوئیس سپرده بوده است. وقتی خاطرات را که در سه جلد منتشر شده می خوانی، می بینی که تحت تاثیر شرایط نبوده است. بعد از واقعه نیست که انسان تحت تاثیر شرایط باشد.) امین الدوله فاکت های جدی را عرضه می کند. [خاطرات دیگر از] فورریه، طیب فرانسوی ناصرالدین شاه است. او هم به سنت غربی خودشان که فرانسوی ها اهل ثبت و ضبط هستند، خاطرات روزمره اش را روز به روز تدوین کرده و در حد درک خودش اتفاقاتی را که در تنباکو افتاده، ثبت و ضبط کرده است.

۱. فرمانفرمایان، حافظ. خاطرات سیاسی امین الدوله، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۵.

امین الدوله تصریحات ویژه‌ای دارد، [مثلاً] فرنگی‌مآبان هم، یعنی جوانان بی‌مبالات زمان نیز که به فرایض و مستحبات دینی اعتنا و اعتقاد نداشتند، به اهل دین و آیین مقدس تأسی کرده و سیگار و سیگارت نکشیدند، قهوه‌خانه‌ها بسته ماند و دل تریاکیان شکسته؛ فاکت‌های دیگری هم هست که لات و لوط‌ها هم به همین ترتیب بودند. امین الدوله و فورریه تصریح می‌کنند که این لات و لوت‌ها و اراذل و اوباشی که به هیچ‌کس باج نمی‌دادند؛ کاملاً مسخ این فتوا شدند. برد فتوا به لحاظ ایدئولوژیک برد کاملاً موثری بود. بُرد موثر، بردی است که کاملاً تأثیر بگذارد. مثلاً برد نهایی ۳ سه هزار متر است، یعنی در سه هزارمتری اگر به آدم بخورد مثل یک پشه است اما برد موثرش که درون بدن انفجار ایجاد می‌کند، ۴۰۰ متر است. برد موثر فتوا در دوره‌ی خودش بسیار، بسیار زیاد بود.

دستاوردهای استراتژیک؛

فهرست دستاوردهای استراتژیک گسترده‌تر از سایر دستاوردهاست؛

حضور گسترده‌ی توده‌ای

وجه اول این است که [جنبش تنباکو] اولین حضور گسترده‌ی توده‌ای بود. توده، توده‌ی تحت اراده‌ی استبدادِ مطلقه از پستو، از منزل، از صندوق‌خانه بیرون زد. حضور گسترده‌ی توده‌ای دستاورد اول استراتژیک دوران بود. در کلان‌شهرها، خیابان‌ها، معابر، مساجد، میادین و... از توده پر شدند. قبل از این، عرصه‌ی عمومی تحت سیطره‌ی استبدادِ مطلقه‌ی قاجارها، عرصه‌ی تُنک و خالی و کچلی بود. مردم در حوزه‌های حرفه‌ای خودشان فعال بودند و راسته‌ی بازار را می‌رفتند و می‌آمدند. ولی جمعیت در حرکت اعتراضی عرصه را سیاه کرد.

مفهوم‌سازی نو؛ ملت ایران

وجه دوم؛ مفهوم‌سازی نو صورت گرفت. اگر ادبیات روحانیون دوره، حتی

خود میرزا و حاکمیت را ببینیم کلمه‌ی رعیت و رعایا موج می‌زند. خود ناصرالدین‌شاه عوام کل انعام را به کار می‌برد. در ادبیات اولیه‌ی میرزای شیرازی رعیت را داریم که در سیر خودش پیشرفت می‌کند و «ملت» را به کار می‌برد. ادبیات شاه مهم‌تر است. دو نامه‌ی تاریخی دارد که یکی به میرزای آشتیانی است، خیلی [ساده] به آشتیانی می‌نویسد این همه سروصدا را برای چه کرده‌اید؟ مردم را برای چه به صحنه آوردید؟ این حیوانات و عوام کل انعام را برای چه آوردید؟ در یک جلسه‌ی خصوصی خودتان و من، مساله را حل و فصل می‌کردیم، نکته‌ی مهم و استراتژیکی است! حاکمیت مطلقه حضور مردم را نمی‌خواهد، حضور مردم را بر نمی‌تابد؛ در آخر کار به میرزای شیرازی هم می‌گوید چرا مردم را، عوام کل انعام را آوردی؟ همین ناصرالدین‌شاه وقتی که واقعه تمام می‌شود، ادبیاتش را که می‌خوانید، ادبیات به‌غایت جدیدی دارد. ملت را به کار می‌برد و مهم‌تر از آن «جمهور» را به کار می‌برد. واژه‌ای که اصلاً در ایران کارایی نداشته است. واژه‌ای بود که از فرانسه آمده بود، به مفهوم آرای آحاد ملت. یعنی این‌قدر به صحنه آمدن ملت اثر داشت که هیچ‌کس باور نمی‌کرد. فوریه باور نمی‌کند، خاطرات سفیر انگلیس در ایران را هم که بخوانید، [می‌بینید] هیچ‌کدام اصلاً باور نمی‌کنند که ملت ایران انسانیت و انگیزه و اراده‌ای را با خودش حمل می‌کرده است اما همه در آخر امر تاکید می‌کنند که در ایران یک هویت حقوقی به اسم ملت شکل گرفته است.

بیرون زدن زنان

وجه دیگر بیرون زدن زنان بود. زنان به‌غایت خانه‌نشین بودند. کلیدواژه‌ی ادبیات روحانیت دوره و ادبیات حاکمیت دوره «ضعیفه» بوده است. ضعیفه یک موجود کاملاً درجه‌ی دو بود. جنسی، فکری، اجتماعی و... کاملاً درجه‌ی دو بود. کاملاً جا افتاده بود که یک موجود کمک‌کار و مکمل مرد است. موجودی است که در جهاتی منافع و سلايق مرد را برطرف می‌کند. زن خانه و مدیر صندوق‌خانه و نه حتی خانه، در نظام پدرسالار. [اما در این دوره] زن

کاملاً خودجوش بیرون می‌زند. حریم شاه را محاصره می‌کنند. رادیکالیسم در زنان، در ادبیات و شعارهایشان و در دیالوگی که با کامران‌میرزا برقرار می‌کند، خیلی جدی است. عملاً حضور زنان باعث می‌شود که تبعید آشتیانی منتفی شود. زن بیرون زد و هویت خودش را هم به تفکر سنتی مذهبی و هم به تفکر سنتی حاکمیت تحمیل کرد***.

اولین بیگانه‌ستیزی پس از شکست تاریخی

دستاورد استراتژیک بعدی اولین بیگانه‌ستیزی جدی بعد از شکست‌های تاریخی است. بعد از شکست فتح‌علی‌شاه از روس‌ها که منجر به آن دو قرارداد خفت‌بار تاریخی شد، رَمَق بیگانه‌ستیزی گرفته شد. ولی تنباکو دوباره باب بیگانه‌ستیزی را باز می‌کند. بیگانه‌ستیزی، بیگانه‌ستیزی حاکمیت یا صرفاً روحانیت نیست. بیگانه‌ستیزی خود مردم است، مردم بیگانه‌ستیز می‌شوند.

سیاسی‌شدن روحانیت

دستاورد بعدی سیاسی‌شدن روحانیت است. شاید اگر از منظر امروز، به‌خصوص دوستان جوان نگاه کنیم، بگوییم ای کاش اساساً این جریان سیاسی نمی‌شد. با نگاه امروزی نباید تاریخ گذشته را تحلیل کرد. سیاسی‌شدن روحانیت یک دستاورد بود. [روحانیت] قطبی بود و این قطب می‌توانست نقطه‌ی تظلم مقابل استبداد مطلقه قرار بگیرد اما تا حالا بروز و ظهوری از خودش نشان نداده بود. به این ترتیب روحانیت سیاسی شد. سیاسی‌شدن روحانیت نقطه عطف مهمی بود^۱. یک جریان مرجع و قدرتمند

۱. بحث را قطع می‌کنم، «آقای پیمان» وارد شدند. همان‌طور که از مهندس سبحانی همیشه اجازه می‌گیرم، از آقای پیمان هم اجازه می‌گیرم. ایشان حافظه‌ی تاریخی و توان تحلیل تاریخی جدی دارند. در «امت» که سلسله مقالات تحلیل تاریخ را می‌نوشتند، ما شاگرد ایشان بودیم. من در جلسه‌ای که آقای مهندس و ایشان هستند، وزنی ندارم. جای من در این جلسه این بالا نیست، معذرت می‌خواهم که امکان قطع بحث وجود ندارد. من از هر دو بزرگوار معذرت می‌خواهم و اجازه مجدد می‌گیرم بحث را ادامه بدهم.

تاریخی به صحنه آمد و توانست یک بالانس بین قدرت مطلقه‌ی استبداد با مردم بی دفاع ایجاد کند. مردمی که نه سازمان صنفی داشتند و نه سامان سیاسی. [دستاورد] ورود روحانیت به سیاست این بود که تراز و بالانس تاریخی بین قدرت و مردم را تا حدود زیادی رقم زد.

بارقه‌ی اول؛ جایگاه مذهب و نهاد مذهبی

نکته‌ی بعدی در تحلیل دستاوردهای استراتژیک بارقه‌ی اول است. با ادبیات امروز اتود^۱ اول است. اتودی که برای اول بار مذهب نقش استراتژیک ایفا می‌کند و دیگر صرفاً در عرصه‌ی خصوصی و عبادی و احکام نیست. بر روی انگیزه‌ی مذهبی حرکت اجتماعی و حرکت سیاسی سوار می‌شود. نهاد مذهبی هم که مکمل نهاد کلان خود مذهب است، به عنوان روحانیت بروز و ظهور پیدا می‌کند. این اول باری است که نهاد روحانیت بروز و ظهور اجتماعی و سیاسی پیدا می‌کند و خود مذهب هم جایگاه استراتژیک پیدا می‌کند. یعنی از این به بعد تاریخ اگر کسی بخواهد در ایران کار استراتژیک بکند، ولو اگر مذهبی هم نباشد، نمی‌تواند عنصر مذهب و جایگاه مذهب را به لحاظ استراتژیک نادیده بگیرد. مستشرقینی که تنباکو را تحلیل کردند، یا فورریه، طبیب ناصرالدین شاه که اشاره شد خاطرات تحلیلی روی تنباکو دارد، یا وزیر مختار انگلیس و روسیه، نخست‌وزیر وقت انگلیس، این‌ها همه تاکید کردند که مذهب در ایران صاحب جایگاه نوینی شده است. مذهب صاحب جایگاهی شده که در حرکت‌های استراتژیک ایران قابل صرف‌نظر کردن نیست. مذهب دیگر صرفاً عنصر شرعی نبود، عنصر استراتژیک شد.

اعلام ظرفیت شهری

وجه بعدی این است که برای اول بار در ایران ظرفیت‌های اجتماعی شهری اعلام می‌شود. جنبش تنباکو جنبشی نبود که به روستا و به شهرهای

درجه‌ی دو و سه برود. در سطح کلان‌شهرها بود؛ تهران، شیراز، اصفهان، تبریز و کرمان و مقداری هم بوشهر. ظرفیت‌های شهری برای اول بار در ایران اعلام شدند. از آن به بعد به‌خصوص جلوتر که می‌آییم، دهه‌های ۵۰-۴۰ میلادی یا ۴۰-۳۰ خودمان، در بحث‌های استراتژیک مساله‌ی شهر و روستا مطرح می‌شود و یکی از پایه‌های تحلیلی است. ظرفیت شهر چقدر است، ظرفیت روستا چقدر است. شهر کی به صحنه می‌آید، روستا کی به شهر می‌پیوندد. بحث شهر و روستا را هم در جنبش‌های چریکی و هم در جنبش‌های مدنی و نسبتاً مسالمت‌آمیز داریم. اینجا برای اول بار به لحاظ استراتژیک مردم شهرنشین ظرفیت‌های اجتماعی و سیاسی خودشان را اعلام می‌کنند. شهر یک پایه استراتژیک در تحلیل جنبش‌ها و آینده‌ی استراتژیک ایران می‌شود.

همگرایی کارساز

وجه بعدی همگرایی کارساز است. مثلی تشکیل می‌شود که قبلاً هم اشاره شد، مثلی است که از درونش کارسازی تاریخی بیرون می‌زند و برمی‌تراود. روحانیتی سیاسی می‌شود، تجاری که منافع صنفی خودشان را تعقیب می‌کردند، به منافع صنفی خودشان وزن مخصوص سیاسی می‌دهند و مشکل صنفی خودشان را اجتماعی می‌کنند. اقشار اجتماعی هم ضلع سوم مثلث هستند. همگرایی، همگرایی کارسازی است. هیچ‌کدام به تنهایی نمی‌توانستند مقابل استبداد مطلقه بایستند. روحانیت بدون مردم و بدون تحرک تشکیلاتی و صنفی تجار نمی‌توانست بیاید. تجار هم به همین ترتیب، تجار مقدم بر این‌که به سراغ روحانیون بروند، ابتدا تظلم را نزد خود حاکمیت بردند. نامه‌نگاری‌ها را به ابراهیم میرزا، به ظل‌السلطان و به شاه شروع کردند. در محلات هم به نماینده‌ی حاکمیت در محل که آن موقع «واعظ» خطاب می‌شد، بردند. اول از کانال آنها حرکت کردند و جلو رفتند. آن کانال جواب نداد و با ایشان برخورد تند و آمرانه‌ای کرد. وقتی جواب

نگرفتند، سراغ روحانیت رفتند. پس تجار هم نسبت به روحانیون اعلام نیاز کردند و هر دو نسبت به مردم؛ یعنی بالاخره دو قطبی که باهم به اتحاد تاریخی رسیدند، بدون بدنه‌ی اجتماعی کارشان پیش نمی‌رفت هر دو به مردم رو کردند. روحانیت تکلیفی مردم را به صحنه آورد و تجار هم خودشان توان به صحنه آوردن مردم را نداشتند ولی ذیل روحانیت، به قول دوچرخه‌سوارها، در بادِ روحانیت خوابیدند و در حد خودشان و کار تشکیلاتی‌شان سعی کردند مردم را به صحنه بیاورند. به هر حال دو قطب نسبت به نیروی اجتماعی اعلام نیاز کردند و نیروی اجتماعی هم به آن‌ها پیوست و نهایتاً ما یک همگرایی سه‌ضلعی کارساز را در تنباکو شاهد و ناظر بودیم.

شناخت عینی استبداد

وجه بعدی شناخت عینی از استبداد بود. این شناخت عینی خیلی مهم بود. هرچقدر که قبلاً ملکم‌خان گفته بود، میرزا آقاخان کرمانی گفته بود، سید جمال مَضار و ساختار استبداد مطلقه را توضیح داده بود، تا حرکتی اتفاق نمی‌افتاد که مردم پروسه‌ی لمس و اصطکاک را طی کنند آن شناخت، عینی نمی‌شد. مردم در پروسه‌ی لمس و اصطکاک، همه، شناخت از استبداد را لمس کردند. قبل از آن هم سرِ زمین لمس کرده بودند؛ در مناسبات زارع با زمین، زارع با کلان‌مالک، زارع با مباشر و بختک فئودالیسمی که حاکمیت سیاسی در پشتش بود. گزمه و شرطه حاکمیت را هم در مناسبات روزمره‌شان لمس کرده بودند. بی‌دفاعی خودشان را در مقابل اقشار بوغول‌گو سیاسی و اجتماعی لمس کرده بودند اما اینجا یک میدان آموزشی باز شد که استبداد را از نزدیک لمس کنند. خدمتتان توضیح داده شد که سیر تبعید فال اسیری در شیراز تلنگر عینی به مردم زد، سیر تبعید ناموفق آشتیانی در تهران، دیالوگی که با کامران میرزا برقرار کردند، بازی‌گری‌هایی که از امین‌السلطان دیدند، قدم به قدم عقب‌نشینی شاه را که دیدند و... فورریه ترسیم می‌کند

که ناصرالدین شاه زمانی که شایعه‌ی جهاد منتشر شد (شایعه هم شایعه‌ی بی‌پایه‌ای بوده است، جریانی رادیکال به جای روحانیت شایعه حکم جهاد را منتشر کرد و اثربخش هم شد، یعنی نقطه‌ی برجسته‌ی رادیکال حرکت شد)، برای اول بار در لاک افسردگی فرو رفت. این خیلی مهم بود.

تُرک در استبداد

اینها شناخت مردم از استبداد بود که یک ناصرالدین شاه ابر قدرت ابد مدت [است]. تلقی فرعونى [وجود] داشت که این‌ها نه می‌میرند و نه قدرتشان ترک پیدا می‌کند. استبداد مطلقه همیشه، در هر دوره، شرایطی فراهم می‌کند که می‌گوید من مرد اول و آخر دوران هستم. این در تنباکو بوده، جلوتر تنباکو بوده، همیشه بوده و هست و خواهد بود. [ولی در تنباکو] این انگاره شکست. یعنی شناخت عینی استبداد منجر به ترک در استبداد شد. فاکت‌های خیلی جدی از باز شدن روی مردم به استبداد مطلقه هست. شب‌نامه‌ها عموماً از دل رگه‌ی رادیکال هر جنبشی و نه رده‌ی کلاسیک، بیرون می‌آید. در شب‌نامه‌هایی که پخش می‌شد، ناصرالدین شاه را سکه‌ی یک پول می‌کنند و به او هشدار می‌دهند که اگر دست از پا خطا کنی، با تو برخورد نظامی و قهرآمیز می‌کنیم. لذا شناخت عینی از استبداد تحصیل شد و مترتب بر آن و متعاقب بر آن در استبداد ایران ترکی به وجود آمد. این ترک آرام آرام باز شد و در مشروطه جواب داد و تبدیل به یک جنبش کلان‌تر و سراسری‌تر اجتماعی شد.

رهایی ذهن و روان اجتماعی

به لحاظ دستاوردهای استراتژیک، وجه بعدی رهایی ذهن و روان اجتماعی بود. یعنی واقعا همه این انگاره را داشتند که با این حاکمیت کاری نمی‌شود کرد و آینده تیره و تار است و نمی‌شود این مجموعه را تکان داد. مجموعه‌ای که صاحب قدرت و شوکت است. ادبیات آن موقع این بود که نمی‌شود کاری‌اش کرد. ولی تنباکو تلنگری به ذهن زد که نه، می‌شود استبداد

را عقب زد و استعمار پشت سرش و حامی‌اش را عقب راند. می‌شود یک قرارداد را لغو کرد. ناصرالدین‌شاه ابتدا در مقابل میرزای شیرازی ایستاد که اساساً ما هیچ کار نمی‌توانیم بکنیم. به زبان ساده تصریح کرد قرارداد را «من» بستم، شاه ایران‌زمین اگر قرارداد را لغو کند، برایش افت تاریخی دارد، هیچ‌کاری نمی‌شود کرد. ولی بالاخره قرارداد در چندمرحله مثل گلوله‌ی برفی آب شد. اول امتیاز داخلی و آخر سر هم کل امتیاز لغو شد. لذا این روندی بود که در درون آن مردم به صحنه آمدند و عرصه از مردم سیاه شد، عرصه‌ای که عریان بود و مردم فقط مورچه‌وار در این عرصه می‌آمدند و می‌رفتند. سروکارشان در بازاری، مسجدی و قهوه‌خانه‌ای بود، اما عرصه سیاه شد. عرصه که سیاه شود دیگر نمی‌شود کاری‌اش کرد. عرصه سیاه شد و نقطه‌چینش زده شد، جنبش سازماندهی پیدا کرد، مطالبه‌ای در درشکه‌ی سازماندهی سوار شد و به جلو آمد و نهایتاً ذهن و روان جامعه‌ی ایران که کاملاً قشر بسته بود و همه تصور می‌کردند که مجموعه حاکم را نمی‌شود هیچ‌کاری کرد به این رسیدند که نه می‌شود کاری کرد. این «می‌شود کاری کرد» بشارت دوران به جامعه‌ی ایران بود.

حفره‌ی پر ناشدنی؛ شکاف دولت-ملت

وجه بعدی حفره‌ی پرناشدنی دوره بود. یعنی یک شکاف عمیقی بین دولت و ملت شکل گرفت. مستنداتی که از وزارت خارجه‌ی انگلیس بعداً بیرون آمد (هر ۳۰ سال یک بار مستنداتشان را بیرون می‌دهند)، پیش‌بینی شده بود که در ایران بعد از اتفاق تنباکو شکاف عمیقی بین مردم و دولت به‌وجود آمده که شکافی پرناشدنی است. این را هم فورریه به عنوان یک عنصر غیرسیاسی فرانسوی تصریح می‌کند و هم انگلیسی‌های سیاسی تصریح می‌کنند، هم روس‌ها تصریح می‌کنند و هم جلوتر خواهیم دید که ایرانیان صاحب‌فکر خارج از کشور یک تحلیل مستند و مکتوب دارند که حاوی نکات استراتژیک جدی است که جلوتر خدمتتان توضیح می‌دهیم. همه تاکید

می‌کنند که حفره پر ناشدنی است. یک مکتوب هم سید جمال بعد از واقعه دارد که خطاب به علمای ایران می‌نویسد که دستاوردها را تحلیل می‌کند. یکی از دستاوردهایی که مورد تحلیل قرار می‌گیرد این است، می‌گوید بعد از تنباکو اتفاق مهمی افتاد، شما بینی استبداد را شکستید و پوزهی استبداد را به خاک مالیدید. این بینی شکستن و این پوزه به خاک مالیده شدن نشانگر این است که استبداد ایران، استبداد فرتوتی شده است. شکافی به استبداد فرتوت افتاده که شما می‌توانید روی این شکاف کار کنید. سید خیلی دید استراتژیکی داشته است، این دره و گپ را دیده و گفته بروید روی این فعال شوید.

زمینه‌سازی تاریخی

دستاورد استراتژیک آخر جنبش تنباکو این بود که خودش یک حرکت تمام‌عیار نبود. قبلاً خدمتتان عرض شد که استراتژی‌اش نقطه‌ای بود و می‌گفت این قرارداد باید لغو شود. وقتی هم که قرارداد لغو شد، مثل کارخانه‌ی شیر که اگر رفته باشید [دیده‌اید]، شیر را می‌برند در جوش ۱۰۰ درجه و یک لحظه می‌برندش زیر صفر تا میکروب‌ها کشته شود. اتفاقی که در تنباکو افتاد این بود که پتانسیل بی‌مهابایی آزاد شد و آخرش رهبری در کارخانه‌ی شیر پاستوریزه بردش و انداختش در دمای زیر صفر و بنا نبود ادامه پیدا کند. نه تاجر می‌خواستند ادامه پیدا کند و نه روحانیت داخل ایران و نه رهبری میرزا، هیچ کس انتظار و تمایل نداشت که حرکت ادامه پیدا کند. اما این حرکت زمینه‌ساز حرکت بعدی شد. جلوتر خواهیم دید، همچنان که جنبش ۳۹-۴۲ جنبش کاملی نبود و نقایص تاریخی خاص خودش را داشت اما منجر به اتفاقات دهه‌ی ۴۰-۵۰ و بعد انقلاب شد، تنباکو هم منجر به زمینه‌سازی برای مشروطه شد. بعضی از حرکت‌های تاریخی خودشان الگوی تمام‌عیاری نیستند اما زمینه می‌سازند، بوم‌گلتن می‌اندازند و برای اتفاق بعدی زمین چمن می‌کنند. می‌شود گفت که تنباکو در حد ظرفیت‌های تاریخی

خودش زمینه‌ساز جنبش مشروطه شد.

دستاوردهای اجتماعی

فهرست دستاوردهای اجتماعی کمتر و مختصرتر از فهرست دستاوردهای استراتژیک است.

شکستن بغض

دستاورد اجتماعی این است که بالاخره آن بغض شکسته شد. یک ابر غیر باروری به لحاظ تاریخی در ایران همیشه بغض وجود داشته است. بالاخره جرقه‌ای می‌خورد و آن ابر می‌بارد. بغض شکسته می‌شود. شکستن بغض در ادبیات شب‌نامه‌ای، در دیالوگ زنان با کامران‌میرزا در میدان ارگ، در حلقه‌ی مسلحی که گرد فال‌اسیری و تا حدودی گرد آقانجفی در اصفهان زده شد؛ اینها همه نشان‌دهنده و جلوه‌ها و نمادهایی از شکسته شدن بغض است. بالاخره این بغض ترکید که خیلی مهم بود.

میدانی برای فرودستان

وجه دیگر میدانی است که برای فرودستان به وجود آمد. در جاهایی زارعین خرده‌پا به جنبش پیوستند، اقشار محروم و فرودست شهری به جنبش پیوستند. میدانی شد برای بروز و ظهور فرودستانی که اساساً جایگاهی در میدان تحت سیطره‌ی استبداد مطلقه‌ی قاجارها نداشتند.

شکستن مفهوم؛ منفعت صنفی

وجه بعدی شکستن یک مفهوم در ایران بود. برای اول بار منفعت صنفی به ادبیات سیاسی-اجتماعی ایران وارد شد. قبل از آن کمتر این اتفاق را داریم که منفعت یک صنف به خطر بیفتد، به خطر افتادن منفعت را تئوریزه کند، رویش ایده سوار کند، نیروهای اجتماعی غیرسیاسی را به عرصه بکشد و سیاسی کند، به منفعت صنفی‌اش دوز و بار و وزن مخصوص اجتماعی بدهد و روی آن جنبشی سوار شود. این منفعت صنفی اتفاق مهمی است که

در ایران برای اول بار افتاد. همچنان که در عرصه‌ی استراتژیک مفهوم ملت و جمهور برای اول بار شکفت و از زبان مستبدترین فرد ایران که ناصرالدین‌شاه بود، بیان شد اینجا مفهومی شکفت که می‌شود گفت شکوفاتر از مفهوم ملت بود. یعنی کاملاً غنچه‌ها باز شد و برای اول بار در ایران روی منفعتِ صنفی یک حرکت اجتماعی-سیاسی گسترده سوار شد.

تجميع ظرفیت‌ها

وجه بعدی تجميع ظرفیت‌هاست. قبلاً دیدید و الان هم اشاره کردیم که تجار به لحاظ ذکاوت و شم اقتصادی که داشتند، زودتر از همه مساله را گرفتند. به شاه متوسل شدند جواب نداد، امین‌الضرب وساطت کرد، جواب نداد. ملک‌التجار وساطت کرد، جواب نداد. از حاکمیت جواب نگرفتند، خواستند جواب را از روحانیت بگیرند. روحانیت را به صحنه آوردند، مجموع این‌ها مردم را به صحنه آوردند. تجميع ظرفیتی برای اول بار صورت گرفت. قبل از آن روحانیت به عنوان قطب فکری-مذهبی و تجار به عنوان قطب صنفی مستقلاً توان جنبش و به صحنه درآوردن مردم را نداشتند. ظرفیتی از پتانسیل مردم، از ظرفیت و برد فتوای روحانیت و از ذکاوت و سازوکار تشکیلاتی تجار تجميع شد. تجميع ظرفیت اتفاق مهمی بود که می‌شود دستاورد اجتماعی تنباکو تلقی‌اش کرد.

ظهور عملی نهاد مرجع

وجه بعدی این است که برای اول بار در ایران یک نهاد مرجع غیرحاکمیتی ظهور عملی پیدا کرد. تا قبل از آن، روحانیت نهاد مرجع فکری سستی بود. مرجع تشیع بود، مرجع صدور حکم و فتوای شرعی بود. ولی اینجا یک نهاد مرجعی در صحنه‌ی اجتماعی ایران به وجود می‌آید که در جای خودش مثبت است. یعنی بالاخره یک موازنه‌ی قوایی در مقابل استبدادی که حاضر نبود هیچ چیزی را در عرصه‌ی حقوقی به مردم عطا کند، [ایجاد شد]. ظهور عملی نهاد مرجع در جای خودش اتفاق مثبتی بود. اگر

بخواییم با نگاه امروزی بررسی کنیم، شاید تصریح شود که ای‌کاش این نهاد هیچ وقت شکل نمی‌گرفت ولی با نگاه تاریخی اگر نگاه کنیم، اتفاق مثبتی بود.

کارسازی نهادهای عرصه‌ی عمومی

وجه بعدی به لحاظ اجتماعی این بود که نهادهای عرصه‌ی عمومی ایران سازوکار جدی پیدا کردند. مسجد، قهوه‌خانه، میدان، راسته‌ی بازار، طاق ضربی زیرگذر و... در حرکت تنباکو محل تجمع شدند. جنبش تنباکو نهاد تشکیلاتی نداشت ولی از عرصه‌ی عمومی حداکثر استفاده‌ی تشکیلاتی به عمل آمد. این حداکثر استفاده‌ی تشکیلاتی را هم روحانیت رهبری‌کننده کرد و هم طبقه استارتر و آغازگر که تاجر بودند. یعنی از بضاعت‌های موجود عرصه‌ی عمومی حداکثر استفاده تشکیلاتی صورت گرفت.

دستاوردهای سیاسی

سیاسی‌شدن‌ها و گسترش عرصه‌ی سیاست

روند سیاسی‌شدن‌ها را ما شاهد و ناظر هستیم. یک صنف سیاسی شد، یک صنف مذهبی سیاسی شد و مردم هم سیاسی شدند. یعنی تا قبل از این، عرصه‌ی سیاست در ایران صرفاً مختص نخبگان بود؛ شازده‌ها و سفرا و پیرامون حاکمیت و قدرت. یک صنف سیاسی شد، زیرطبقه‌ی صنف که خرده‌فروش‌ها بودند سیاسی شدند و کار سیاسی و تشکیلاتی کردند. روحانیت سیاسی شد، مردم هم برای اول بار یک میدان بازی سیاسی پیدا کردند. سیاسی‌شدن‌ها و گسترش عرصه‌ی سیاست به لحاظ سیاسی اتفاق مهمی بود که برای اولین بار اتفاق افتاد.

رخ‌نمونی عنصر اصطکاک

وجه بعدی این بود که عنصر لمس و اصطکاک برای اول بار به وسط آمد. قبلاً اشاره شد که آنچه درباره‌ی استبداد مطلقه در ایران گفته می‌شد،

بیشتر محصول پردازش‌های روشنفکران و منورالفکران دوره به‌خصوص سید جمال بود که با کینه‌ای که نسبت به عنصر استبداد مطلقه داشت، این پردازش تحلیلی را عمیق‌تر می‌کرد؛ استبداد این است، ساختار و ابعادش این است و جان جامعه را می‌گیرد. سید در ادبیاتش تصریح می‌کند که استبداد مطلقه‌ی ناصری رَمَق و جان ملت ایران را گرفته است. اما این‌ها همه تحلیل‌های از جنس ذهن بود. درست است که با عین هم ارتباط داشت، اما وقتی مردم لمس کردند، [شناخت صورت گرفت]. پروسه‌ی لمس و اصطکاک خیلی مهم است، بدون لمس و اصطکاک نمی‌شود به شناخت عینی نائل آمد. در بحث شناخت هم این هست، مجموعه‌ی دانشمندان فیزیک و فلسفه‌ای که صرفاً خواستند از کانال ذهن جهان را تبیین کنند کمتر موفق بودند، اما آن‌هایی که تا حد امکان پروسه‌های لمس و اصطکاک را در آزمایشگاه علمی یا سیاسی و اجتماعی طی کردند، تبیین جهانشان بسیار واقعی‌تر از تبیین جهان فلاسفه و اندیشمندانی است که در پروسه‌ی زندگی خصوصی و اجتماعی هیچ لمس و اصطکاکی را طی نکردند. بالاخره پوست باید ضخیم بشود، باید چروک شود، باید ترک بخورد و رگ و ریشه داخل خودش پیدا کند. در ایران می‌گویند روحانیت نورانی است، نورانی بودنش به خاطر این است که در پروسه‌ی تولید مشارکت نداشته است، پروسه‌ی لمس و اصطکاک را طی نکرده، این است که دستش سفید می‌ماند. بالاخره دست نیروهای کارگر اجتماعی که روشنفکران مسئول هم بخشی از آن‌ها بودند و می‌توانند باشند، پروسه‌ی لمس و اصطکاک را طی می‌کند و شناختی که تحصیل می‌شود، شناخت واقعی‌تری است. شناخت از استبداد، شناخت از روحانیت، شناخت از حاکمیت قاجار، شناخت از طبقه‌ی آغازگر که صنف تجار توتون و تنباکو بودند، در پروسه اصطکاک رخ نمونی پیدا کرد. اگر پروسه‌ی لمس و اصطکاک نبود، همه به انتشار اطلاعاتیه بسنده می‌کردند، خصلتی که روشنفکران الان هم دارند. فکر می‌کنند با ادبیات زیراکسی جهان

کن فیکون می شود. این ویژگی در روحانیت هم هست که بیانیه بدهد؛ تکلیف است این چنین کنید و تکلیف است آن چنان کنید. صرفاً با تکلیف‌خوانی و حرکت بروکراتیک و شب‌نامه و روزنامه صادر کردن که اتفاقی نمی افتد. نمی‌گوییم لازم نیست اما کافی هم نیست. [در جنبش تنباکو] میدان و گذری باز شد، مسجدی پر شد، راسته‌بازاری از مردم سیاه شد و... پروسه‌ی لمس و اصطکاک دستاورد سیاسی دوره بود.

سیاسی‌شدن عامل اقتصاد و عنصر صنفی

وجه بعدی این است که تقریباً برای اول بار در تاریخ نزدیک‌دست ایران، عامل اقتصاد تبدیل به یک عنصر سیاسی می‌شود. عامل جنبش، عامل اقتصادی بود. اتفاقی در یکی از حوزه‌های اقتصاد رخ داد. در یکی از زیربخش‌های زراعت و صادرات مبتنی بر آن، اتفاقی افتاد که آن اتفاق تبدیل به یک حرکت سیاسی شد. در ایران این کمتر سابقه داشت. سیاسی‌شدن عنصر اقتصادی و مکمل آن عنصر صنفی که پیشتر توضیح داده شد و الان فرصت نیست بیشتر روی آن مانور دهیم.

بحران‌دار شدن ساختار سیاسی

وجه دیگر این که ساختار سیاسی بحران پیدا کرد، قبل از آن تا به حال بحرانی این‌چنینی پیدا نکرده بود. تحلیل‌گرهای اجتماعی دوران ناصرالدین‌شاه را دوران ثبات در ایران تلقی می‌کنند. یک حاکمیت ۵۰ ساله که مورد تعرض هم قرار نمی‌گیرد. اما در تنباکو این ساختار سیاسی پوسیده‌ی کپک‌زده‌ی کرم‌گذاشته بحران‌دار می‌شود و ترک‌هایش باز می‌شود. بحران را امین‌السلطان درک می‌کند، امین‌الدوله که یک تیپ نسبتاً فکری است، درک می‌کند. بعد از واقعه‌ی تنباکو یک دیالوگ بین امین‌الدوله و ناصرالدین‌شاه وجود دارد که خیلی تاریخی است. امین‌الدوله شاه را خطاب قرار نمی‌دهد ولی مخاطب غیرمستقیمش شخص شاه است. می‌گوید حاکمیت کاری کرد که هیچ منفذ و روزنه‌ای برای مردم باقی نماند. تحلیل

کيفی و تاريخی‌ای دارد، می‌گوید چون منفذی باقی نماند، مردم به روحانیت متوسل شدند. غیرمستقیم خطاب به شاه می‌گوید که تو روحانیت را تبدیل به یک مرجع سیاسی در ایران کردی؛ درک بالایی داشته است. پیگیری دیالوگ‌های درونی که حالا جز مکتوبات و مستندات هم هست، خاطره‌ها، به‌خصوص دست‌نوشته‌های فورریه و وزیر مختار وقت انگلیس در ایران، نشان می‌دهد که در ساختار سیاسی بحران به‌وجود آمده است. اشاره کردم که فورریه در خاطراتش می‌آورد این ناصرالدین‌شاهی که همیشه شاداب بود و بخشی از وقتش در حرم بود و بخشی را قدم می‌زد و بخشی هم عیش و نوش و خوردن بود و اوقاتش را این‌طور پر می‌کرد، در بحران تنباکو همیشه افسرده بود. می‌رفت در صاحبقرانیه که آن موقع یک کاخ خالی بود. بحران ناصرالدین‌شاه را خیلی خوب نشان می‌دهد؛ یک جا آرام نمی‌گرفته، می‌رفت سوار درشکه می‌شد و از این قصر به آن قصر، از این جا به آن جا، از ییلاق به قشلاق و آرام و قراری نداشت. مردی که تا آن زمان ۵۰ سال را در ایران بی‌بحران [طی] کرده بود، هر وقت هم بحرانی پیدا می‌شد مثلاً برخوردی که با امیرکبیر کرد، با تصمیم خونین مساله را حل می‌کرد.

پس راندن استبداد-استعمار

نهایتاً پس‌راند استبداد است که قبلاً کامل توضیح داده شد و تکرار مکررات نشود.

دستاوردهای تشکیلاتی

اعلام ظرفیت سازمانی

اما دستاوردهای تشکیلاتی؛ مردم برای اول بار در ایران ظرفیت تشکیلاتی‌شان را اعلام می‌کنند. در همه دوران‌هایی که فکر می‌شود ظرفیت تشکیلاتی وجود ندارد، ظرفیت تشکیلاتی نهفته وجود دارد. عنصری وجود ندارد که آن ظرفیت را تشخیص بدهد و بسیجش کند. الان به نظر می‌رسد

که جامعه ایران جامعه‌ی غیرتشکیلاتی است، این در نگاه اول درست است. اما وقتی مثلاً پدیده گلدکوئست را ببینید، وقتی پدیده تشکیلات مخفی نسل نو را در خانه‌ها و مجموعه‌ها و کوه و تالارها نگاه کنید، می‌بینید که ظرفیت تشکیلاتی جدی وجود دارد. چندوقت پیش در کوه چند تا اتوبوس ایستاده بود که از کرج و شهریار و حصارک بودند، وقتی می‌رفتی بالاتر جمعیت انبوهی بود که گلدکوئستی‌ها بودند. مثل دوران انقلاب که کُپه کُپه روی کوه تشکیل می‌شد، کپه تشکیل شده بود و سرتیم‌ها روی اعضا فعال شده بودند و سرتیم بالاتر هم در ارتفاعی ایستاده بود و سازماندهی می‌کرد. کاملاً سازماندهی کار تشکیلاتی شده بود. در دوره‌ی قاجار هم که همه فکر می‌کردند ظرفیت تشکیلاتی وجود ندارد، به محض این‌که توپ تحول به داخل میدان ایران افتاد، ظرفیت‌های تشکیلاتی بروز و ظهور پیدا کرد. تاجرها، بنکدارها و زیرمجموعه‌ی آنها که خرده‌فروش‌ها بودند، خیلی سریع بازار را سازماندهی کردند. در ادبیات، متعجبانه برخورد شده که مکتوبات بازار و به‌خصوص مکتوبات روحانیت در حداقل زمان ممکن [پخش می‌شد]، پیام میرزا یک صبح تا ظهر در تمام ایران منتشر شد. الان عصر ارتباطات است و اینترنت و اس‌ام‌اس هست، آن موقع که این چیزها وجود نداشته ولی سازوکار تشکیلاتی عمل می‌کند. حتی سازوکار تشکیلاتی لمپن‌ها عمل می‌کند. لوطی‌ها جاهایی میدان‌دار می‌شوند و در رادیکالیزه کردن به سهم خودشان نقش ایفا می‌کنند. ظرفیت‌های تشکیلاتی اعلام موجودیت می‌کنند.

توده‌ی بی‌شکل قابل سازماندهی

وجه بعدی این است که برای اول‌بار اصطلاح جامعه‌شناسی توده‌ی آمورف و بی‌شکل در ایران مطرح می‌شود. توده‌ای می‌آید که ابتدا بی‌شکل و آمورف است اما قابل سازماندهی است. بخشی از این سازماندهی را روحانیت [اجرا] می‌کنند و بخشی را تجار؛ توده‌ی آمورف در ایران وسط می‌آید.

خودانگيختگي تشکيلاتي

وجه بعدي خودانگيختگي تشکيلاتي است يعني تشکيلات روحانيت، بازار، لوطي ها و زنان جلسه‌اي عمل مي‌کند. تشکيلات زنان جلسه‌اي به سهم خودش در مواجهه‌ي زنان با حاکميت و کامران‌ميرزا نقش ايفا مي‌کند.

ميدان عمل سازمان‌دستاوردهاي واقعاً موجود

وجه بعدي دستاوردهاي تشکيلاتي اين است که ميدان عمل براي سازمان‌هاي واقعاً موجود پيدا مي‌شود. دو سازمان واقعاً موجود، وجود داشتند که هيچ وقت بروز و ظهور سياسي نداشتند. يکي سازمان واقعاً موجود بازار بوده که گفتيم يک طبقه‌ي مطبق سه‌گانه بود؛ ملک‌التجار و بعد تجاري مثل امين‌الضرب و ذيل آنها تجار بزرگ و بنکدار و بعد هم خرده‌فروشان بازار عمل مي‌کنند. سازمان روحانيت، مرجع اعلم و مراجع محلي و بعد سازمان وعاظ عمل مي‌کنند. دو سازمان واقعاً موجود بودند که سريع خودشان را پيدا مي‌کنند و سريع با شرايط سازگاري مي‌کنند و ميدان عمل را به خودشان اختصاص مي‌دهند.

سرعت تشکيلاتي نهادهاي سراسري

وجه آخر هم سرعت تشکيلاتي نهادهاي سراسري است. يعني در شرايطي که در ايران تصور عمومي اين بوده که سازوکار تشکيلاتي وجود ندارد اما جنبش بسيار سريع عمل مي‌کند. بسيار سريع کار اطلاع‌رساني را انجام مي‌دهد و بسيار سريع تشکيلاتي مي‌شود. سرعت تحرک تشکيلاتي در جنبش تنباکو مي‌تواند محل پژوهش و تحقيق جدی باشد که از حوصله‌ي بحث ما خارج است.

کاستی‌ها و ناکامی‌ها

وجه آخر کاستی‌ها و ناکامی‌هاست. من سعی می‌کنم [سریع] بحث را جمع کنم.

فقدان نگرش جامع؛ بریدگی ربط جزء و کل

مهم‌ترین مشکل بریدگی رابط‌ی بین جزء و کل بود. یعنی رهبری این حرکت و نیروی آغازگر عنایتی به کل نداشتند. نیم‌قرن قبل از تنباکو اتفاقاتی در ایران افتاده است، قراردادهای مصادره‌گونه‌ای منعقد شده و اتفاقات مهمی افتاده است [اما] صرفاً نقطه‌ی تنباکو دیده شد. نمی‌توانیم به تجار حَرَجی وارد کنیم، به آن‌ها این انتقاد را می‌توانیم وارد کنیم که چرا به فروپاشی سایر بازارها حساسیت نشان ندادند و [فقط] روی فروپاشی بازار ملی و محلی خودشان حساس شدند ولی بازارهای دیگری هم در ایران از قبل فروپاشیده بود. بازار دید کلان نداشت، عمل کلان هم نداشت. روی یک نقطه ایستاد و آن نقطه هم که حل شد، رفت؛ روحانیت هم به همین ترتیب. مجموعه نیروهای پیش‌برنده، اعم از رهبری و نیروی استارتر و آغازگر نگرش جامعی نداشتند ولی این نگرش جامع را آموزگارهای حرکت داشتند؛ سید داشت، منورالفکرهای بیرون از ایران هم داشتند.

قناعت تاریخی

رها کردن نیروی متراکم

وجه بعدی، قناعت تاریخی بود. یعنی همین که قرارداد لغو شد، مثال همان شیر پاستوریزه است که رهبری از جوش ۱۰۰ درجه‌ی به زیر صفر رساندش، آنجا میکروب کشته می‌شود، اینجا پتانسیل از بین می‌رود. آخرین بیانی‌ی میرزای شیرازی خیلی تاریخی است؛ در پاراگراف آخرش عنوان

می‌کند ائمه‌ی جماعات که در این دوروزه به مسجد نرفته‌اند - دو روز قبل از لغو قرارداد به‌طور کامل - فوراً به همه اطلاع دهند و به منبر روند و برای «وجود مسعود اعلیٰ حضرت همایونی اجدالله جیش هو و جدالله عیش هو» دعا کنند. یعنی جنبش جوشان، این‌طور دَمان می‌شود! قناعت تاریخی [یعنی] قرارداد لغو شد، خوب لغو شد [تمام]! در مرحله‌ی بعد از قرارداد، خیلی ظرفیت سرنگونی وجود نداشت، جلوتر رفتن هم خیلی ظرفیتش وجود نداشت، اما حداقل رهبری می‌توانست نیرو فشار این پتانسیل را ببرد روی مساله‌ی غرامت؛ یعنی با آن برد اجتماعی که وقتی در آستانه‌ی تبعید آشتیانی بروز و ظهور پیدا کرد و اصلاً شاه از تبعید صرف‌نظر کرد و کامران‌میرزا آمد به زن‌ها اعلام کرد تبعیدی در کار نیست و بعد از شکل گرفتن شایعه‌ی حکم جهاد، می‌شد غرامت منتفی شود. خیلی مهم بود در تبریز حول میرزا جوادآقا تبریزی یک حلقه مسلح ۲۰ هزار نفری تشکیل می‌شود. نماینده‌ی ناصرالدین‌شاه که برای مذاکره با تمهیدات و لطایف الحیلی به شهر می‌رود، این‌قدر فضا سنگین بوده که وقتی می‌رود پیش میرزا جوادآقا تبریزی مذاکره کند، سلام و علیک و خلعت را تحویل می‌دهد و بیرون می‌آید. اصلاً فضا برای مذاکره و این‌که دست از خواسته‌هایتان بردارید وجود نداشته است. با این رادیکالیسم آخر سر چه معامله‌ای می‌شود؟ روحانیونی که می‌توانند بازهم مروج باشند بروند دم مسجد دعا کنند برای وجود اقدس همایونی! این یعنی پتانسیل دیگر به صندوق‌خانه برود. اول انقلاب ۵۷ هم یک تلقی بود، یک تلقی خیلی بروکراتیک؛ آقا انقلاب شد حالا همه بروند در ادارات. این [انقلاب] محصول یک حرکت تاریخی بوده است، خونی بوده، چیتگری بوده، اعدامی بوده، شکنجه‌ای بوده، حسینه‌ای بوده، دم گرم شریعتی بوده و حتی خود خمینی ضدظلمی بوده، یک اتفاقاتی افتاده و یک پتانسیلی ایجاد شده، حالا بیایی بگویی حاکمیت قبلی سرنگون شد، همه بروند کار اداری‌شان را بکنند؛ همه بروند کرکره‌ها را باز کنند. این اتفاق ۸۰-۷۰ سال

قبل از انقلاب ایران در تنباکو هم رخ داد، رهبری با پتانسیل این کار را کرد.

بی‌اعتنایی به ضمانت عدم تکرار

لذا آن نیروی متراکم یک دفعه رها شد. نیروی متراکمی که می‌توانست بخشی از تضمین‌ها را در ایران برقرار کند. مثلاً چه ضمانتی هست که چنین قراردادی دوباره تکرار نشود؟ رهبری و حتی نیروی آغازگر می‌توانستند سازوکاری برای نیروی اجتماعی مردمی تمهید کنند که از این به بعد امکان قرارداد مجدد منتفی شود. ولی دیدیم ۷-۸ سال بعد از تنباکو، «قرارداد دارسی» در ایران بسته شد. کل نفت را آمدند گرفتند ۱۶ سینت و ۵۰ سال ۱۶ سینت می‌دادند. این اتفاق تکرار شد که اِشل^۱ آن از تنباکو خیلی بزرگتر بود. نمی‌شود گفت تنباکو یک سرمایه‌ی ملی بود، بخشی از بازار و نیروی کار را در بر می‌گرفت ولی نفت با کل اقتصاد ایران پیوند خورد.***

جمع‌بندی ناظران، فقدان جمع‌بندی حاضران

وجه بعدی که خیلی مهم است، این است که ناظران جنبش تنباکو جمع‌بندی داشتند اما حاضران جمع‌بندی نداشتند. حاضران چه کسانی بودند؟ روحانیت و بازار؛ جمع‌بندی ثبت و نوشته‌شده‌ای [از این دو] وجود ندارد. اما ناظران جمع‌بندی داشتند و به نظرم هم جمع‌بندی‌ها مهم بود. یک جمع‌بندی را سیدجمال دارد که به نظرم کیفی است. قبلاً هم عنوان شد که سیدجمال توان درک بسیار جدی‌ای دارد، زود مساله را درک می‌کند و زود جمع‌بندی می‌کند؛ چه مساله‌ی فکری باشد و چه سیاسی و اجتماعی. وقتی تنباکو را مشاهده کرد - دور از ایران بود- نامه‌ای نوشت به علمای ایران، خطابش صرفاً میرزا نیست و چندتا نکته‌ی کیفی و سرپل استراتژیک را توضیح می‌دهد. خطاب به علما می‌گوید بدانید که یک موازنه‌ای بین حکومت و علما برقرار شده است، یعنی دیگر حکومت، حکومت تُرکتازی

نیست. یک نیرو در مقابلش قرار گرفته است، شما از نیرو شدن خودتان حداکثر استفاده را بکنید. می‌گویند [الان] قطعی شده‌اید. وجه دیگر هشدار می‌دهد که به دورخیز استبداد برای سرکوب مجدد هشیار باشید. وجه بعدی خیلی مهم است؛ روی این دست می‌گذارد که این حاکمیت قاجار نه با ادبیات امروزی، بلکه با ادبیات خودش هم کلمه‌ی توسعه را به کار می‌برد. حاکمیت توسعه‌ای نیست. خیلی حرف کلیدی است [آن هم] در آن موقع؛ می‌گویند این حاکمیت، حاکمیت توسعه‌ای نیست و منافع ملی اقتصادی ایران را تعقیب نمی‌کند، با این تعیین تکلیف بکنید و نگذارید قدرت مانور مجددی پیدا کند. یک نکته‌ی دیگر هم هست که طرح شعار سرنگونی می‌دهد. حالا در جمع‌بندی می‌گوییم که ظرفیت سرنگونی قاجارها در آن دوران وجود نداشته است. ولی می‌گویند استبداد را ترک دادید، بینی‌اش را به خاک مالیدید و خون‌دماغش کردید و می‌توانید برش دارید. پشت سرش توضیح می‌دهد. در آن دوره این خیلی مهم است، تاکید می‌کند و می‌گویند که من نمی‌گویم با سازوکار نظامی ناصرالدین‌شاه را بردارید، با همین توان توده‌ای عمل کنید. یعنی در حقیقت از طریق مشی نسبتاً مسالمت‌آمیز با جان‌مایه‌ی توده‌ای؛ صحنه‌ی جامعه که سیاه شده، با همین صحنه‌ی سیاه، آرام آرام استبداد را به ته ببرید، گل‌ویش را بفشیرید و با او تعیین تکلیف کنید. آخر جمع‌بندی را این‌طور تمام می‌کند، می‌گویند ضربه را زدید، فرصت را فرار نکنید. این خیلی مهم است، در حالی که رهبری و آغازگر این کار را کرد، ضربه را زد و بعد گفت آقایان خسته نباشید، همه بروند سرکار خودشان! همه‌ی ظرفیت‌ها را ولو کنید در شرایط، از ایوان تاریخ پایین بریزید و هرکس برود سر کار خودش و تاجار هم دوباره به منافع صنفی خودشان برسند. عملاً این اتفاق افتاد.

وقتی می‌گویم ناظران جمع‌بندی دارند، [یعنی] فوریه با این که پزشک است و عنصر سیاسی نیست جمع‌بندی دارد. انگلیسی‌ها جمع‌بندی دارند،

روس‌ها جمع‌بندی دارند، حتی خود ناصرالدین‌شاه جمع‌بندی دارد که دفعه‌ی دیگر اشاره می‌کنیم. حرکت را یک مقاومت مدنی بدون آنتاگونیسم تلقی می‌کند. با ادبیات خودش می‌گوید این یک شورش خفیه بود. ناصرالدین‌شاه هم جمع‌بندی دارد اما رهبری و عمل‌کنندگان جمع‌بندی ندارند. یک سند هم مال ایرانیان خارج از کشور است، سندی کیفی است. آن‌ها هم جمع‌بندی می‌کنند و در جمع‌بندی‌ها به چند عنصر کیفی اشاره می‌کنند، جامعه‌ی ایران جلو آمده، با به صحنه آمدن روحانیت صاحب یک قطب و مرجعیت سیاسی شده، تجار دارای ذکاوت تاریخی بودند و مردم توان تشکیلاتی دارند. تحلیل خیلی شسته‌رفته‌ای را ایرانیان خارج از کشور خطاب به علما و فعالان داخل عرضه می‌کنند. ناظران جمع‌بندی دارند، حاضران و عمل‌کنندگان فاقد جمع‌بندی هستند.

رها شدن یک تجربه‌ی موفق صنفی

آخراً امر هم این است که یک تجربه‌ی موفق صنفی رها می‌شود. ما چند تا موج صنفی در ایران داریم. یکی همین تنباکو است که صنف می‌آید و روی منافع صنفی‌اش سازوکار سیاسی می‌سازد. یکی دو دهه بعد، اسلامی‌ها می‌آیند کار صنفی می‌کنند. دوره‌ی بعد، پس از مشروطه است، دوران بعدی هم دوره‌ی ملی‌شدن صنعت نفت و دهه‌ی ۲۰ است. اما چون این تجربه‌ی اول جمع‌بندی نشد، شکل و نهاد و نقب پیدا نکرد، [مدام] تجربه‌ها تکرار می‌شود، سرکوب می‌شود، تکرار می‌شود، سرکوب می‌شود. تا جایی که الان راننده اتوبوس در نوع خودش دارد تجربه‌ی تاجر و بنکدار تنباکو را تکرار می‌کند، معلم هم همین را تکرار می‌کند، استاد دانشگاه هم که استقلال مدیریتی می‌خواهد، همین را تکرار می‌کند. این تجربه‌های صنفی دانه‌ی تسبیح نشد تا در یک نخ برود و جمع‌بندی بشود. آن تجربه‌ی اول خیلی مهم بود که جمع‌بندی بشود. چطور شد که یک‌باره یک جماعت حداقل همه‌ی

تجار که درک نکردند؛ امین‌الضرب و ملک‌التجار سریع گرفتند، در بوشهر یک تاجر محتوای قرارداد را سریع گرفت، ۵-۴ نفر سریع گرفتند. ایده‌شان را منتشر کردند، روحانیت را کشیدند، مردم را کشیدند و نهایتاً یک جنبش اجتماعی راه انداختند. ولی تجربه‌ی موفق صنفی نه توسط صنف آغازگر جمع‌بندی شد و نه توسط دیگران، رها شد و رفت.

پرسش و پاسخ

* یک محور از حرف‌هایتان این بود که روحانیت آموزش دید اما آموزش نداد. به ذهن من می‌رسد که برای آموزش دادن یک بینش لازم است و یک روش. آیا اصولاً نگاهی که روحانیت به مردم دارد و نحوه‌ی نگرش مرجع-مقلدی، با آموزش متدیک می‌تواند هم‌خوان باشد؟ تاکید من بر روی نوع نگاه مرجع-مقلدی و عوام‌الناسی است. این که جرقه‌هایی زده شده، نمی‌تواند جوابگو باشد.

نکته‌ای که شما می‌گویید درست است. یعنی در نوع تلقی و انگاره‌ها و متد برخورد مهم است که اصلاً اعتقاد به رابطه‌ی آموزشی داشته باشی یا نه! همان‌طور که گفتید نوع نگاه روحانیت به‌خصوص در آن دوره سالان بالاخره هم تجربه بیش از ۱۰۰ سال به آن منتقل شده و هم برخی چیزها بر آنها تحمیل شده و برخی‌ها هم مثل همه نیروها آموزش گرفته است. آموزشی نبوده ولی می‌بینیم چند سال بعد که مشروطه به وجود می‌آید، روحانیونی هم هستند که با مردم رابطه‌ی آموزشی برقرار می‌کنند. مثلاً «آخوند خراسانی» عنصر آموزشی دارد، «نائینی» عنصر آموزشی دارد و می‌آید روی الگوی حکومتی و عناصر جمهوریت کار می‌کند، حقوق ملت را مطرح می‌کند. آنها هم برخاسته از ساخت حوزوی بودند ولی در مشروطه بخشی از روحانیون این ظرفیت را دارند که کار آموزشی بکنند و بخشی از آموزش‌هایی هم که می‌دهند از بخشی از آموزش‌های روشنفکرها و منورالفکرهای دوره کیفی‌تر است و این مهم است. یعنی آخوند خراسانی هم از دل همان حوزه‌ای درآمده که میرزا درآمده، نائینی هم به همین ترتیب. اینجا باید این دقت را داشت که در تباکو رابطه‌ی آموزشی برقرار نشد ولی در مشروطه این رابطه‌ی آموزشی برقرار شد. در نهضت ملی جاهایی رابطه‌ی «کاشانی» با مردم رابطه‌ی آموزشی شد. در ۳۰ تیر نقش کاشانی نقش آموزشی بود.

آموزش داد که استبداد را می‌توان عقب راند و حرکت در حال از دست رفتن را می‌توان دوباره احیا کرد.

نمونه‌های روز هم هست. مثلاً آقای منتظری هم یک عنصر سنتی حوزه است؛ درس حوزوی خوانده، پیرامون دارد، وجوهات می‌گیرد، شهریه می‌دهد، درس دارد و... اما بالاخره عنصر آموزشی هم در ایشان بوده، حرکتی که سال ۶۷-۶۸ کرد، در نوع خودش حرکت آموزشی بود. آموزش مواجهه با حاکمیت شکل گرفته را داد و نفر تربیت شده هم دارد. همین آقایانی که به عنوان روحانیون نواندیش مطرح هستند مثل آقای «کدیور»، «قابل»، «ایازی»، «متقی»، «کاملان» و... اینها همه در حوزه‌ی آموزشی آقای منتظری بودند که یک فکر اجتماعی نسبی و یک میل به تفقه جدید دارند. یا تبیی مثل «آقای باقی»، طلبه‌ای بوده و آنجا درس خوانده‌است. روحانیون به رغم این که نگاه از بالا دارند، تکلیفی به مسایل نگاه می‌کنند، بکن نکن می‌کنند و مبصرگونه با توده‌ها برخورد می‌کنند؛ بخشی توانسته‌اند رابطه‌ی آموزشی برقرار کنند و کادرسازی هم توانسته‌اند بکنند. کادرسازی که الزاماً کادرسازی روشنفکری و کلاسیک نیست. یک آخوند هم می‌تواند کادرسازی بکند. کما این که جلوتر که برویم، می‌بینیم. مثلاً آقای خمینی هم در حد خودش کادرهایی ساخته است. کادرسازی نه به این مفهوم که قرنطینه‌ای باشد، خانه تیمی‌ای و ۱۲ ساعت مطالعه‌ای باشد. ولی این‌ها در همین درس سطح و خارج خودشان، درس کلام و اصول خودشان، روشی که به نظرشان می‌رسیده و محتوا و اسلوب را انتقال داده‌اند. مثلاً فرض کن یک آقای منتظری‌ای از این پروسه بیرون آمده که از پیرامون آن هم یک آقای کدیوری بیرون آمده است. این‌ها را باید نگاه کرد.

* ضمناً این دید عوام کل انعام در روحانیت هنوز هم به قوت باقی است و نمی‌تواند آموزشی باشد.

آن روحانیتی که شما می‌فرمایید بالاخره همان‌طور ما که مکلا و غیر ملبسیم (از نظر انسان نگاه کنید نه از منظر طبقه و صنف) امکانی برای تحول داریم، آنها هم برای تحول امکان دارند. مهم این است که چقدر توانسته یا خواسته باشند از این امکان استفاده‌ی اجتماعی برای رشد و ارتقای خودشان کنند. من تصور می‌کنم بخشی از الزامات دوران جدید به روحانیت تحمیل شد و بخشی هم ضمن اجرا (الان ۳۰ سال است دارند کار اجرایی می‌کنند) [آموخته شد]. الان با بخشی از کارشناسان نمی‌توانند آن رابطه را برقرار کنند چون به آنها نیاز دارند. با یک کارشناس پولی و مالی که این توان را دارد که مثلاً راه‌حل کنترل امواج تورمی را بدهد یا حجم پول را تعیین کند، خیلی نمی‌توانند [رابطه‌ی عوام کل‌انعام داشته باشند]. ممکن است پس ذهن خودشان رابطه‌ی مسلط و تحت سلطه داشته باشند، ولی الزامات دوره‌ی جدید یک مقدار شرایط را به آنها تحمیل کرده‌است. بعضی‌ها هم در سیر خودشان به رابطه‌ی برابر رسیده‌اند. بخشی این توان را داشته‌اند که دیدگاه‌های خودشان را ارتقا بدهند و روش‌های خودشان را تصحیح کند. همان‌طور که با روشنفکرها نمی‌توان به عنوان یک کل تمام‌عیار برخورد کرد و می‌شود آن‌ها را آنالیز کرد، در صنوف مختلف هم همین است. بخشی از روشنفکرها هم هستند که نه تنها مردم بلکه خدا را هم بنده نیستند و کاملاً خودشان را مستغنی می‌بینند، مثل بخشی از روحانیت. یک مکانیکی هست که هیچ چیز به شاگردش منتقل نمی‌کند و شاگرد هم حرف بزند قلم و چکش برایش ول می‌دهد، یکی هم هست که ضمن کار می‌رود آموزش نرم‌افزار هم می‌بیند و مثلاً می‌تواند اسکانیاهای جدید را هم که ساختش کامپیوتری است، تعمیر کند. این در همه جا و در هر صنف و قشر و طبقه‌ای هست. بخشی آموزشی هستند و هم می‌توانند آموزش دهند و هم می‌توانند آموزش بگیرند. روحانیت را هم باید این‌طور دید. فرض کنید [به‌طور] شکلی هم که شده، کامپیوتر به حوزه رفته‌است. الان شما نگاه کنید همه

تفسیرها سی‌دی شده‌است و بخشی از این طلبه‌های جوان به نرم‌افزار روی آورده‌اند. یک اتفاقات زیرین هست که باید دید و گرنه اگر روحانیت را هم بخواهیم صرفاً یک باکس تلقی کنیم که در این باکس هیچ عنصر حیاتی و بالنده وجود ندارد، در تحلیل استراتژیک، آدم یک مقدار به خطا می‌رود. فرض کنید عناصری از این‌ها بیرون آمده‌اند که جهان را درک می‌کنند، رابطی برابر را قبول می‌کنند، دارند روش‌مند می‌شوند و... چنین موجی در طلبه‌های جوان هست اما چون ما با آن‌ها خیلی ارتباط نداریم و یک دافعه‌ی غلیظ ضد روحانیت در آحاد جامعه به‌خصوص روشنفکران وجود دارد، این رگه‌ها دیده نمی‌شود. در حالی که همچنان که اقشار دیگر را آنالیز می‌کنیم، باید آن‌ها را هم آنالیز کنیم. من این قدر می‌فهمم.

** اشاره کردید که سید در مکتوباتش از ملت نام می‌برد و هویتی برای مردم قائل است، منتهی به نظر می‌رسد که این ملت صرفاً یک خطاب است، چون همان‌جا به میرزای شیرازی تاکید می‌کند که اگر شما حرکت کنید، عوام هم پشت سر شما می‌آیند. این نگاه هم با بیش‌ترین لازم برای آموزش نمی‌خواند که باید هویتی برای فرد قائل شد.

سیدجمال صرفاً شفاهی کلمه ملت را به کار نبرده است. نگاه بکنید در اولین سرمقاله‌ی عروۃ الوثقی تاکید می‌کند بر پاک کردن لوح عقول امم (امت‌ها؛ توده را در نظر دارد) از زنگار خرافه؛ [آن‌قدر] روی بیدارسازی مردم تاکید می‌کند که اسمش را «بیدارگر اقالیم قبله» قرار دادند. یعنی در حد توان خودش سعی کرد مردم شرق را بیدار کند. لذا [وقتی] می‌گوید ملت، با خودش یک بار و وزن مخصوص حمل می‌کند، یعنی مردمی که صاحب یک هویت حقوقی شده‌اند و صاحب آگاهی هستند و حقوقی دارند. به نظر من صرفاً شفاهی کلمه ملت را به کار نبرده‌است و در حد خودش سعی کرده یک مایه مفهومی به کلمه ملت بدهد.

*** چه شرایطی به وجود می‌آید که زنان می‌توانند ساختارهای تنگ را بشکنند و به

میدان بیایند؟

در شرایط دگرگونی کسی از کسی مجوز نمی‌خواهد. شرایط به سمت تغییر برود، هر قشر، صنف، جنس، طبقه‌ی اجتماعی و جنسی تمایل خودش را نشان می‌دهد. یعنی شرایط ملتهب می‌شود و به سمت دگرگونی می‌رود (انسان نوعا تمایل دارد مشارکت داشته باشد در روندی که آغاز شده است) حرکت خانم‌ها را هم باید این‌طور دید؛ نه کسی به آنها مجوز می‌داد و نه آنها از کسی مجوز گرفتند. شرایط که ملتهب شد، مثل همه، آنها هم بیرون آمدند. یعنی شرایط کمک کرد که از منزل بیرون بزنند.

*** از زمانی که قرارداد مساله شد تا وقتی که لغو شد چقدر طول کشید؟ اینها

اصلا درکی از قرارداد و محتوای آن داشتند یا این‌که اتمسفر و فضایی شد و این اتفاق افتاد؟

اگر این اتفاق واقعا درونی بود بعدش قرارداد داری بسته نمی‌شد!

کل دوران پیک جنبش تنباکو چند ماه بیشتر نبوده. زمان هرچقدر محدود باشد، آن نیروی پیش‌برنده و حرکت‌دهنده و رهبری‌کننده می‌تواند رابطهی آموزشی با بدنه‌ی جنبش برقرار کند و خیلی ربطی به زمان ندارد. فرض کنید جنبش نهضت ملی و حکومت مرحوم دکتر مصدق ۲۷ ماه و ۱۵ روز بیشتر طول نکشید ولی مشحون و سرشار از رابطهی آموزشی بین پیش‌برنده با بدنه‌ی حرکت است. نمی‌توان [محدودیت] زمان را به عنوان عاملی در نظر گرفت [که به دلیل آن] آموزش نمی‌توانسته است منتقل شود. اگر رهبری یا پیش‌برندگان یا حرکت‌دهندگان اعتقاد به آموزش و رابطهی متقابل داشته باشند، این کار می‌تواند صورت بگیرد.

«جمع بندی»

نشست نهم

سه شنبه ۸ اسفند ۱۳۸۵

همان‌طور که با بحث همراه بودید، مستحضر هستید که ذیل عنوان کلی، ۲۲-۲۳ سوتیتر را با هم مرور کردیم تا به دستاوردها و ناکامی‌ها رسیدیم. امشب فرازِ آخر بحث را پیشِ رو خواهیم داشت و ان‌شاء با مشارکت هم پیش ببریم.

جمع‌بندی

بحث جمع‌بندی است و نهایتاً آموزش‌های فراز اول مقابل روی ما قرار می‌گیرد. قبل از این‌که به جمع‌بندی بپردازیم و وارد متن جمع‌بندی فراز تنباکو شویم، روی اصول و روش جمع‌بندی حداقل درنگی کنیم. کلمه‌ی جمع‌بندی در دهه‌های ۷۰-۶۰ میلادی، که مقارن با دهه‌های ۵۰-۴۰ خودمان است، وارد فرهنگ مبارزاتی شد. قبل از آن در انقلاب شوروی این واژه را لنین به کار برد. می‌شود گفت که در فرهنگ‌سازی مبارزاتی بخشی از کلید واژه‌ها مرحون فرهنگ‌سازی‌های لنین است مانند چه باید کرد، دو گام به پیش، یک گام به پس و بحث جمع‌بندی. این کلیدواژه‌ها تا الان بدیلی پیدا نکرده و سر جایش هست. در دهه‌ی ۴۰ و ۵۰، نسل جوان برخاسته از جنبش سال‌های ۳۹-۴۲، چه مذهبی در چارچوب مجاهدین اولیه و چه غیرمذهبی در چارچوب فداییان، وقتی به عرصه پا گذاشتند، واژه‌ی جمع‌بندی را با خودشان حمل کردند. می‌توان گفت که اولین جمع‌بندی‌های جدی‌ای که در تاریخ مبارزاتی ایران صورت گرفت، متعلق به ابتدای دهه‌ی ۴۰ است که نسل جوانی با استعانت به دستمایه‌های خودش و تجارب پیشینیان، دست به جمع‌بندی زدند و بعد از جمع‌بندی حرکت خود را شروع کردند. در ۷-۸

سال گذشته که باب اصلاحات باز شد، واژه‌ی جمع‌بندی به ذهن‌ها متبادر شد. به‌خصوص بعد از شکست اصلاح‌طلبان در سال ۸۴ و کنار رفتنشان و روی کار آمدن این جریان جدید که در نوع خود پدیده‌ی تاریخ سیاسی ایران حساب می‌شود، بحث جمع‌بندی پیش‌آمده است. ولی در سال‌های اخیر نوع مواجهه‌ای که با واژه‌ی پربار جمع‌بندی صورت گرفته است، نسبت به دهه‌ی ۴۰ و ۵۰ خیلی ساده است. بعضی واژه‌ها پُربارند یعنی همیشه باردارند. تصور کنید خانمی در طول مدت حیات همواره باردار باشد، چه وزنی را باید تحمل کند، اصلاً شدنی هست؟ بعضی از واژه‌ها مانند چه باید کرد، جمع‌بندی و... واژه‌های بارداری هستند که خیلی نباید با آن‌ها شوخی کرد. در سال‌های اخیر با واژه‌های باردار، قطور و حامل معنا، مقداری شوخی شده است. مثلاً بحث جمع‌بندی جریان اصلاحات در نهایت منجر به این شد که یک جریان راست سرکوب‌گری بوده است که نگذاشته جریان اصلاحات پیش برود. این جمع‌بندی، در حقیقت یک فرافکنی بیش نبود. واژه‌ی جمع‌بندی واژه‌ای جدی است و ما سعی می‌کنیم که با حرمتی که واژه‌ی جمع‌بندی دارد و باری که همیشه در درون و بطن این واژه نهفته است، مسئولانه و جدی با آن برخورد کنیم.

اصول جمع‌بندی

جمع‌بندی، اصول و روشی دارد. اول اصول و روش را باز می‌کنیم و بعد به محتوا می‌پردازیم. آن‌طور که به ذهن محدود من می‌رسد چهار اصل را می‌توان به عنوان اصول جمع‌بندی تعریف کرد؛ اصل اول مبنا و شرط را لحاظ کردن است، اصل دوم رو به جلو بودن، اصل سوم آینده ترسیم کردن و نهایتاً معطوف به عمل بودن است. سعی می‌کنیم روی هر کدام مختصر توضیحی داده شود.

مبنا و شرط را لحاظ کردن، به این مفهوم که برای تحلیل و جمع‌بندی هر

پدیده‌ی اجتماعی، تاریخی، سیاسی و حتی انسانی مقدمتا باید به خودش رجوع کرد. تحولات درونی پدیده مبنا می‌شود و آنچه پیرامون و خارج از آن است می‌شود شرط. در واقع این ادبیاتی است که «ملاصدرا» برای اول بار واعظش بود و بحث جوهر و عَرَض را مطرح کرد؛ جوهر و گوهر معطوف به درون و عرض معطوف به پدیده‌هایی [است] که می‌آیند و می‌روند، عارض هستند و پایدار نیستند. مبنا پایدار است چون متکی به درون و پایه‌ای است و شرط خارجی عرض رونده است. با توجه به این اصل جمع‌بندی که مبنا را باید تحولات درونی فرض کرد، اساسا برخوردهای ساده‌ای مانند این که مشروطه کار انگلیسی‌ها بود و انقلاب ۵۷ کار آمریکایی‌ها بود، تحلیل نیست. نمی‌شود یک پدیده‌ی بارداری متولد شود ولی اصلا به سیکل بارداری آن توجه نشود و فقط این را عنوان کنیم که تلقیح مصنوعی صورت گرفته و از بیرون خودش باردار شده است. برخوردهایی مثل این که مشروطه انگلیسی است و انقلاب آمریکایی، خیلی راحت و غیرمسئولانه است. در جمع‌بندی و تحلیل نهایی تنباکو هم مقدمتا مبنا را تحولات درون ایران می‌گیریم و شرط خارجی می‌شود تضادهای بین روس و انگلیس یا بین استبداد و استعمار. پس مقدمتا اصل اول جمع‌بندی عنایت ویژه به مبنا است و بعد از عنایت به مبنا، شرط خارجی یا طاقی که پدیده را در برگرفته، بررسی می‌کنیم.

رو به جلو بودن

وجه بعدی این است که جمع‌بندی باید رو به جلو باشد. درست است که ما نقبی به تاریخ می‌زنیم و عقب می‌رویم ولی باید چشم‌انداز وجود داشته باشد و رو به جلو باشد؛ در همان عمق تاریخی نمایم. الان خیلی از اساتید کلاسیک هستند که مدرس تاریخ مشروطه‌اند ولی در تاریخ مشروطه مانده‌اند. مهم این است که ما که نقبی به گذشته می‌زنیم، دستاوردهای آن را در حرکت آینده و حرکت رو به جلو مصرف کنیم. و الا فقط دانش و

حافظه‌ی تاریخی ما تقویت می‌شود. دانش اجتماعی، سیاسی و مبارزاتی از این کشاکش بارور و غنی نمی‌شود. لذا ما به گذشته سر می‌زنیم، سر می‌کشیم و نقب می‌زنیم تا سایه‌روشن‌های مقابل رویمان تا حدود زیادی معطوف به دستمایه‌های پس سر و تاریخی غنی‌تر شود.

آینده ترسیم کردن

وجه سوم، وجه استراتژیک جمع‌بندی است. یعنی نقطه‌چینی از تاریخ می‌زنیم و به اکنون می‌رسیم. ما برای این که به گذشته برویم، نیاز داریم که اکنون را به تاریخ پیوند بزنیم. در فلسفه‌ی تاریخ عنوان شد که انسان از ابتدا که در غار بوده و از طریق شکار سدِ جوع می‌کرده است، کنجکاو بوده، پیرامون خود را کنکاش می‌کرده، دنبال چرایی‌ها بوده و تسمه‌ای به گرده‌اش انداخته و کاروان بشریت را تا اینجا پیش آورده است. کاروان بشریت صرفاً با کامپیوترهای نسل سوم پیشرفت نکرده است. اینها بر شانه‌ی نسل‌های قبل از خودشان ایستاده‌اند. ببینیم نسل‌های قبل از ما چه کردند و چه نکرده‌اند، چه دستاوردها و چه کاستی‌هایی داشتند و بدون این که به آنها سرکوفت بزنیم و سرکوب و مزمت و شماتت کنیم، دستمایه‌ای داشته باشیم برای آینده ترسیم کردن. یعنی نقطه‌چینی قبل از ما وجود دارد و ما در نقطه‌ی الحاق گذشته و آینده به سر می‌بریم. آن کاروانی که از غارنشینان شروع کرده و ارابه‌ی تاریخ را به جلو آورده و به ما رسانده است، ما هم از این به بعد گرده‌ای داریم که باید جای تسمه روی آن قرار گیرد. نمی‌توانیم همان‌طور که خداوند ما را لطیف به دنیا آورده است، لطیف هم از جهان برویم. این با مسئولیتی که از منظر پروردگار متوجه نوع انسان است، مغایر است؛ هر کس در حوزه‌ی خودش؛ یکی حوزه‌ی اقتصاد، یکی اجتماع، یکی سیاست، یکی مادر فداکاری است، یکی پدر باربری است و... این تسمه توزیع می‌شود و همه‌ی بار جهان را یک نفر و یک طیف و یک کشور و یک ایدئولوژی بر دوش نمی‌کشد. حالا که نقطه‌چینی پشت سر ما هست، این نقطه‌چین سرخ

است در جاهایی که خونین بوده، جاهایی هم سبز است، جاهایی سفید و جاهایی هم که کسانی به تاریخ بار شده‌اند، نقطه‌چین‌های سیاهی ترسیم کردند. به هر حال ما نقطه‌چین چهار رنگی پشت سرمان داریم. از این به بعد است که باید ببینیم ما در ترسیم نقطه‌چین آینده به کدامیک از این چهار رنگ تعلق پیدا می‌کنیم. این است که به هر حال جمع‌بندی می‌کنیم تا به آینده دسترسی سهل الوصول‌تری پیدا کنیم و راحت‌تر حرکت کنیم.

معطوف به عمل بودن

وجه بعدی معطوف به عمل بودن است. جمع‌بندی که خروجی امروزی از آن بیرون نیاید، شدن و نشدنش فرقی ندارد. جمع‌بندی که تلنگر به اذهان نزند، بن‌بستی را حل نکند، گره‌ای نگشاید و مساله‌ای از امروز ما حل نکند، صرفاً یک کنجکاو تاریخی است. برویم عقب ببینیم چه اتفاقی افتاده و چه کار کرده‌اند. این [نوع] برخورد، روایی و داستانی است و می‌شود با یک فیلم یا یک موسیقی تاریخی یا خواندن یک رمان هم لمس کرد. مهم این است که در عمل آتی چطور جمع‌بندی گذشتگان را به کار ببریم. جمع‌بندی باید معطوف به عمل باشد و از آن چیزی حاصل شود که به کار امروز بخورد.

لذا اصول جمع‌بندی این‌هاست؛ اصالت به مبنا و اولویت فرعی قائل شدن برای شرط خارجی و اعراض و توجه به گوهرها و جواهر است. وجه دوم این که در تاریخ نمایم، چسب به تاریخ نخوریم و پایمان در گل لزج تاریخ فرو نرود و به جلو برویم. وجه سوم این که جمع‌بندی دست‌مایه‌ی استراتژیک شود و وجه چهارم این که خروجی از آن بیرون آید و معطوف به عمل باشد.

عناصر جمع‌بندی

بعد از اصول سراغ عناصر می‌رویم. جمع‌بندی چه عناصری را با خود حمل می‌کند. می‌توان سه عنصر را تعریف کرد؛ سعی هم‌زمانی و فهم دورانی، برگیری قاعده و کاربست امروزی. اگر جمع‌بندی این عناصر را داشته باشد

می‌توان گفت که جمع‌بندی‌ای است که آن چهار اصل در آن لحاظ شده است.

سعی هم‌زمانی-فهم دورانی

سعی هم‌زمانی و فهم دورانی این است که بتوانیم با فضای پیشینیان خود هم‌نفس شویم. امروزه روز، اگر کسی بخواهد به قله‌ی دماوند صعود کند، لامحاله یک شب باید در ایستگاه اول بخواهد [چون] فشار هوا در ارتفاع خیلی پایین است. ارتفاع دماوند ۵ هزار و ارتفاع تهران هزار و ۴۰۰ متر است. بنابراین ما حداقل تفاوت ارتفاع چهار هزار متری با قله‌ی دماوند داریم. گروهی که به بالای قله می‌رود، یک شب باید در آنجا بخواهد تا هم‌فضا و هم‌نفس شود. سعی هم‌زمانی و فهم دورانی به همین مفهوم است، یعنی یک ایستگاه اُترافی پیدا کنیم و مدتی آنجا بمانیم و با پیشینیان خود هم‌فضا و هم‌نفس شویم.

شناخت شرایط

اگر بخواهد این اتفاق بیفتد باید شرایط‌شناسی جدی صورت گیرد و شرایط دوره‌ی مورد نظر را خوب بشناسیم.

بذل توجه به فرهنگ و عرف غالب

وجه دوم این‌که به فرهنگ و عرفِ غالبِ آن زمانه تا حد ممکن نزدیک شویم. در ادبیاتی که از تنباکو هست، می‌بینیم که بخش مهمی از ادبیات فقهی و عربی است و ادبیات عرفی هم که وجود دارد و برتراویده از فرهنگ زمانه است و بسیاری از ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات آن امروزه منسوخ شده یا در ذهن نسل جدیدی که بعد از انقلاب ۵۷ به دنیا آمده، نیست. اگر به فرهنگ و عرف غالب دوره توجه شود، جنبش زنان اهمیت پیدا می‌کند؛ زنی که محصور در منزل است و بیرون نمی‌رود مگر به ضروره، بیرون نمی‌رود مگر با مرد یا فرزندان ارشد و در تحولات اجتماعی حضور و بروز و ظهور ندارد،

در کار اجتماعاً لازم مشارکتی ندارد و کارش فقط در منزل و سیستم‌های تیمارداری و پیرامون منزل است. اگر فرهنگ آن دوره را شناسیم حضور زن شاید اهمیت نداشته باشد، الان هم خانم‌ها هستند و آن موقع هم بودند. ولی زنی که از پستو و صندوق خانه درآمد، با حجاب چندلایه آمده و روبروی کامران میرزا و نمایندگان استبداد قرار گرفته، آمده در بازار مسقف تهران و هر دکانی که بسته نبوده، کرکره‌اش را پایین کشیده، خیلی اهمیت دارد. این است که توجه به فرهنگ دوره برای هم زمان شدن و فهم آن دوران ضروری است.

درک ظرفیت شرایط

وجه بعدی درک ظرفیت شرایط است. شرایط چقدر برای تحولات رادیکال آماده بوده است؟ دوز آمادگی شرایط چقدر بوده است؟ اگر بخواهیم با فهم امروزی صحبت کنیم، در کنکاش هر دوره باید لامحاله به دنبال این باشیم که یک کن فیکونی صورت بگیرد در حالی که این امکان‌پذیر نیست. باید ببینیم که آن دوره چقدر بار تاریخ را به جلو کشیده است؟

فهم کشش نیروها

وجه بعدی فهم کشش نیروهاست؛ نیروها چقدر کشش داشتند؟ مردمی که تا آن زمان در عرصه‌ی عمومی حاضر نبودند، در دور اول و راند^۱ اول مبارزات چقدر کشش داشتند؟ روحانیتی که برای اول بار سیاسی شده و مقابل دیوار استبداد مطلقه قرار گرفته، برای درک شرایط چقدر کشش داشته است؟ بازاری‌ای که اولین حرکت صنفی را رقم زده و خواسته‌ی صنفی خودش را سیاسی و مسری کرده و آحاد غیر از خود را به صحنه آورده، چقدر کشش داشته است؟ اگر ارتفاع کشش آنها را در نظر بگیریم، همیشه انتظارات امروزیین خواهیم داشت.

شناسایی نیاز زمانه

وجه بعدی شناسایی نیازهای زمانه‌ی مورد بحث است. نیاز و روح زمانه چه بوده و در پی چه بوده‌اند؟ در پی یک تحول رادیکال اساسی بودند یا استراتژی نقطه‌ای داشته‌اند و یک مطالبه‌ی خاص را پیگیری می‌کردند؟

تنظیم انتظار

نهایتاً تنظیم انتظار است. تنظیم انتظار مثل ولوم رادیوست؛ دست ماست، می‌توانیم آنقدر [صدایش] را پایین بیاوریم که فقط صدای نجوای شاپرک‌ها را بدهد و فقط خودمان با گوشی بشنویم و کس دیگری نشنود یا آنقدر صدا را بالا ببریم که همسایه‌ها به دیوار مشت بکوبند که صدا را پایین بیاورید. تنظیم انتظار واقعی وقتی تحصیل می‌شود که شناخت شرایط، بذل توجه به فرهنگ و عرف، درک ظرفیت شرایط، کشش‌شناسی و نیاز زمانه‌شناسی صورت بگیرد. «حضرت علی» در یکی از خطبه‌ها^۱ در [مورد] تنظیم انتظار حرف قشنگی می‌زند؛ عنوان می‌کند «چنان با تاریخ پیشینیان درتیده شدم که گویی با آنها زیسته‌ام و با آنها تنفس کرده‌ام.» فهم دورانی و سعی هم‌زمانی همانی است که حضرت علی که دید و تحلیل تاریخی دارد، می‌گوید. همان تنفس ماقبل مسیر دماوند است که خدمتتان عرض شد.

برگیری قاعده

درک قانون‌مندی امور

عنصر دوم [جمع‌بندی]، برگیری قاعده است. قاعده به این مفهوم که هر حرکت فردی و هر حرکت اجتماعی در درون خودش قوانینی را متصاعد می‌کند که آن قوانین را باید درک کرد. قانون‌مندی امور را باید درک کرد، اگر درک نشود، جمع‌بندی علمی نخواهد شد.

۱. نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱، وصیت‌نامه‌ی امام علی به امام حسن.

استخراج قواعد همه‌زمانی - همه‌مکانی

وجه دوم برگیری قاعده این است که از درون قواعد هر کدام از فرازا یا هر حرکت فردی یا اجتماعی که زیر میکروسکوپ امروزی خود قرار می‌دهیم، ببینیم که کدام یک از قانون‌مندی‌ها و قواعد همه‌زمانی و همه‌مکانی هستند؛ نه تاریخ می‌شناسند و نه جغرافیا. این مهم است! بخشی از آن همه‌زمانی نیست و خاص دوران است. بخشی هم همه‌مکانی و همه‌زمانی است که ما همواره با آن‌ها کار داریم. قواعدی که در روسیه همان عمل را بکند که در نیجریه می‌کند و در شیراز زمان تنباکو می‌کند. این قاعده، همه‌دورانی و برای نوع بشر و نوع انسان است و تخصیص به جغرافیا یا برش زمانی خاصی ندارد.

کاربست امروزی

نهایتا کاربرد امروزی که همان بحث معطوف به عمل بودن و رو به آینده بودن و دست‌مایه‌ی استراتژیک بودن جمع‌بندی است. این بحث‌هایی که کردیم به چه درد امروز ما می‌خورد؟ اگر این بحث‌هایی که انجام می‌دهیم مساله امروز ما را حل نکنند، ما تفاوتی با اساتید و دانشجویان کلاسیک رشته‌ی تاریخ نخواهیم داشت. یکی فقط تاریخ را می‌خواهد تا دانشش اضافه شود، یکی می‌خواهد تاریخ را بخواند تا بجورد. یک‌وقت «حنیف‌نژاد» تاریخ را می‌خواند و یک‌وقت «آقای بدیع‌الزمان فروزانفر»؛ نمی‌گویم کار ایشان ارج ندارد اما کار ایشان می‌شود یک کار مرجع کتابخانه‌ای و کار حنیف‌نژاد می‌شود بوم‌گلتانی که می‌خواهد با دست‌مایه‌های تاریخ قبل از خودش در زمین ناهموار بیندازد. برای ما کاربرد امروزی مهم است. کاربرد امروزی به چه مفهوم است؟

رعایت قواعد و قوانین همه‌زمانی - همه‌مکانی

یک این که قواعد و قوانین همه‌زمانی و همه‌مکانی را رعایت کنیم. اگر

رعایت نکنیم از مدار تعالی خارجیم. یعنی قبل از ما بشرهایی بودند که این‌گونه عمل کردند و عملشان نتایج مشخص، معین و متعین داده است. اگر ما بخواهیم چشم بر آنها ببندیم یعنی قبل از ما انسانی وجود نداشته است؛ عشقی، مهری، نفرتی، کینه‌ای، مرارتی، طیّ مسیری، طیّ طریقی وجود نداشته و ما پوزیتیویست^۱ هستیم و می‌خواهیم از این به بعد همه‌چیز را خودمان تجربه کنیم! لذا کاریست امروزم این است که قواعد و قوانین برتر از جغرافیا و برتر از تاریخ را رعایت کنیم، لحاظ کنیم، مرئی بداریم، به کار ببندیم.

ترجمان به‌روز قواعد

وجه بعدی ترجمان به‌روز قواعد است. بعضی از قوانین ممکن است در وادی اول این‌طور به نظر برسد که مال آن دوره بوده است؛ مال مشروطه، نهضت ملی، تنباکو، انقلاب اکبر و انقلاب کبیر فرانسه بوده و به کار ما نمی‌آید. اینجا باید نهضت ترجمه‌ی بومی به کار بیفتد به این مفهوم که قواعد گذشته را که کارایی همیشگی دارند، بتوانیم به‌روز ترجمه کنیم. جلوتر در تنباکو خدمتتان توضیح داده خواهد شد.

کنار نهادن قواعد غیردورانی

وجه بعدی این است؛ جریانی که تاریخ را جمع‌بندی می‌کند، باید همیشه یک الک و سرن‌دی همراه خودش داشته باشد. بخشی از قواعد و قوانین به درد امروز نمی‌خورد و اکنونی نیست، باید الک شود و به کنار برود. الان کارخانه‌های سرن‌د صنعتی که در ایران خودمان هم وجود دارند، توده‌های کانی را در سه چهار رده‌ی مدرج الک می‌کنند. در آخر، یک توده‌ی خاک پودرمانند، یک توده نخاله و یک توده سنگ به جا می‌ماند. با ملات تاریخی هم باید همین کار را کرد؛ بخشی از آن دیگر پودر شده، باید

فوتش کرد و از پیرامون خارجش کرد. بخشی از آن نخاله است؛ نخاله در ساخت و ساز دیوار به کار می‌آید، در سطح و زیر سنگ به کار می‌آید. بخشی هم سنگ است؛ سنگ‌ها در دیوار و در مرزبندی‌هایی به قطر دیوار چین به کار می‌آید. لذا قواعد غیردورانی کنار می‌رود ولی قواعد همه‌زمانی و همه‌مکانی در سطح سنگ‌های زیرین و سنگ‌های دیوار باقی می‌مانند، [باید] آنها را شناسایی کنیم و در ساخت و ساز خود استفاده کنیم. پودرها را هم کنار می‌گذاریم. از بخشی از [پودرها] می‌توان ملات درست کرد، بخش دیگرش هم به قول معمارها گشته است، آنقدر رویش ملات درست شده که دیگر نمی‌توان با آن ملات درست کرد، باید دفع شود، پودر شود، به آب بریزد و به هر پستی‌ویی که می‌خواهد برود.

تغییر، تصحیح، تکمیل قواعد

نهایتاً تغییر، تصحیح و تکمیل قواعد؛ در تنباکو هم انشالله خواهیم دید، قواعدی وجود دارند که امروز باید تغییر پیدا کند، تصحیح شود و تکمیل شود. پس اصول و عناصر جمع‌بندی را در سه سطح دیدیم.

سعی هم‌زمانی-فهم دورانی در فراز تنباکو

حال به متن می‌رسیم. متنی که مقابل روی ماست را در چند جلسه مرور کردیم، شکافتیم و مثل یک پدیده‌ی هندسی چندوجهه از زوایای مختلف نگاهش کردیم. سرآخر، با این اصول و عناصری که خدمتتان عرض کردم، عقاب‌وار، از بالا به این چندوجهی نگاه می‌کنیم.

بیاییم در جنبش نیاکانمان به عنوان جنبش اول، هم‌زمان شویم و فهم دورانی پیدا کنیم. ۹ اصل و عنصر را می‌توان برشمرد؛

تنباکو؛ سرجمع اولین‌ها

اولین اصل که خیلی مهم است این است که تنباکو سرجمع اولین‌هاست. اولین‌ها همیشه خیلی مهمند، تحلیل اولین‌ها هم خیلی مهم است؛ اولین اعتراض است؛ قبل از آن اعتراض همگانی وجود نداشته است.

اتفاقات متعددی در جامعه‌ی ایران افتاده بود ولی از جامعه رمق‌کشی شده بوده و اعتراضی زمینه‌ی بروز و ظهور پیدا نکرده بود.

اولین همگرایی است؛ نیروها به هم پیوند می‌خورند و سه ضلع تشکیل می‌شود؛ تجار، روحانیتِ نوسیاسی شده و مردم تازه به صحنه آمده.

اولین تحرک صنفی است، قبل از آن تحرک صنفی که سرایت اجتماعی پیدا کند و مسری‌بودنش آحاد دیگر را هم به صحنه بکشد، وجود نداشته است.

اولین اتحاد صنفی بین صنف تجار و صنف روحانیت در عمل اجتماعی-سیاسی‌شان و نه صرفاً در مبادلات مالی و ایدئولوژی‌کشان، شکل می‌گیرد.

اولین رویارویی است؛ اولین بار جامعه‌ی ایران به عرصه آمده است. در سنت پهلوانی قدیم ایران، کشتی‌گیری که حس می‌کرد قد و قواره‌ای پیدا کرده، یال و کوپالی پیدا کرده، بدنش عضلانی شده و می‌تواند فنی رد و بدل کند، کشتی می‌خواست و ادعای کشتی می‌کرد. جامعه‌ی ایران هم اولین بار است که به صحنه آمده، پایه‌ی ستون را وسط گذاشته و قواره‌اش را به رخ استبداد حاکم که تنها قواره‌ی موجود در جامعه‌ی آن زمان ایران بوده، کشیده است. اولین رویارویی و اولین هماورد صورت می‌گیرد.

وجه بعدی این است که حاکمیتی که تا به حال از داخل تنه نخورده بوده، می‌بیند که تنه خورده است. مردم ایران و نیروهای اجتماعی و سیاسی اعتبارِ تنه‌ای پیدا می‌کنند که وقتی تنه به تنه‌ی به حاکمیت می‌زنند، حاکمیت برای اول بار یک قدم استراتژیک عقب می‌گذارد. اولین تنه‌ی تاریخی بود. قاجارها تنه‌های تاریخی جدی‌ای از دو جنگ ایران و روس خوردند که منجر به ترک برداشتن سیاسی و نظامی‌شان شد ولی در داخل تا به حال از کسی تنه نخورده بودند.

نهایتاً اولین اجبار به تمکین است؛ حاکمیت به‌غایت استبدادی [برای]

اولین بار مجبور به تمکین می‌شود، سری خم می‌کند، ولو تاکتیکی. این سرجمع اولین‌هاست. لذا از فراز و حرکتی که سرجمع اولین‌ها بوده، انتظارات محدودتری می‌توان داشت؛ از مشروطه انتظار بیشتر، از نهضت ملی که یک رهبر اندیشمند داشته بیشتر، از دهه‌ی ۴۰ و ۵۰ که نیروها با همه بضاعتشان به صحنه آمدند، بیشتر و از انقلاب ۵۷ که سلطنت ۲۵۰۰ ساله را سرنگون کرده خیلی بیشتر [انتظار هست]. لذا از اولین‌ها انتظار کمتری می‌توان داشت. اولین تجربه‌ی اقتصادی که هرکدام از ما داشتیم، تجربه‌ی ناقصی بوده، اولین تجربه‌ی آشنایی، اولین عشق. اولین‌ها همه ممیز هستند، مکانیزم و ساختار خاص خودشان را دارند و باید با آنها خیلی حساس‌تر و ظریف‌تر برخورد کرد.

جنبشی در دل انجماد

دوم این که جنبشی است در دل انجماد؛ یعنی آب شرایط، یخ‌زده و زیر صفر بوده و کسی فکر نمی‌کرده که این انجماد ترک بردارد و بخاری ناشی از جنبش و دینامسیم دوره از آن متصاعد شود. لذا با جنبش در دل انجماد باید با وسواس و حساسیت خاصی برخورد کرد. یک‌وقت انقلاب ۵۷ را بررسی می‌کنید که پیشینه‌ای دارد، پشت سرش تنباکویی بوده، مشروطه‌ای بوده، مصدقی، نهضت ملی‌ای، بیرون ریختن انگلیس‌ها، کودتایی، نهضت مقاومت ملی‌ای، دهه‌ی چهل‌ی، دهه‌ی پنجاهی، خونی و شکنجه‌ای، چیتگری و حسینه‌ای بوده، این جنبش در دل انجماد نیست، غلیانی مثل [چاه] آرتیزین^۱ بوده. موادی که از تنباکو تا ۵۷-۵۶ در چاه تحول ایران ریخته شده بود، سرجمعش آرتیزینی می‌شود و رژیم (به نوعی تاریخی و به نوعی غیرتاریخی و ضدتاریخی) سلطنت را در ایران نابود می‌کند، که حقیقتی هم بود و باید

۱. Artesian. گونه‌ای چاه ساخته‌ی انسان که یک جریان آب دائمی را تامین می‌کند. در چاه آرتیزین، آب با فشار مربوط به موازنه آب‌های ساکن (فشار هیدروستاتیک) مجبور به بالا آمدن از دهانه‌ی چاه می‌شود.

نابود می‌شد. لذا جنبش در دل انجماد یک [نوع] جنبش است و جنبش در دل فوران جنبش دیگری است. جنبش تنباکو را نمی‌توان جنبشی در دل فوران تلقی و تحلیل کرد، لذا سطح تحلیل باید تنزل پیدا کند.

سادگی شرایط

وجه سوم سادگی شرایط است؛ همه‌چیز ساده بوده‌است. خواسته ساده بوده: قرارداد باید لغو شود! ساده‌تر از این خواسته ممکن نیست. شعارها همچنان که عنوان کردیم، ساده بود. جوهری از مردم درآمد، مذهبی بود و سازمان‌دهی شده و از پیش طراحی شده [نبود]. رهبری هم ساده است؛ می‌گوید این مساله باید منتفی شود و وقتی هم که منتفی می‌شود، همه به سراغ جایگاه ماقبل و آغازین خود می‌روند. پایان هم ساده است، قرارداد که لغو می‌شود، همه‌ی نیروهای دست‌اندرکار به نوعی ارضا می‌شوند و پا پس می‌کشند. لذا جنبش، جنبش پیچیده‌ای نیست که مرحله‌ی جنینی، تولد، بلوغ، نُضج بعد از بلوغ، بلوغ دوم، آنتروپی و فتور و سستی داشته باشد. تلقی استراتژیک و مرحله‌بندی کردن شرایط در آن وجود نداشته است. از هر منظر ساده بوده است.

جنبش محدود و محصور

وجه بعدی این است که جنبش، محدود و محصور بود. یک وقت جنبشی نامحدود است و اسم خودش را انقلاب می‌گذارد و تاریخ مصرفی هم برای خودش تعیین نمی‌کند. مثلاً «کاسترو» هنوز هم می‌گوید «انقلاب کوبا» یا در محاورات، ما هنوز می‌گوییم «انقلاب» [با این‌که] ۲۸ سال از آن می‌گذرد. می‌شود گفت از تاریخ بیرون‌زده و برآمده و برجسته است. ولی جنبش تنباکو محدود است و فقط می‌خواهد یک مساله مبتلابه بروز و ظهور یافته را حل کند و به بعد آن کاری ندارد.

محصور هم هست؛ رهبران، آغازگران، استارترها و پیش‌برندگان جنبش هیچ برنامه و انگاره‌ای برای بعد از لغو قرارداد ندارند. دیگر برایشان مهم

نیست که ۵۰۰ هزار کرور غرامت است، گمرک بندرعباس گرو می‌شود و از بانک خارجی قرض می‌شود. این‌ها برایشان اهمیتی ندارد. به این اعتبار محدود به یک هدف و محصور به یک نقطه است. بعد از اعلام لغو قرارداد بنا نیست اتفاقی بیفتد. لذا با تحلیل دینامیک نمی‌توانیم [تنباکو را] تحلیل کنیم، چرا بعد قاجارها را سرنگون نکردند؟ چرا آلترناتیوسازی نکردند؟ اصلاً بنا نبوده این اتفاقات بیفتد!

دانش و آگاهی‌های محدود

وجه بعدی دانش و آگاهی‌های محدود است؛ توده به‌طور عام و رهبری به‌طور خاص. توده به‌طور عام یعنی در دوره‌ای بوده که نظام نوین آموزشی وجود نداشته (نظام نوین آموزشی در ایران زمان «رضاشاه» شکل می‌گیرد و بدیل مکتب‌خانه‌ها می‌شود) و مکتب‌خانه‌ها در بیشتر سرویس‌ده و خدمت‌رسان به طبقات متمکن بودند و هرکسی نمی‌توانست به مکتب برود. کل دانش، دانش مکتبی و دانش روخوانی قرآن بوده است.

رهبری هم دانش سیاسی نداشته؛ سید جمالی پیدا می‌شود که از بیرون دانش سیاسی تزریق می‌کند. تجاری هم پیدا می‌شوند که از درون دانش صنفی تزریق می‌کنند. خودشان هم یک دانش فقهی مجرد از شرایط اجتماعی-سیاسی داشتند که به مسالهی تنباکو می‌زنند و به تنباکو بار شرعی می‌دهند و با دانش حداقلی رهبری به عرصه می‌آید. رهبری هم، چه میرزا به عنوان هدایت‌کننده از بیرون و چه روحانیون داخلی، فاقد دانش مبارزاتی و سیاسی-اجتماعی بودند. نوعاً هم حرکت اولشان بوده و شاید حرجی به آنها نباشد. رج به روحانیت هست که چرا در مسائل اجتماعی درتنبیده نشده و حساسیتش صرفاً حساسیت شرعی است ولی در اولین حرکت اجتماعی نمی‌توان خیلی انتظار داشت که دانشی بیش از این بروز دهد.

یگانه نیروی خودآگاه؛ تجار

وجه بعدی این است که یگانه نیروی خودآگاه، تجار هستند. آنها هستند

که اول بار درک می‌کنند که چه اتفاقی افتاده، چه بازتاب‌هایی خواهد داشت، کار آگاهی‌بخش می‌کنند، نیروها را به صحنه می‌آورند و جنبش اجتماعی برپا می‌کنند. تنها نیروی خودآگاه دوره -خودآگاهی هم صنفی بوده و هم تا حدودی سیاسی- تجار هستند. خیلی نمی‌توان از جنبشی که [تنها] یک نیروی خودآگاه دارد، انتظار والا و بالایی داشت.

رهبری، صاحب احاطه و مقبول عامه

وجه بعدی این است که رهبری، سنتی است، اتوریته^۱، صاحب احاطه است، هژمونیک است و روی مخاطبش سلطه برقرار می‌کند و توده‌ی سنتی ایران هم رهبری هژمونیک و اتوریته روحانیت را می‌پذیرد. رهبری صاحب احاطه است و توده هم خودشان را محاط فرض می‌کنند. چتری را میرزا برپا می‌کند و همه‌ی مردم زیر آن می‌روند و مشکلی هم با هژمونیک بودن رهبری نداشتند. این مساله کاملاً در آن زمان طبیعی بوده است. روحانیتی بوده که در آن زمان قداستی داشته، مَحَرَم مردم بوده، صاحب فتوایی است که بُرد دارد، وقتی انگشت سبابه‌اش روی چیزی می‌رود، همه‌ی نگاه‌ها، همه‌ی قدم‌ها و همه‌ی ظرفیت‌ها متوجه نقطه‌ی دورنمای انگشت سبابه او می‌شود. لذا هژمونیک بودن، اتوریتر بودن، فرهمند بودن و کاریزما بودن روحانیت کاملاً طبیعی و پذیرفته بوده، چیز غیرمعقولی نبوده و آحاد مردم هم این را پذیرفتند. مردم با این انگاره آمده بودند که رهبری بشوند. مثل الان نبوده که یک دانش‌آموز دوره‌ی راهنمایی هم ادعایی دارد، «من» را وسط می‌گذارد و محاسبات فردی را به میان می‌آورد. یا مثل دانشجو و روشنفکری که هیچ‌کس را برنمی‌تابند. با انگاره‌های امروز نمی‌توان آن دوره را تحلیل کرد.

حاکمیت به‌غایت مستبد، عقب‌مانده و ضدِ ملی

وجه بعدی، حاکمیت به‌غایت مستبد، عقب‌مانده و ضدِ ملی است. در

دورانی که جهان متحول بوده و حاکمیت‌ها نقش ویژه‌ای در تحولات دورانی ایفا می‌کردند، این‌ها فقط یک دم‌گنی روی شرایط ایران گذاشته بودند و سفت گرفته بودند، منتها دینامسیم تنباکو این دم‌گنی را پس زد و برای اول بار بخار سوزناک دم‌گنی آرنج استبداد را گرفت. این در تنباکو خیلی مهم است. به تنباکو فقط در حد بخار دست‌سوز استبداد مطلقه می‌توان نگاه کرد، بیش از این نمی‌شود نگاه کرد.

عقب‌مانده و ضدملی [هم بودند]. همان‌طور که جلسات پیش عنوان شد جمع‌بندی ناصرالدین‌شاه از سفر سومش با ادبیات خودش این بود که، «گشتیم و خوردیم و نشستیم و برخواستیم و خوابیدیم و کیف کردیم و آمدیم». این جمع‌بندی نفر اول یک مملکت است که رفته تا با اصطلاح امروز، جهان‌بینی‌اش را باز کند و ببیند که جهان چه خبر است. ضدملی هم هست، پنجاه سال چوب حراج زده است. با چنین حاکمیتی روبرو هستیم. با چنین حاکمیتی مواجه بودن میزان پیشروی نیرو را تا حدی تعیین می‌کند.

امپریالیسم پیچیده و دست‌اندرکار

وجه آخر، امپریالیسم به‌غایت پیچیده است. وقتی جنبش را می‌بینند، درک جدی داشتند. این فاکت خیلی کیفی است؛ وقتی وزیر مختار انگلیس در ایران، تحولات، به‌خصوص جنبش زنان که جنبش رادیکالی است را می‌بیند، شیراز و اصفهان و تبریز را می‌بیند، یک جمله‌ی تاریخی می‌گوید، «این پیشامد، قهری بود و در مقابل آن نمی‌شد چاره‌ای دیگر اندیشید». این دال بر پیچیدگی‌شان است. حرکتی را می‌بینند که پُر زور است، سمبه‌ی پُر زور دارد. اگر جلوی حرکت بایستند، حرکت رادیکال‌تر می‌شود. تبریز ۲۰ هزار نیروی مسلح دارد و اساساً یک نفر از پرسنل شرکت رژی را راه نمی‌دهند. در اصفهان آقاجنقی دست به کار می‌شود و به دولت می‌گوید اگر قرارداد لغو نشود، ما خودمان اقدام می‌کنیم. با اعتماد به نفس [خاصی] می‌آید. شرایط سترگ است و این شرایط سترگ را انگلیس، روس و فرانسه خیلی زودتر از

ناصرالدین‌شاه، کامران‌میرزا و امین‌السلطان درک می‌کنند. در یکی از متن‌های تاریخی آمده است که انگلیس‌ها در ماه‌های اوج و پیک جنبش تنباکو بحثشان با ناصرالدین‌شاه و پیرامونش این بوده که این شکاف را درز بگیرد. این شکاف را درز بگیرد، ناشی از یک تفکر پیچیده و استراتژیک است. فاکت بعدی خیلی مهم‌تر است. در کتاب *تاریخ روابط سیاسی ایران با دنیا*^۱ از انگلیس‌ها فاکت آورده است که در این اوقات (در اوج تنباکو) بر اثر تغییر وزرای انگلستان، وضع سیاسی آن کشور نیز تغییر یافته بود، کابینه عوض شده بود. «سِر لاسلز»^۲ به جای «سِر دراموند ولف»^۳ متصدی امور شده بود. این جمله‌ی او خیلی جالب است، عقیده است که در مقابل مقاومت ایرانیان نباید سختی کرد زیرا مقرون به صرفه و صلاح نیست. بنابراین صید به دام افتاده را باید رها کرد. ماهی لیز است، ماهی را در آب بینداز برود، با تنباکو و قرارداد این کار را کردند که حاکی از پیچیده بودنشان است. منافع تجاری خودشان را خیلی خوب می‌شناختند. صحبت شد که در اوج قضیه، سفیر روس در ایران یک مهمانی شبانه می‌دهد و همه سفرا را دعوت می‌کند. آنجا این مساله را مطرح می‌کند و نماینده‌ی شرکت در ایران را مخاطب قرار می‌دهد که می‌دانی تجارت یعنی چه؟ تجارت پدر و مادر ماست، بود و نبود

۱. احتمالاً اشاره‌ای است به کتاب *تاریخ روابط ایران و انگلیس در قرن نوزدهم* از محمود محمود، انتشارات اقبال.

۲. سِر فرانک لاسلز. Frank Lascells. (۱۹۲۰-۱۸۴۱). دیپلمات انگلیسی که در طول حیاتش عهده‌دار پست‌های مختلفی از جمله سفیر انگلیس در روسیه و آلمان بود. او که چندین سال در عثمانی و کشورهای خاورمیانه حضور داشته، در سال‌های ۱۸۹۱ تا ۱۸۹۴ وزیر مختار انگلستان در ایران بود.

۳. سِر هنری دراموند ولف. Sir Henry Drummond-Wolff. (۱۹۰۸-۱۸۳۰). دیپلمات انگلیسی بود که پس از مدتی ماموریت در عثمانی و مصر در سال ۱۸۸۸ به مقام وزیر مختار انگلیس در ایران (دیپلمات ارشد دولت انگلستان) رسید. در زمان تصدی او به این شغل قراردادهای زیادی بین انگلیس و ایران امضا شد که قرارداد رژی یکی از آنها است.

ماست، تجارت نباشد، ما وجودی نداریم. چرا عرصه‌ی تجاری ما را به خطر انداختید؟ همه با او هم‌نوا می‌شوند که مساله باید حل شود. [فکر] ماهی لیز را به دریا بسپارید، حاکی از پیچیده‌بودن امپریالیسم دوره است. مردم ساده، رهبری ساده، تاجار دارای میزانی پیچیدگی، حاکمیت مستبد و بازیگر و بندباز و امپریالیسم کاملاً پیچیده؛ از صدر که حرکت می‌کنیم، سادگی، سادگی، سادگی، پیچیدگی حداقلی تاجار، پیچیدگی برتر حاکمیت و پیچیدگی حداکثری امپریالیست. وقتی که دهه‌ی ۴۰ و ۵۰ نسل نوبه عرصه‌ی جمع‌بندی ورود میکند و [به این می‌رسد] که امپریالیسم در ایران پیچیده بوده است و رهبران ساده، یکی از فاکت‌هایش همین جنبش تنباکو است. تا حد امکان سعی کردیم هم‌زمان شویم و دوران تنباکو را فهم کنیم.

برگیری قاعده از فراز تنباکو

وجه بعدی برگیری قاعده است؛ چون جنبش اول است، قواعدش قواعد پایه می‌شود. ۱۴ قاعده را از دینامیسم دوران و فراز تنباکو می‌توان برگرفت.

تلفیق ذهن و عین

قاعده‌ی اول تلفیق ذهن و عین است. در عین یک شرایط به‌غایت استبدادی وجود داشته است، هم در عرصه‌ی اقتصاد، چه تجارت و چه فلاح. یعنی رابطه‌ی دهقان روی زمین با صاحب زمین، رابطه‌ی به‌غایت استبدادی بوده است. در تجارت هم رابطه، استبدادی است، قراردادی منعقد می‌شود و کل سازوکار تجارت ملی را به هم می‌زند. مصادره‌های زیادی قبل از تنباکو در بخش تجارت صورت گرفته بوده است (نامه‌های تاجار را قبلاً مرور کردیم). عینیت، عینیت به‌غایت بسته و استبدادی و سرکوب‌گرانه است و واژه‌ی همیشه دارای کاربرد ناصرالدین‌شاه بوغول و خفه شوید، است. عنصر زنده، خفه شوید است. این شرایط عینی است. در ذهن هم، میرزاآقاخان، ملکمی، قانونی، اختری، سید جمالی، عبده‌ی بوده‌اند که از

بیرون تلنگرهایشان را می‌زدند و ذهن میرزا و روحانیت و مردم ایران را متاثر می‌کنند.

اولین قاعده این است که از چخماخ عین و ذهن لامحاله جرقه‌ای متصاعد خواهد شد. این قاعده‌ای همه‌دورانی است. غیرممکن است عین و ذهن به هم بخورند و جرقه‌ای برنخیزد. غیرممکن است که اولین رگه‌ی باران به خاک بوسه بزند و عطر خوشی متصاعد نشود. این قانون و قاعده است. از بوسه‌ی باران بر خاک، بوی تعفن بیرون نمی‌آید ولی از استبداد بوی تعفن بیرون می‌آید. از تقابل عین و ذهن لامحاله حرکتی ایجاد می‌شود.

ظرفیت‌های نهفته

وجه دوم این است که در تیره‌ترین و تاریک‌ترین شرایط، در شرایطی که جامعه به نظر مانند تابوتی می‌رسد که در سنگیش بسته است و هیچ روزنی به بیرون ندارد و نور و حرارتی در آن نیست، ظرفیت، درون آن تابوت اجتماعی همیشه وجود دارد.

بهبانه- بستر برای بروز ظرفیت

وجه سوم این است که بهانه و بستری می‌خواهد که ظرفیت نهفته بروز کند. کمتر کسی بوده که در آن زمان فکر کند که جامعه‌ی ایران، جامعه بارور و آبستنی است. فقط سید جمالی پیدا می‌شود که می‌گوید ظرفیت‌هایی نهفته است و روحانیت و منورالفکران می‌توانند آن ظرفیت را فعال کند. انسان‌هایی که مرارت تاریخ را لمس کردند به آن ظرفیت نهفته پی می‌برند. علی هست که در تبیین تاریخ نهج البلاغه، ظرفیت مردم را هر آن، قابل شکوفا شدن می‌داند اما عنوان می‌کند «میوه باید برسد تا به زمین بیفتد^۱». مراجعه می‌کنند

۱. اشاره به بخشی از سخن امام علی در خطبه‌ی ۵ نهج البلاغه است: «وَمُجْتَنَى الثَّمَرَةِ لَغَيْرِ وَقْتُ إِنْبَاعِهَا كَالزَّارِعِ بَغَيْرِ أَرْضِهِ»؛ آن که میوه را نارسیده چیند، همچون کشاورزی است که زمین دیگری را برای کشت گزیند».

برای این که بیاید بدیل شود، می‌گوید زمانش نیست و زمانش هم که می‌رسد، می‌گوید، مردم باید از من بخواهند. [برای] همین است که سیدی که جهان‌شناسی و استبدادشناسی جدی داشته، تشخیص می‌دهد که ظرفیت‌های جدی وجود دارد و آن ظرفیت‌ها احتیاج به کاتالیزوری برای فعال شدن دارد.

عنصر آغازگر- عنصر پیش‌برنده

قاعده‌ی بعدی این است که هیچ جنبشی بدون عنصر آغازگر و پیش‌برنده، پیش نمی‌رود. ما در دوره‌ی خودمان جنبش موسوم به اصلاحات را تجربه کردیم. جنبش اصلاحات آغازگر داشت ولی پیش‌برنده نداشت. چون نداشت، پیش نرفت. وقتی هم که پیش نرفت همه‌ی کاسه‌کوزه‌های تاریخی بر سر جریان راست خراب شد. وظیفه‌ی تاریخی جریان راست در ایران همیشه این بوده است، کما این که وظیفه‌ی تاریخی همه‌ی راست‌های جهان هم همین است (کاری که الان آمریکا در عراق و افغانستان می‌کند). وظیفه تاریخی راست همین است، این چیز جدیدی نیست. نمی‌توان گفت که این جریان مانع نداشت اما جنبش اصلاحات پیش‌برنده نداشت که پیش نرفت. عنصر آغازگر داشت ولی عنصر پیش‌برنده نداشت. ولی جنبش تنباکو عنصر آغازگر داشت و پیش‌برنده هم همان عنصر آغازگر بود. این خیلی مهم است. عنصر آغازگر مساله‌اش را اول به دل حاکمیت زد، جواب نگرفت. به دل روحانیت زد، جواب گرفت و وقتی جواب گرفت با تربیون‌های روحانیت مساله را اجتماعی کرد. صنف تجار تنباکو و توتون در ایران یک هنر تاریخی به خرج دادند که هم آغازگری کردند و هم تا ته قضیه پیش‌برندگی کردند. این خیلی مهم است.

عنصر رهبری

وجه بعدی عنصر رهبری است. ایده‌ای هست، ایده‌ی قابل تحقق هم هست، قابل پی‌گیری هم هست ولی رهبری ندارد. تجار درک کردند که

خودشان نمی‌توانند رهبر حرکت باشند؛ اعتبار سیاسی و اجتماعی در حدی که بتوانند هژمونی برقرار کنند و کاریزمایی داشته باشند که مردم به فراخوانشان پاسخ مثبت دهند، نبود. با این ذکاوت رفتند به سراغ جریانی که می‌توانست این نقش را ایفا کند، آن جریان روحانیت بود. لذا در اینجا عنصر رهبری تعبیه شد. اگر میرزایی نبود و فتوا و برد فتوایی وجود نداشت، قراردادی هم لغو نمی‌شد. لذا لامحاله عنصر رهبری باید وجود داشته باشد.

عنصر پی‌گیری

وجه بعدی عنصر پیگیری است. پی‌گیری تجار و پی‌گیری میرزا و اقطاب روحانی در ایران برای لغو قرارداد، پی‌گیری مقبول و مطلوبی بود. درست است که می‌گوییم میرزا ساده بود، آینده را ندید و... ولی تا لغو کامل قرارداد ایستاد؛ تجار، آفانجفی، جواد آقای تبریزی و مردم هم ایستادند. عنصر پی‌گیری در آن استراتژی نقطه‌ای، عنصر مطلوبی بود. با پی‌گیری به سرفصل رسیدند. ولی در دوران خودمان از مجموعه نیروهایی که در عرصه‌ی اصلاحات بودند، پی‌گیری‌ای ندیدیم. پی‌گیری و پیش‌برندگی نبود که این وضعیت به وجود آمد. «آقای میثمی» جزوه‌ای دارند درباره‌ی استراتژی «امام حسین»^۱ که به نقل از حنیف‌نژاد تصریح می‌کند «قیام یعنی جدیت و پی‌گیری». جدیت و پی‌گیری را از امام حسین بگیرد، عاشورایی به وجود نمی‌آمد. امام حسین نمی‌توانست در منزل بنشیند و بیانیه‌ی سیاسی صادر کند و ۲۰۰ نسخه تکثیر کند و به آحاد بفرستد، این کار را نکرد؛ وسط حج دور زد، سنت را دور زد و در مدار عالی‌تر آمد. لذا عنصر پی‌گیری خیلی مهم است. قیام مساوی است با پی‌گیری و جدیت. اما در دوران خودمان خیلی چیزها شوخی است. با آرمان‌ها شوخی برخورد شد. آرمان چیز جدی و محترمی است. اگر کسی با آن شوخی کند، به سمتش نمی‌آید اما اگر کسی

۱. میثمی، لطف‌الله، استراتژی پیروز. چاپ اول، ۱۳۸۷، انتشارات صمدیه، تهران.

آن را جدی بگیرد، با او هم آغوش و هم نفس می‌شود.

نیروی اجتماعی - نیروی پیش‌برنده

وجه بعدی نیروی اجتماعی و نیروی پیش‌برنده است. بالاخره جنبش بدنه می‌خواهد، تنباکو بدنه داشت. بدنه هم خوش‌کشش بود و تا آخر آمد. اما این بدنه در نهضت ملی زه می‌زند و تا جایی می‌آید. در دوران اصلاحات زه زد و از جایی به بعد نیامد. رهبری اصلاحات درایتی نداشت که بدنه را با خود بکشد. کارگراها، معلمان، کارمندان و .. تکه‌تکه جدا شدند. آخر اصلاحات ۷-۸ نخبه و فرهیخته ماندند که بی‌توجه به عملکرد و دینامسیم بدنه می‌خواستند اصلاحات را در سطح بالا پیش ببرند. لذا اگر نیروی اجتماعی و پیش‌برنده وجود نداشته باشد، جنبش می‌شود جنبش رمانتیک و روشنفکری که مثلاً عدالت خوب است و جامعه‌ی مدنی خوش است و حقوق برای انسان‌ها باید وجود داشته باشد و ... این‌ها آرمان‌های خوبی است اما چه کسی می‌آید دستش را روغنی کند؟ چه کسی دستش را برای این آرمان‌ها ترک می‌دهد؟ نیروی اجتماعی و پیش‌برنده می‌خواهد.

تجميع نیروها

وجه بعدی تجميع نیروهاست. تنباکو سرجمع نیروها شد. مثبت بود.

سازمان کار

وجه بعدی این‌که سازمان کاری داشت. بالاخره با وصله و پینه -قبلا که دانش سازمان‌دهی وجود نداشت- [سازمان کاری پیدا کرده بود]. پس جنبش سازمان کار می‌خواهد.

راديکاليسم کمک‌کار

وجه بعدی، راديکاليسم کمک‌کار است. روشنفکران امروز وقتی تاریخ قبل از خودشان را تحلیل می‌کنند، متأسفانه این‌طور می‌گویند که همه‌ی کسانی که آرمانی داشتند و روی آرمانشان جدی بودند و راديکال بودند، یک

مشت خُل و چل بودند. شهر آشوب‌هایی بودند که آمدند قواعد جنبش‌های مسالمت‌آمیز را به هم زدند و حرکت را رادیکالیزه کردند. اگر رادیکالیسم را به مفهوم عمق‌نگری و مسئولانه برخورد کردن بگیریم، رادیکالیسم همیشه حتی کمک‌کار جنبش مسالمت‌آمیز، بوده است. الان در نگاه اول کلاسیک، همه می‌گویند جنبش تنباکو مسالمت‌آمیز است. بله! مشی مسالمت‌آمیز بود و دنبال آنتاگونیسم نرفت اما گروه‌های پیش‌برنده‌ای هم بودند که اگر نبودند، اساساً استبداد حاضر نمی‌شد قرارداد را لغو کند.

اشاره‌ای می‌کنم به نقش رادیکال‌های دوره؛ رادیکال‌ها خُل و چل و مغز معیوب نیستند. در اصطلاحی امروز ما «رادیکالیسم معقول» را به کار می‌بریم. واژه‌ای که «مرحوم طالقانی با عمقی که در قرآن، در تاریخ و در جنبش‌های اجتماعی داشت، به کار برد. آقای طالقانی به رادیکالیسم آشوب‌طلبانه‌ی سال ۵۸ کردستان در نماز دانشگاه تهران حمله کرد. ولی در کنارش تصریح می‌کرد که عقلانیت اگر به رادیکالیسم پیوند بخورد، خیرش به شرایط می‌رسد. ما الان با تجربه‌ی تاریخی خودمان باید روی رادیکالیسم معقول بایستیم. رادیکالیسم دوره در کجا متعین بود؟ در خود مردم! زنان آمدند، دکان بستند، با کامران‌میرزا مواجهه پیدا کردند، با شاه پرده‌داری کردند. مردمی بودند که برای اولین بار شب‌نامه توزیع کردند. یک رگه‌ی رادیکالیسم ناشناخته و غیرتشکیلاتی در مردم بود.

اما غیر از آن، رگه‌های رادیکالیسم مشخصاً در شیراز [وجود داشت]. فال‌اسیری به عنوان یک مرجع در شیراز قاعده‌ی بازی را به هم زد. رادیکالیسم فال‌اسیری خیلی مهم بود. یک فاکت خدمتتان می‌خوانم، «وی در جمع مردم معترض در مسجد وکیل منبر رفته و علیه دولت و امتیاز سخن گفت. او در پایان شمشیری از زیر عبا در آورد و گفت موقع جهاد عمومی است. ای مردم بکوشید تا جامه‌ی زنان نپوشید.» این جمله تاریخی شد و همه به آن استناد می‌کنند. «من یک شمشیر و دو قطره خون دارم، هر

بیگانه‌ای که برای انحصار دخانیات به شیراز بیاید، شکمش را پاره می‌کنم. آنگاه گریه‌کنان از منبر پایین‌آمد.» همین فال‌اسیری رادیکال تبعید می‌شود. اصفهان یک پدیده بود. اول بار قبل از تجار، روحانیت روی قرارداد موضع گرفت. تشخیصش مهم بود. گزارشی هست از اوضاع اصفهان در ۱۶ ربیع الثانی ۱۳۰۹؛ «دیروز شنبه را آقاجفی و شیخ محمد علی، اعلاناتی چند درب مساجد و معابر چسبانده و استعمال تنباکو را حرام و حمایت‌کنندگان فرنگی را مرتد اعلام کردند. مقدم بر میرزای شیرازی این‌ها برخورد تحریمی کردند. عملجات دخانیه را نجس خوانده و نوشته‌اند کسی از این جماعت را که دخالت در کار فرنگی دارند به حمام و مسجد و سقاخانه راه ندهند.» این فهم دورانی است. یعنی ما باید نجس- طاهری آن دوران را لحاظ کنیم و با فهم دورانی تحلیل کنیم. «در حمام‌ها و قهوه‌خانه‌ها و مجالس علما و تجار و غیره، قلیان موقوف است. طلبه‌ها در هر نقطه که قلیان دیدند، بشکنند. هر جا که فرنگی دیده می‌شود، مردم دنبالش کنند و داد و فریاد نمایند.» این رادیکالیسم اصفهان است.

در رادیکالیسم تبریز میرزا آقا جواد تبریزی تصریح کرد و به شاه نامه نوشت «در صورتی که امر میرزای شیرازی درباره‌ی امتیاز اجرا نشود، ما خودمان اقدام خواهیم کرد». گفت من وسط آدمم مساله را حل کنم. میرزا آقاجواد که موضع رادیکال گرفت، چند اتفاق افتاد؛ «امیرنظام گروسی» که والی و پیشکار تبریز بود، سست شد و اساسا کنار کشید. حقانیت جنبش را صحنه گذاشت و بعد هم ناصرالدین‌شاه او را عزل کرد. اقدامش یک ریزش نیرو در داخل حاکمیت مستبد داد.

وجه دوم این بود که مردم مغازه‌ها را بستند، اطراف منزل جواد آقا جمع شدند و ۲۰ هزار نفر هم مسلح شدند. این خیلی مهم است. رادیکالیسم تبریز، رادیکالیسم دوران‌ساز بوده است. تبریزی‌ها از تنباکو به بعد در مشروطه و در دهه‌ی ۴۰ و ۵۰، هم در نرم‌افزار مبارزه شرکت جستند و هم در

سخت‌افزار مبارزه. خیلی مهم است که هم فرد تئوریک داشتند و نظریه‌پردازی کردند و هم سخت‌افزاری [عمل کردند]. بعضی‌ها هم دو وجهه بودند و هم نرم‌افزاری و هم سخت‌افزاری عمل کردند. در تبریز آن‌قدر فشار بالا بود که برای مذاکره با میرزا واد آقای تبریزی امین حضور - که اول سه‌راه‌ری به اسم اوست- [را به عنوان] نماینده فرستادند. او وقتی با تمام مشقات به تبریز رفت، فضا سنگین بود و مغازه‌های بسته و ۲۰ هزار نفر مسلح را دید، وقتی پیش میرزا جواد آقای تبریزی رسید، نشست خلعت ناصرالدین‌شاه را داد و بدون لام تا کامی بیرون آمد. وقتی این شرایط در تبریز دیده شد، کمپانی چند قدم جدی عقب رفت. گفت ما هیچ پرسنلی از خودمان به تبریز نمی‌فرستیم و خود آذربایجانی‌هایی که تمایل دارند داوطلب شوند و مسائل کمپانی را پیش ببرند.

تبریز توسط میرزا جواد آقای تبریزی و ۲۰ هزار نیروی مسلح قفل شد. اصفهان توسط آقاجفی قفل شد. شیراز هم قفل شد. سه کلان‌شهر ایران قفل شدند. در تهران هم که کلان‌شهر اول و پایتخت بود، زنان و جنبش اجتماعی این قفل را زدند. لذا این قفل‌ها بود که در حقیقت شرایط را پیش برد. اگر رادیکالیسم دوره نبود، قراردادی لغو نمی‌شد. آخر الامر شایعه‌ی جهاد که کار ابداعی خود مردم بود. مردم به در و دیوار بیانیه زدند که «برحسب حکم جناب حجت‌الاسلام آقای میرزای شیرازی یوم دوشنبه‌ی آتیه جهاد است، مردم مهیا شوید». خیلی خودانگیخته و خودجوش بود. در یک اعلامیه‌ی دیگر [آمده بود] «هرگاه تا روز دوشنبه کار تنهاکو متوقف نشود، جهاد خواهد شد و تمام فرنگی‌ها و اتباع آنها را خواهیم کشت». کتاب آقای کربلایی شرایط اجتماعی را خوب توصیف کرده است. می‌گوید، وقتی شایعه‌ی جهاد منتشر شد، شب مردان از زنان خداحافظی کردند و شرایط برای پیوستن به جهاد آماده شد. قرارداد کی لغو شد؟ بعد از این اتفاقات، بعد از خونی که ریخته شد. رادیکالیسم درون هر دوران جنبش خل و چل‌ها نیست. اگر

رادیکالیسمی نبود، مشی مسالمت‌آمیز تنباکو پیش نمی‌رفت. تبریز قفل، اصفهان قفل، شیراز قفل، زنان هم به صحنه آمدند. در دو فراز کار پیش رفت که هر دو با خون حل شده است. این در تفسیر مهم است. اگر همه نیروها در خیابان می‌آمدند و صحنه را سیاه می‌کردند با یک شاخه گل میخک و می‌گفتند قرارداد را لغو کنید، قرارداد لغو می‌شد؟ لغو نمی‌شد. اتفاقاتی توسط رگه‌هایی به وجود آمد که این قرارداد را لغو کرد. فوریه وضعیت ناصرالدین‌شاه را خوب توصیف می‌کند. می‌گوید «تبریز ناصرالدین‌شاه را پژمرده کرد». تبریز برای قاجارها خیلی استراتژیک بوده است چون ولیعهد همیشه در تبریز بوده است. ناصرالدین‌شاه خودش در زمان محمدشاه در تبریز بوده است. روی تبریز حساب استراتژیک می‌کردند، مثل حسابی که روحانیت روی قم می‌کند. مثل این است که در قم رادیکالیسمی به وجود آید که مردم بگویند ما روحانی نمی‌خواهیم، ببینید روحانیت چه حالی می‌شود. در تبریز که همیشه پایگاه ولیعهدها بوده، می‌ایستند و می‌گویند ما کسی از عناصر حاکمیت را راه نمی‌دهیم. امین‌حضور هم پاورچین پاورچین رفت و کفشش را در آورد و بعد هم کفشش را جفت کرد و برگشت. این است که بعد از این که در تهران و شیراز خون ریخته می‌شود، در مرحله‌ی اول وجه داخلی قرارداد لغو می‌شود و در مرحله‌ی بعدی که رادیکالیسم اوج می‌گیرد، قرارداد کلاً لغو می‌شود.

اگر بخواهیم رادیکالیسم را جمع‌بندی کنیم [باید گفت] وجودش در دوره‌هایی ضروری بوده. رادیکالیسم آنارشستی مد نظر ما نیست که همیشه بخواهند آنتاگونیستی برخورد کنند و اسلحه و شمشیر بکشند. همان رادیکالیسم معقولی که آقای طالقانی گفت؛ یعنی پی‌گیری جدی، تحلیل عمیق از شرایط.

به نظر من تحلیل سه قطب روحانی در تبریز، اصفهان و شیراز خیلی عینی‌تر و جدی‌تر از تحلیل آشتیانی در تهران بود. آشتیانی در تهران نقش

داشت ولی موجب اتفاقی نشد. پس رادیکالیسم کمک‌کار است، این قاعده از تنباکو درمی‌آید. رادیکالیسم اگر عقلانیت هم به آن تزریق شود، کمک‌کار جنبش‌های مسالمت‌آمیز است.

ناپیدایی اراده و دینامیسم مردم در چشم‌انداز استبداد و استعمار

از دید حاکمیت و امپریالیسم دوره موجودیت جامعه ایران یک جسد بوده است. یک فاکت هست که «فرنگیان تصور نمی‌کردند از جسد بی‌جان ایرانی بی‌رمق حرکتی حادث شود. نه استبداد فکر می‌کرد و نه امپریالیسم، ولی بالاخره حرکتی حادث شد. در زلزله‌ی بم یک خانم سالخورده ۸ روز زیر آوار بود و یک سازوکار مقاوم درونی داشت که بعد از ۸ روز زنده از زیر آوار بیرون آمد. جامعه هم یک سازوکار مقاوم درونی دارد که در سخت‌ترین شرایط که کسی فکر نمی‌کند دینامیسمی دارد و همه می‌گویند مرده است، انگشت کوچک پا و دستش تکان می‌خورد و این تکان کل بدن را حرکت می‌دهد، کل جامعه را تکان می‌دهد. این اتفاق در تنباکو افتاد.

تَرک در دل‌دل انسجام استبداد

وجه بعدی ترک در دل‌دل انسجام استبداد و عقب‌نشینی در دل‌دل اراده‌ی استبداد است. تنباکو انسجام استبداد ناصری را به هم زد. آقای آدمیت در *ایدئولوژی نهضت مشروطه* در ۴۰-۵۰ صفحه‌ی اول که به تنباکو اختصاص داده، جمع‌بندی‌های کیفی‌ای دارد، روی ترک‌ها دست می‌گذارد. تصریح می‌کند «امین‌السلطان خیال نمی‌کند خطر برانداختن شاه وجود داشته باشد. گرچه به وخامت اوضاع موجود پی برده است». شاید نخستین بار است که صدراعظمی امکان جنبشی را علیه پادشاه اعتراف کرده باشد. اولین بار است که در داخل خودشان بحث سرنگونی و بود و نبود پیش می‌آید. تا به حال چنین چیزی نبوده است. ناصرالدین‌شاه چهل و چند سال قدر قدرت و قوی‌شوکت و ابد مُدت حاکمیت داشته است. تلقی قاجارها مثل تلقی «رامسس‌ها» در مصر بوده است. فرعون‌ی هست که ابدمدت است و مومیایی

هم می‌شود که در فراز بعدی برگردد و سازوکار را راه بیندازد. کسی فکر نمی‌کرد استبداد ترک بردارد. آقای آدمیت از اعلامیه‌های آن دوره فاکت‌هایی می‌آورد که جالب است. اعلامیه‌ها مردمی و خودجوش است. «اگر کار تنباکو موقوف نشود، جهاد خواهد شود»، «ای ناصرالدین همه‌ی رعیت از وضع خفت‌آمیز این دولت و سلطنت به سطوح آمده. اگر در سوراخ جانوری پنهان شوی بیرون می‌آوریم و خونت بریزیم». چنین ادبیاتی قبلاً وجود نداشته است. این موج، انسجام کاذب استبداد را به هم می‌ریزد. همه تصور می‌کنند در حکومت ناصری هیچ ترکی وجود ندارد. این دیدی هست که با فلسفه‌ی تاریخ نمی‌خواند. استبداد تاریخی در دل خودش ترک‌های جدی دارد [ولی] جنبش اجتماعی بروز و ظهور این ترک‌ها را مشخص می‌کند.

عقب‌نشینی در دل‌ادل اراده‌ی استبداد

وجه بعدی عقب‌نشینی در دل‌ادل اراده‌ی استبداد است. حکومت قاجارها حکومت ارادی بوده است. من سریع خدمتتان می‌گویم که قاجارها از کجا به کجا رسیدند. قبل از تنباکو مجلسی به نام مجلس تدقیق امتیازات^۱ به دستور شاه تشکیل می‌شود. می‌گویند الان که دوران به ادبیات امروز واگذاری‌هاست و هر روز یک خارجی می‌آید بانک و راه و راه آهن و معدن و .. را بگیرد— ما باید مجلسی درست کنیم به نام مجلس تدقیقات امتیازات. تا امتیازها را دقیق کنیم و روند پیش‌برد امتیازات را مشخص کنیم. یعنی واگذاری‌ها و عصر امتیازات در ایران استراتژی بوده است. ببینم قدم بعدی به کجا می‌رسیم. اولین واکنش شاه به میرزای شیرازی، برخورد از موضع فئودال سیاسی است. خیلی وقت برای توضیح نیست ولی صریحش این است که تو

۱. مجلس تدقیقات امتیازات در سال ۱۳۰۳ ه.ق (پس از واقعه‌ی تنباکو) به دستور ناصرالدین شاه تشکیل شد. این مجلس که متشکل از نمایندگان از وزارت عظمی، داخله، خارجه و تجارت و همچنین نماینده‌ی مجلس شورای کبری و دارالخلافه بوده، وظیفه‌ی رسیدگی و نظارت بر امور کمپانی‌های طرف قرارداد ایران را داشته است.

حالی‌ات نیست چه می‌گذرد، دوران «تیمور گورکانی» گذشته است. من نامه‌ای دادم و چون تو از طریق پست فرستادی، من هم از طریق پست فرستادم. نماینده من می‌آید آنجا و حالی‌ات می‌کند. این جواب اول ناصرالدین‌شاه بود. «مشیرالوزرا» وقتی به عنوان نماینده‌ی ناصرالدین‌شاه پیش میرزای شیرازی می‌رود از مفاد صحبتش این بر می‌آید که امکان برهم زدن قرارداد نیست، دولت مجبور به اعطای امتیاز بود، نزدیکی به دول اروپایی برای رهایی از روسیه استراتژیک بود، عایدات تازه‌ای از محل عقد قرارداد برای تقویت کشوری و لشگری ایجاد می‌شود و امکان لغو امضای شاه وجود ندارد چون اعتبارش مخدوش می‌شود و باید خسارت بدهیم. اینجا جنبش که پیش می‌رود ناصرالدین‌شاه و حاکمیت وارد شش و بش می‌شوند. این شش و بش را کربلایی در مکتوبش خوب ترسیم می‌کند.

فاز بعدی مواجهه‌ی کامران‌میرزا با زنان است. اصلاً فکر نمی‌کردند این اتفاق بیفتد. زنان رودر رو با کامران‌میرزا عنوان می‌کنند «همین روزهاست که علمای ما را بیرون کنند تا فردا عقد ما را فرنگیان ببندند، اموات ما را فرنگیان کفن و دفن کنند و بر جنازه‌ی ما فرنگیان نماز گزارند.» کامران‌میرزا وقتی با این رادیکالیسم مواجه می‌شود، می‌گوید «همشیره‌ها فرنگیان را بیرون می‌کنیم. هیچ یک از علما را نمی‌گذاریم بیرون بروند. خاطرتان جمع باشد. بس است، این همه فریاد و فغان نکنید». بعد از این جنبش زنان و بعد از خونی که در تهران و شیراز ریخته می‌شود، «در این هنگامه «معتدالسلطان عبدالله‌خان والی» مضطربانه، به مشقت تمام خود را به جناب مستطاب مد ظلّه الاسلام (آشتیانی در تهران) رسانده که اعلی‌حضرت همایونی می‌فرمایند، مقصود شما چیست؟ بگوئید تا فوراً انجام شود». استبدادی که آن برخورد اولیه را می‌کرده، می‌گوید ما فوری و فوری به دنبال حل مسأله‌ایم. دست‌خط ناصرالدین‌شاه برای لغو قرارداد خیلی مهم است؛ جناب امین‌السلطان، امتیاز دخیانیات داخله که چند روز قبل موقوف شده بود جواب نداد، این روزها که

امتیاز خارجه را هم موقوف فرموده‌اید، کلیه‌ی این عمل به‌طور سابق شده. به تمام علما، حکام و مردم -تا به حال صحبت مردم نبوده است- اطلاع دهید که مطمئن باشند و به رعایا حالی کنید. به رعایا حالی نمایید که مساله حل است. عقب‌نشینی آن‌قدر پیش می‌رود که آخرسر ناصرالدین‌شاه در نامه‌ی آخرش به میرزا می‌نویسد، از این به بعد ما هر کاری که خواستیم بکنیم از مشورت شما هم استفاده خواهیم کرد و تصریح می‌کند «دیگر امتیازی به خارجه نخواهیم داد». بعد از این اتفاقات پُر عدلیه می‌گیرند. وزارت عدلیه برای اول‌بار در ایران تشکیل می‌شود. عقب‌نشینی، در دلایل اراده‌ی استبداد وجود دارد، این قاعده است. او که اول به میرزای شیرازی می‌گفت تو حالی‌ات نیست و در فضا نیستی و ما هر وقت صحبت آخوندها را گوش دادیم نمونه‌ی تاریخی فتحعلی‌شاه را می‌آورد که مگر شما آخوندها نبودید که گفتید جنگ شود؟- چوب فتوای استراتژیک شما را خوردیم، چرا باز این فتوا را دادید، آخر سر به پز دموکراتیک می‌رسد و عدلیه تاسیس می‌کند.

پایه‌گذاری یک رابطه‌ی تاریخی؛

مناسبات یک‌سویه مبتنی بر: شریعت، تکلیف، تلقی ابزاری

وجه بعدی، پایه‌گذاری یک رابطه‌ی تاریخی است. مناسبات یک‌سویه‌ی مبتنی بر شریعت، تکلیف و تلقی ابزاری، بین روحانیت به مسند رهبری رسیده و توده‌ی سنتی. یعنی [اگر] ادبیات مکتوبات و محاورات رهبری درون و بیرون ایران را تحلیل کنید، شریعت بیرون می‌آید. تحلیل فقط تحلیل شرعی است؛ تحلیل اجتماعی نیست که بگوید شرایط اجتماعی این‌طور است، قرارداد این نقش را در اقتصاد دارد و... این‌طور نیست؛ بیضه‌ی اسلام به خطر افتاده، شریعت به خطر افتاده، مردم به پا خیزید؛ تکلیف است که برای ملقی شدن قرارداد کوشش و بذل انرژی کنید.

نهایتاً یک تلقی ابزاری [هست]. یعنی مردم به صحنه بیایند، صحنه پر شود و مساله که در بالا حل شد، مردم هم به استراحتگاه تاریخی خودشان

بروند. این اتفاق در تنباکو افتاد و تبدیل به قاعده‌ای شد که می‌بینیم در دوران بعد تکرار می‌شود؛ برخورد شرعی و تکلیفی، خیابان‌ها پر شود، مساله که حل شد خیابان‌ها خالی شود و جنبش و پتانسیل برخاسته دوباره سر جای خودش برود. اما در علم چنین چیزی شدنی نیست. بعد از این که سر دم‌کنی را برداشتید، دیگر نمی‌توان بخار را به دیگی که قبلاً بوده، هدایت کرد. این قاعده‌ی علم است که مولوی می‌گوید «هیچ انگوری دیگر غوره نشد». ولی این مساله را در تاریخ ایران و در دوره‌های بعد هم می‌بینیم که خطاب به مردم می‌گویند شما غوره هستید، ایجاب می‌کند که مویز شوید. وقتی مویز می‌شوند و مساله حل شد، می‌گویند لطفاً باز به وضعیت غوره بودن برگردید. ربطی به شما ندارد، مساله حل شد، دخالت بعدی جایز نیست. این در دوره‌های بعد هم قاعده می‌شود.

هزینه‌پردازی‌های ناهم‌طراز

و آخر الامر این قاعده شد و در دوره‌های بعد هم هست که هزینه‌پردازی‌ها ناهم‌طراز شد. یعنی هزینه را همیشه بدنه داده است. در تنباکو هم هزینه‌ی جانی و فیزیکی را مردم دادند. تجار خیلی هزینه‌ای ندادند. روحانیت هم آقاجفی هزینه داد که تبعید شد و آشتیانی هم در آستانه‌ی تبعید قرار گرفت. این در ایران قاعده شد. رهبری‌ها حداقل هزینه (این در دوره‌های بعدی شکسته شد) و توده‌ها حداکثر هزینه؛ این قاعده‌ای است که از تنباکو بیرون می‌آید.

کاربست امروزین داده‌های فراز تنباکو

این ۱۴ قاعده به ذهن محدود و کمتر از متوسط من رسید. بحث ماقبل آخر بحث کاربست امروزین داده‌های فراز تنباکو است. اگر بخواهیم تنباکو را به امروز بیاوریم، می‌توان ۷ متن ترجمه از آن استخراج کرد. قواعد باید ترجمه‌ی امروزین داشته باشد.

انباشت اندیشه

اولی، انباشت اندیشه است. قبل از تنباکو انباشت اندیشه‌ای صورت می‌گیرد؛ بخشی ملکم خان بوده، بخشی میرزا آقاخان کرمانی، بخش مهم‌تری سید جمال، بخشی اختر و قانون و ... این انباشت اندیشه صرفاً سیاسی نیست. سید جمال مکتوبی تحت عنوان [رساله‌ی] نیچریه^۱ هم داشته است. نیچریه از نیچر به مفهوم طبیعی که در غرب بوده، می‌آید. جزوه‌ای بوده که تفکر مادی دوره را نقد می‌کند. انباشت تئوریکی قبل از تنباکو صورت می‌گیرد. امروز اگر جامعه‌ی ایران جامعه‌ای است که در ۴-۳ سال اخیر در جای خودش مانده است -حاکمیت مانده، اپوزیسیونش مانده و مردم عادی‌اش هم مانده‌اند- اگر بخواهد اتفاقی روی بدهد -منظور از اتفاق هم کن و فیکون و سرنگونی نیست، هر اتفاقی در هر حوزه‌ای بخواهد صورت بگیرد- انباشت اندیشه‌ای لازم است. انباشت اندیشه در سال‌های ۶۷ تا ۷۵ در ایران صورت گرفت و یک جنبش اصلاحاتی سوار شد. الان اندیشه‌ای وجود ندارد که منجر به حرکتی شود. تنباکو این درس را به ما می‌دهد؛ تقدم اندیشه بر جنبش. امروز ما با این قاعده کار داریم.

ایده‌ی تحقیقی-ضریب اغشتگی

لغو امتیاز تنباکو یک ایده‌ی تحقیقی بود. ایده‌ی امروزم بی‌مهندسی و بدون هندسه نبود؛ دموکراسی‌خواهی! دریایی است و جهانی را در بر می‌گیرد، هندسه‌اش چیست؟ نقطه‌ی مرکزی کریستالش چیست؟

۱. رساله‌ی نیچریه نام متنی است که سیدجمال‌الدین اسدآبادی در سال ۱۲۹۸ ه.ق به تقاضای یکی از مسلمانان حیدرآباد در هندوستان به زبان فارسی می‌نویسد و در آن استدلال‌هایی را بر ضد طبیعت‌گرایی و پوزیتیویسم برخی مسلمانان هند ایراد می‌کند و بدیل‌هایی فکری برای پیشرفت مسلمانان و مبارزه با استعمار بیان می‌کند. این رساله‌ی ۷۰ صفحه‌ای در کتاب مجموعه رسائل سید جمال‌الدین اسدآبادی که در سال ۱۳۷۹ توسط انتشارات کلبه‌ی شروق منتشر شده، موجود است.

تنباکو ایده‌ی تحقیقی داشت؛ این قرارداد باید لغو شود. ضریب آغستگی هم داشت که این خیلی مهم است. با معیشت ۲۰۰ هزار نفر پیوند خورده بود. ۲۰۰ هزار نفر را ضرب در بار تکفل ۸-۷ نفر آن روز می‌کردی، جمعیتی متجاوز از یک و نیم میلیون را تشکیل می‌داد که با مساله آغشته بودند. الان مسائلی که مطرح می‌شود با [مسائل] مبتلا به مردم آغشته است؟ مردمی که امنیت ندارند، مردمی که چندپیشه‌اند، مردمی که اقتصاد ندارند. یک زوج اول ازدواج شش صبح از خانه بیرون می‌زنند، هفت شب به خانه می‌رسند، کنسرو باز می‌کنند و پای تلویزیون خوابشان می‌برد، مسائل این‌ها مسائل کلان جامعه‌ی روشنفکری است؟ جنبش تنباکو با مسئله‌ی ریزمره و روزمره‌ی مردم پیوند خورد. این درس امروز است! حال صرفاً بگوییم اصلاحات، جامعه‌ی مدنی، پاسخگو شدن، این‌ها خیلی خوب است، کسی نمی‌گوید بد است. منصفانه باید گفت چیزهای خیلی خوبی است، اما بالاخره نقطه‌ی آغازینش کجاست؟ مساله دختران بی‌جهاز را چه کسی حل می‌کند؟ مساله‌ی روسپی ۱۳ ساله را چه کسی حل می‌کند؟ چه کسی سراغ این مساله‌ها می‌رود؟ مرد چندپیشه‌ی زهوار دررفته را چه کسی در دوران بازنشستگی به تقاعد واقعی می‌رساند و سر جایش می‌نشانند؟ چه کسی به این‌ها فکر می‌کند؟ چرا کارگر در جنبش اجتماعی نیامد؟ چرا معمان نیامدند؟ چه کسی دنبال حق معلم حق التدریسی بود؟ روشنفکران حاضرند شش ماه یک‌بار حقوق بگیرند؟ یک سال یک‌بار اسباب‌کشی کنند؟ رهبران حاضرند؟ حاضر نیستند، پس چرا مردم حاضر باشند؟ این است که ایده باید تحقیقی و هم‌پیوند و آغشته با مساله‌ی مبتلا به مردم باشد.

تجمع

وجه سوم تجمع است. الان دوران تفرد است و از تفرد هم چیزی بیرون نمی‌آید. الان محصل دوم راهنمایی حساب کتاب فردی دارد، دانش‌آموز و دانشجو هم حساب کتاب فردی دارند. هفته‌ی پیش مقاله‌ی قشنگی در اعتماد

چاپ شده بود که یک ستون بود. گفته بود، همان‌طور که الان همه ماشین‌هایی که از خارج وارد می‌شوند، ضریب آیرودینامیکشان خیلی بالاست و هیچ چیزی در آنها وجود ندارد که بتوانید لمسشان کنید، دانشگاه‌ها هم در ایران آیرودینامیک شده‌اند، روشنفکران هم آیرودینامیک شده‌اند. اصلاً چیزی وجود ندارد، تیزی‌ای از آنها بیرون نمی‌زند. تیزی فقط سرنگونی حاکمیت و این طبقه، آن طبقه نیست. تیزی این است که انسان استخوان‌هایش ناشی از دغدغه بیرون بزند. شما دونده‌های سرعت را ببینید، همه استخوان‌های فکشان برآمده است. دنبال یک چیزی بوده است، دندان به هم فشرده است. دونده‌ی صد متر را نباید فقط در نوار پاره کردن دید، در عرصه‌ها و حوزه‌های دیگر هم ترجمه دارد. لذا الان هرکس درون خودش و دنبال منافع خودش است. در شرایط تفرد چیزی شکل نمی‌گیرد. لذا تجمع تنباکو درسی بود. در دورانی که یک فرد، یک جریان یا یک حزب بیاید و بخواهد یک مساله مثل ایدز، مثل افت فاحش سن روسپیگری، گرانی، تورم (سراغ مسائل سیاسی نرویم) یا حتی مساله‌ی حذف استقلال از باشگاه‌های آسیا را حل کند، نیست. این‌ها نشان‌دهنده‌ی این است که عقل سلیمی وجود ندارد و در طراحی‌ها و اجرا تجمیعی باید صورت بگیرد.

پی‌گیری

وجه بعدی، پی‌گیری است. الان همه‌ی جامعه‌ی روشنفکری ما صادرکننده‌ی بیانیه و قطعنامه هستند. همه‌ی افعال هم مجهول است؛ چنین باید بشود، چنان باید بشود. چه کسی باید این‌ها را انجام دهد؟ کننده‌اش کیست؟ فاعل شناسایش کیست؟ هیچ‌وقت در جامعه ایران نبوده که این جریان‌های روشنفکری این‌قدر بی‌مسئولیت باشند. «گاندی» مساله‌ای را مطرح می‌کند، خودش پشتش است. مصدق مساله‌ی *الگوی مصرف ملی* را مطرح می‌کند، خودش کم مصرف‌ترین انسان است. نمی‌توان تعدیل اقتصادی را مطرح کنیم و مردم را در گرمابه و سونا بفرستیم و خودمان کنار استخر

فربه شویم. چنین چیزی نمی‌شود. مردم گاندی جوکی را دیدند که مصرف را کنار گذاشتند و کالای انگلیسی را آتش زدند. این تناقض در ایران وجود دارد.

پی‌گیری خیلی مهم است، در تنباکو پی‌گیری وجود داشت؛ میرزا پی‌گیر بود، روحانیت دوره پی‌گیر بود، تجار و مردم هم پی‌گیر بودند و این پیگیری‌ها بود که استبداد ناصرالدین‌شاه را پژمرده کرد.

تغییر تلقی از مردم - تغییر نقش مردم

وجه بعدی تغییر تلقی از مردم و تغییر نقش مردم است. در تنباکو، در ایران قاعده شد که رهبری مردم را برای پُر کردن عرصه خواست. الان دوره به سر آمده است. الان در طراحی‌ها و ایده‌پردازی‌ها باید برای مشارکت مردم فکر کرد. نمی‌تواند پیشسازی پیدا شود و باری را تعیین کند و بعد به مردم بگوید شما بار سنگین ما را از اینجا به جای دیگر ببرید. نقش مردم و تلقی از مردم باید تغییر پیدا کند.

تغییر رابطه‌ی مردم- رهبری

وجه بعدی، تغییر رابطه‌ی مردم و رهبری است. رابطه باید دوسویه شود، استدلالی نه تکلیفی و دیالکتیکی شود. رهبران امروز روز بر مردم تاثیر می‌گذارند و از مردم تاثیر می‌گیرند. دوران رهبری ارباب و رعیتی به سر آمده است. این درس تنباکو و کاربست امروزم است. نمی‌شود هر وقت مساله و معضلی بود، مردم را بخوانید و بعد مثل [مهره‌های] بازی دومینو سر جای اول خودش بریزیم. بین رهبری و مردم باید رابطه‌ی تاثیر متقابل به وجود آید، حال چه رهبری روحانی باشد، چه روشنفکر باشد و چه تلفیقی از این دو باشد. یک توده‌ی اجتماعی وجود دارد که فهم و درکی دارد و باید با او رابطه‌ی استدلالی و متقابل داشته باشیم، نه تکلیفی.

پیچیدگی رهبری

وجه آخر، پیچیده شدن رهبری است. در تنباکو رهبری ساده بود. آخرین بیانیه‌ی مرحوم میرزای شیرازی این است که «همین که محقق شد که این اختصاص منافع ملت بر عموم رعیت شاق است، محض اعلامی کلمه‌ی ملت و رفاه عمومیت مردم و رعیت، صرف توجه ملوکانه و همت خسروانه مساله را حل کرد». بعد هم می‌خواهد که مردم برای شاه دعا کنند. این اتمام خیلی ساده‌ای است. الان رهبری با دستمایه‌ی جنبش‌های قبلی به‌خصوص تنباکو باید شرایط‌شناس بشود، نیروی مقابل را خوب بشناسد، امکانات خودی را هم خوب بشناسد. پیچیده شدن رهبری اصل است.

عصاره‌ی فراز

هر فرازی عصاره‌ای دارد. من تکه‌ای از متن کسروی را می‌خوانم که تنباکو را اینطور عصاره‌گیری می‌کند: «این (تنباکو) را می‌توان نخستین تکانی در توده‌ی ایران شمرد و این اگرچه با دست علما بود و هم‌چشمی دو همسایه بی‌دخال در آن نبود، خود، پیشامد ارجداری به شمار می‌آید و بشاید در تاریخ یاد آن بماند.» این عصاره‌ای که کسروی ارائه داده چند عنصر در آن است؛ یک این‌که این اولین حرکت است. دوم با توجه به ضد‌آخوندبودنی که کسروی دارد، می‌گوید گرچه رهبری‌اش روحانی است و گرچه عامل خارجی (به خاطر تضاد انگلیس و روس) در آن درست داشته اما «خود پیشامد ارجداری است». این یک انگار است.

عصاره‌ای که ما می‌توانیم از فراز تنباکو بگیریم این است که جنبش تنباکو، اولین اعتراض عمومی همگراساز در تاریخ نه‌چندان دوردست ایران با محرک صنفی و با خواسته‌ی مشخص و عینی متکی بر شعار، رهبری و سازوکار ساده است که در برآوردن مطالبه‌اش توفیق یافت و به فرجامی بدون مهندسی انجامید و در حد خود زمینه‌ساز فراز آتی شد.

جنبش هست، معترض است عام است، همگرایی دارد، محرکِ صنفی دارد که سیاسی می‌شود، شعار، رهبری و سازوکارش ساده است، در برآوردن مطالبه‌اش موفق است، فرجامش بدون مهندسی است و در حد خودش یک حرکت اعتلایی بوده و زمینه‌ساز بعد از خودش می‌شود.

آموزش‌های فراز

انسان در باریک‌ترین و سخت‌ترین شرایط عامل تغییر

آموزش‌های فراز برای امروز ما یکی این است که انسان در باریک‌ترین و سخت‌ترین شرایط عامل تغییر است. کسی فکر نمی‌کرد در دوران سیطره‌ی نواستعماری ۱۲۰ سال پیش که در سیر خودش امپریالیسم نوظهوری بیرون آمده که وحدت بازارهای خودش و فروپاشی بازارهای ملی است، قرارداد پشت قرارداد، امتیاز پشت امتیاز [می‌گیرد] و یک استبداد به‌غایت سرکوبگر [حاکم است]، انسانی پیدا شود، آرمانی، عشقی، تحرکی پیدا شود، «من» وسط بیاید. «من» انسان ایرانی در آن دوران به وسط آمد و انسان در سخت‌ترین و باریک‌ترین شرایط توانست عامل تغییر شود. این تغییر را امپریالیسم‌ها لمس کردند و در ادبیاتشان هست. ناصرالدین‌شاه هم لمس کرد. ناصرالدین‌شاه هم مثل کسروی از تنباکو جمع‌بندی داشته‌است. در محاورات خصوصی خودشان می‌گویند تنباکو یک شورش و نافرمانی ساکت بود. او هم درک کرد که چه اتفاقی افتاد. شورشی بود، رادیکالیسم و جنبش ساکتی بود، با اصطلاح امروز *نافرمانی مدنی* بود. لذا آخر سر، همه‌ی کسانی که هیچ تلقی از انسان ندارند و انسان را موجود میکروسکوپی هم حساب نمی‌کنند، انسان مجبورشان می‌کند که بر موجودیتش صحه بگذارند. در تنباکو این اتفاق افتاد.

توده‌های سنتی، قابل اعتنا و قابل ارتقا

دوم این که توده‌های سنتی کاملاً قابل اعتنا و قابل ارتقا هستند. این

آموزش برای امروز ماست. در حرکت هشت سال اخیر کسانی که ایده‌ی اصلاحات را در داخل حاکمیت تئوریزه کردند و خواستند اصلاحات را پیش ببرند، هیچ حسابی روی توده‌های سنتی باز نکردند. ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که مناطق مرکزی‌اش توده‌های سنتی را در بر دارد؛ اصفهان، یزد، کرمان، کاشان، قم و... و مرزهایی هم داریم که سنی‌های سنتی‌تر از توده‌های شیعی مرکز نشین را در بر دارد. آیا در طراحی حرکت اجتماعی کسی نباید به این‌ها فکر کند؟ توده‌ی سنتی را باید به دریا ریخت؟ باید دفن کرد؟ حالا گام به گام، اگر ان‌شاء الله عمر و امکاناتی باقی باشد و جلو برویم، می‌بینیم که در هر دوره همین توده‌های سنتی بودند که بدنه‌ی جنبش اجتماعی شدند. رهبران حرکت اصلاحات منهای خود «خاتمی» - او هم در نظر و نه در عمل - مرزبندی‌های شدید و غلیظی با توده‌های سنتی کردند. رای بیست و چند میلیونی را فقط روشنفکر و استاد دانشگاه و دبیر دادند؟ یا نه همین کرمانی‌ها و اصفهانی‌ها و اهوازی‌ها و کاشانی‌ها و توده‌های سنتی بودند؟ توده‌های سنتی در جنبش تنباکو و بعد از آن، کاملاً قابل اعتنا و قابل ارتقا هستند. مردم سنتی بی‌دانش سیاسی، بدون حرکت و پشتوانه‌ی قبلی در تنباکو خیلی رشد کردند. ما بیش از این نمی‌رسیدیم روی تنباکو ریز شویم ولی فاکت‌های متعددی وجود دارد که مردم ایران بعد از جنبش چندین ماهه‌ی تنباکو، مردم قبل از تنباکو نبودند. این در اسناد وزارت خارجه‌ی انگلیس هست، فورریه هم می‌گوید، امین‌السلطان و کامران‌میرزا و امین‌الدوله که فکری‌ترین عنصر دستگاه ناصری بود، همین تلقی را دارند. مردم، دیگر مردم قبلی نیستند. به این اعتبار است که ناصرالدین‌شاه واژه‌ی جمهور و ملت را به کار می‌برد. این است که توده‌های سنتی باربردارهای امین‌دوره‌ها - به خصوص در تنباکو - بودند.

عامل اقتصاد، عاملی عینی

وجه سوم، عامل اقتصاد عاملی عینی و درتنبیده با زیست روزمره و عامل

عنایت است. در دوران اخیر خودمان کسی به عامل اقتصاد بها نمی‌دهد. عوامل اجتماعی و سیاسی و فرهنگی عمده می‌شوند ولی عامل اقتصادی عمده نمی‌شود. عامل اقتصادی در جنبش تنباکو جواب داد. عامل اقتصادی پایگاه و سکوی پرش حرکت سیاسی- اجتماعی شد.

اهمیت عامل اقتصادی بیرون از سازوکار دولتی

وجه بعدی که خیلی مهم است، اهمیت عامل اقتصادی بیرون از سازوکار دولتی است. نفت و راه و راه آهن و... در دوران قاجار حراج شد ولی واکنش اجتماعی از آن برنخواست. اگر آن عرصه‌ی اقتصاد که بیرون از سازوکار دولتی است، مورد تعرض قرار گیرد واکنش برمی‌انگیزد. الان نفت در ایران به عنوان منبع اصلی، صد سال است که در دست حاکمیت است. چون در سازوکار و گردش اقتصاد داخلی نیست، در ایران نمی‌تواند [حول آن] مساله‌ی صنفی شکل بگیرد. تنباکو - آن موقعی که هنوز نفت نبود- بدیل نفت امروزی بود و با زندگی روزمره‌ی بسیاری از مردم آغشته بود؛ منتها در سازوکار غیردولتی. مالک و زارع و تاجر و بنکدار و خرده‌فروش و مردم چپ‌کش و قلیان‌کش و سیگارکش همه بیرون از سازوکار دولتی هستند. این عامل اقتصادی که بیرون از سازوکار دولتی است، توانست موجب یک جنبش اجتماعی شود. در حالی که نفت نمی‌تواند این را ایجاد کند.

صنف توان موج‌افشانی اجتماعی دارد

وجه بعدی این است که صنف، توان موج‌افشانی اجتماعی دارد. حرکت تاجر حرکت دقیقی بود و توانست موج‌افشانی اجتماعی کند. اگر امروز اصناف نمی‌توانند موج‌افشانی اجتماعی کنند، باید کار پژوهشی و کار دقیق میدانی و تئوریک روی آن شود که چرا این اتفاق نمی‌تواند در ایران امروز شکل بگیرد.

طبقه، کارآیی جدی اجتماعی و نیز سیاسی دارد

وجه بعدی؛ طبقه، کارایی جدی اجتماعی و سیاسی دارد. الان بعد از فروپاشی مارکسیسم و بعد از پایان دوران سوسیالیسم، جامعه‌ی روشنفکری ایران تصور می‌کند که این جامعه فقط یک توده و یک فله و یک جریان آمورف بی‌شکل است. طبقه، در تنباکو ایفای نقش کرد. طبقه‌ی اقتصادی و اجتماعی در جنبش سیاسی-اجتماعی یک عنصر استراتژیک است. الان ما طبقه‌ای نداریم؛ طبقه‌ای که باید یک هویتی داشته باشد، شناسنامه، خودآگاهی صنفی، سازمان، هدف، آرمان درونی، آرمان ملی داشته باشد، نداریم. لذا اگر جنبش اجتماعی می‌لنگد، یک لنگی‌اش برای پنجر بودن چرخ طبقه است. طبقه‌ای یا بهتر است بگوییم طبقه‌ی متعینی وجود ندارد که چرخ بچرخد.

مذهب بالذاته نگه‌دارنده، عامل انگیزاننده و عنصر بسیج اجتماعی

وجه بعدی، مذهب به ذاته نگه‌دارنده، عامل انگیزاننده و عنصر بسیج اجتماعی است. برخوردی که امروزه با مذهب می‌شود، یا برخورد حذفی است یا برخورد بالضروره است. بخشی از روشنفکران می‌گویند چون مذهب در ایران کاربرد اجتماعی دارد، ما باید به آن متوسل شویم. در حالی که این فی نفسه یک عنصر بالذاته است. هم انسان را در درون خود می‌تواند نگه دارد و حفظ کند، هم جامعه را می‌تواند حافظ باشد. همان‌طور که در جلوتر هم می‌بینیم این مذهب غلیظ‌تر از همه در دوران تنباکو آمد، در مشروطه غلیظ، در نهضت ملی همین‌طور، در ۴۲ غلیظ، در ۵۰-۴۰ جدی، در انقلاب بسیار جدی و حتی در اصلاحات نسبتاً جدی توانست عامل انگیزاننده و عنصر بسیج اجتماعی شود. با این عنصر نباید بالضروره و تاکتیکی و ابزاری برخورد کرد. آموزش تنباکو این است.

اهداف مشخص و تحقیقی، قابل مهندسی شدن است

آخرین وجه این است که اهداف مشخص و تحقیقی قابل‌مهندسی شدن

است. هدف اگر هندسه پیدا کند، مهندسی شود و مختصات پیدا کند و بشود روی این مختصات، فیزیکی سوار کرد می‌تواند اتفاقی رخ بدهد. همین خواسته‌ی ساده‌ی لغو قرارداد توانست مهندسی شود. الان همه‌ی خواسته‌ها غیرمهندسی است. همه‌ی مهندس‌ها هم جمع بشوند و از همه طرف آن را فشار دهند، نه دوزنقه می‌شود، نه لوزی، نه چندوجهی. این آرمان‌هایی که الان مطرح می‌شود مثل مار فراری است که هیچ‌جا منزل نمی‌گزیند و از این سوراخ به آن سوراخ می‌رود. لذا اهداف مشخص و تحقیقی باشند قابل مهندسی کردن هستند.

پرسش و پاسخ

* با توجه به فرهنگ خان‌بازی و ارتباطاتی که بین شهرها نبود، قائل بودن به هویت ملی در این مقطع چگونه است و چه تاثیری در تنباکو گذاشت؟ ما پیشینه‌ی تاریخی در این زمینه نداشته‌ایم؟

بین همین‌طور که خودت عنوان کردی، هنوز این فرهنگ جدید در ایران نیامده بود که مثلاً ملت یک هویت حقوقی داشته باشد و دولت نهادی باشد که خدمت‌رسان و پاسخگو باشد. ولی فضای جهان این نبود. در اتفاقاتی که در اروپای غربی افتاد و سلسله‌اش تا جاهای دیگر و تا همسایگی ایران هم کشیده شد، دوران، دوران دولت-ملت شد. در دوره‌های قبلی امت مسیحی وسط بود. در خود اروپا هم مساله ملیت، خط ملی، زبان ملی و فرهنگ ملی وجود نداشت. هژمونی بختک‌مانند روحانیت مسیحی و پاپیسم کل مساله‌ی اروپا را منحل کرده بود. اروپا قاره‌ای با وحدت مسیحی بود ولی بعد از اتفاقاتی که در اروپا افتاد و به دوران نو نقل مکان کردند، ملت‌ها ظهور و بروز پیدا کردند، ملت شکل گرفت، دولت هم با یک تعریف حقوقی مشخص [شکل گرفت]. دوران شد دوران دولت-ملت. قبا از تنباکو این آرام‌آرام به آستانه‌ی ایران هم رسید. عثمانی به عنوان یک امپراتوری بسیار وسیع جغرافیایی، سیر تکه‌کنی، ریزش و تلاشی‌اش صورت گرفته بود. الجزایری‌ها آرام‌آرام داشتند یک ملت می‌شدند؛ عراق و لبنان به همین ترتیب. ملت‌ها داشتند شکل می‌گرفتند. دولت‌های ملی در همسایگی دوردست ایران داشتند بروز و ظهور پیدا می‌کردند. یعنی فضای عینی آرام‌آرام داشت به ایران می‌رسید. تاریخ جاهایی پاورچین پاورچین راه می‌رود، همیشه که انفجاری حرکت نمی‌کند. پاورچین پاورچین داشت به ایران می‌رسید و تا آستانه‌ی ایران آمده بود منتهی این شاکله و ساختار

استبداد سیاسی مطلقه برنمی‌تابید. بعد خود این نماینده‌های استبداد مطلقه هم که خارج رفتند به هر حال با همه درک و دریافت‌های عقب‌مانده‌شان فهمیدند که آنجا چه خبر است. در ادبیات ناصرالدین‌شاه هست که دولتی به وجود آمده است. بعد به این درک رسیدند که دولت یک ساخت دارد؛ کابینه و وزیری هست، هر حوزه‌ای را به وزارتی واگذار کردند. وقتی آمد اینجا شبخ و کاریکاتور آنچه را که در اروپا دیده بود، اینجا اجرا کرد. یعنی بعد از سفرها، رئیس‌الوزرا به وجود آوردند. برخی از حوزه‌های وزارتی جدید به وجود آوردند [مانند] همین عدلیه‌ای که خدمتتان گفتم. برخی از روشنفکران هم این پدیده‌ی دولت‌ملت برایشان تئوریزه شده بود. در ادبیات ملک‌خان و میرزاآقاخان کرمانی و در ادبیات زین‌العابدین مراغه‌ای که ان‌شاءالله به مشروطه که رسیدیم می‌بینیم، هویت حقوقی ملت موج می‌زند. لذا این زمینه‌ها وجود داشت که هم میرزای شیرازی کلمه‌ی ملت را به کار می‌برد و هم ناصرالدین‌شاه کلمه‌ی ملت و جمهور را به جای رعیت و عوام‌کالانعام به کار می‌برد. لذا درست است که در ایران یک دیواری کشیده بودند که هیچی از آن طرف به این طرف منتقل نشود، ولی مضامین و محتواها سد ناپذیرند، در همه‌ی دوره‌ها از جمله دوره‌ی خودمان. هیچ‌کس نمی‌تواند جلوی مفهوم را بگیرد. کما این‌که بعد از دهه‌ی ۶۰، در سال ۷۵ فضایی بوجود آمد که همه صحبت از پاسخگو شدن قدرت، انکسار هرم قدرت و توزیع مجدد قدرت، حق مشارکت مردم در امور اجرایی و تصمیم‌گیری مردم را کردند. این هم یک قاعده است. آن‌زمان هم اینطور بود که بالافاصله در ایران شرایط عینی و ذهنی کمک کرد که بالافاصله در ایران مساله‌ی نهاد دولت و حقوقی را که متوجه ملت است شکل بگیرد. در دوران تنباکو یک سیر ناقص علمی در ایران طی شد و در مشروطیت کامل شد. پارلمان و نهادهای جدیدی به وجود آمدند، اصناف شکل گرفتند، ۶۰ نماینده در مجلس اول داشتند و آرام‌آرام نیروهای اجتماعی جای خودشان را به عنوان جزء

ملت پیدا کردند. در میان دولت و ملت هم پارلمانی به وجود آمد و این طرف هم دولتی بود که بنا بود از این به بعد به طور مشروط-مشروط به رعایت حقوق-سلطنت کند. به نظر من قبل از تنباکو استارت این اتفاقات زده شد منتها در تنباکو ناقص الخلقه شکل گرفت و در مشروطه کامل شد، حالا این که بعدا نهادها چه وضعیتی پیدا کردند مساله‌ی بعدی است.

در تاریخ هم داشته‌ایم، در زمان صفویه و شاه اسماعیل ایران یک تعیین بیرونی پیدا کرده بود و به آن ایران اتلاق می‌شد. بالاخره این زمینه‌ها که سر طاقچه نمی‌ماند، این‌ها آرام‌آرام به هم پیوند می‌خورد و یک کل از آن شکل می‌گیرد.



**** تاریخ که در ایران صرفاً وقایع‌نگاری شده و کار مورخی نشده و نمی‌توانیم از روی تاریخ بگوییم روحانیت دغدغه اسلام را داشت، من از روی وقایع بعدی می‌گویم که روحانیت برای این که فرنگی‌ها وارد ایران نشوند و مردم را از حال و هوای رعیتی در نیاورند و دور خودش خلوت نشود با قرارداد تنباکو مخالفت کرده است، همان‌طور که در دوران‌های بعدی هم برای همین وارد وقایع شد.*

نکته‌ای که می‌فرمایید درست است، همه‌ی مشکل ما ثبت و ضبط است اما خوب بالاخره از تنباکو به بعد خرده‌ریزهایی هست. مثلاً کربلایی پیدا شده که مشاهدات دورانی خودش را نوشته است یا کسروی هست که مشاهدات دورانی خودش را ثبت کرده است. جلوتر هم تپ‌هایی مثل خانم ناطق و آقای آدمیت بر روی اطلاعات تاریخی فراوری هم کرده‌اند. ادبیاتی هم که دارند کیفی است، مثلاً بازرگانان که خانم ناطق کار کرده‌اند وضعیت صنوف دوران تنباکو را کاملاً می‌رساند. یا *ایدئولوژی نهضت مشروطه* که ۵۰ صفحه‌ی اول آن راجع به نهضت تنباکو است کار فراوری شده‌ی علمی آقای آدمیت است. نمی‌شود گفت هیچی نیست اما بضاعت محدود است.

نکته بعدی که گفتید محتوایی است. ببینید همین‌طور که غیر روحانی

امکان ارتقا و استعداد تحول را دارد، آن‌ها هم دارند. شاید آن‌ها در تحلیلی خودشان بقیه را موجود دست دوم حساب کنند ولی ما نباید به رغم همه‌ی اتفاقاتی که بخصوص در این ۲۵-۲۰ سال افتاده است، آن‌ها را موجود دست دوم حساب کنیم. آن‌ها هم که همیشه فقط روی بیضه‌ی اسلام نایستادند، دوران‌های بعدی متناسب با تکامل اجتماعی و متناسب با حشر و نشری که با جریان‌های روشن‌فکری و بخصوص ۴۲-۳۹ پیدا کردند، ارتقا پیدا کردند. آقای علی دوانی مجموعه‌ای دارد به اسم نهضت روحانیت^۱ در بخشی از کار، همه‌ی مواضع روحانیون را از بعد از اصلاحات ارضی تا آخر ۴۲ ثبت کرده است. نگاه کنید می‌بینید همین روحانیت مخالفت با اصلاحات ارضی را از موضع منافع زمین‌داران کلان و از مخالفت رای دادن زنان در انتخابات آخر الامر به یک تقابل اجتماعی با کیفیت بالاتر رسید. آن‌ها هم می‌توانند ارتقا پیدا کنند و بخشی از آن‌ها هم صرفاً روی بیضه‌ی اسلام نایستاده است. همه‌ی آنها هم که دعاگو و ثنا گو نبوده‌اند بالاخره سال ۴۲ خمینی‌ای پیدا می‌شود که مقابل استبداد مطلقه می‌ایستد و جملات تاریخی‌ای می‌گوید که آن جملات تاریخی در نقطه‌چین مبارزاتی ایران در حد خودش، مثل حاکمیت بزرگ‌نمایی نمی‌کنیم [موثر بود].

۱. نهضت روحانیت. دوانی علی. نشر مرکز اسناد انقلاب اسلامی. چاپ دوم. ۱۳۷۷

فهرست منابع^۱

- اصفهانی کربلایی، شیخ حسن، *تاریخ دخانه*. به کوشش رسول جعفریان، چاپ اول، ۱۳۷۷، دفتر نشر الهادی.
- ترابی فارسانی، سهیلا، *تجار مشروطیت و دولت مدرن*، نشر تاریخ ایران، چاپ اول، ۱۳۸۴، فصل سوم.
- روزول پالمر، رابرت، *تاریخ جهان نو*. ابوالقاسم طاهری، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۸۴، جلد دوم.
- کدی، نیکی. ر. *تحریم تنباکو در ایران*. شهرخ قائم مقامی، چاپ اول، ۱۳۵۶، شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- کرمانی، ناظم الاسلام، *تاریخ بیداری ایرانیان*. باهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی نشر آگاه و نوین، چاپ چهارم، ۱۳۶۲، جلد اول، صفحات ۶۰-۱۹.

۱. این منابع به عنوان راهنمایی برای مطالعه بیشتر در ابتدای نشست‌های فراز تنباکو توسط هدی صابر ارائه شده است.

نمایه

- اسکات جان: ۳۲، ۳۴
اسمیت آدام: ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۷۰
اعتماد السلطنه: ۱۱۱
افلاطون: ۳۱، ۳۳، ۳۴
اقبال لاهوری محمد: ۶۰
البشیر ابراهیمی: ۲۰
الحیثم: ۶۰
اون رابرت: ۱۸۸
امیرکبیر میرزا تقی خان: ۵۰، ۵۱، ۱۰۵، ۱۲۸، ۱۴۰، ۲۲۱
امین الدوله: ۲۰۶
امین السلطان: ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۵۹، ۱۶۱، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۱۲، ۲۲۰، ۲۵۴
امین الضرب: ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۶۹، ۱۸۴، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۲۹
امین حضور: ۲۶۳
انصاری شیخ مرتضی: ۴۹
اوزلی ویلیام: ۸۶
ایازی محمدعلی: ۲۳۱
ب
بازرگان مهدی: ۲۱، ۳۸، ۵۸، ۵۹، ۱۰۴، ۱۱۸
باقی عمادالدین: ۲۳۱
بن بادیس عبدالحمید: ۲۰
به منش عطاءالله: ۱۰۶
بیکن راجر: ۳۵، ۴۰، ۶۰، ۶۱، ۶۸، ۶۹
پ
پاپ الکساندر ششم: ۷۰
پاپ اوربان دوم: ۶۸
پیمان حبیب الله: ۵۸، ۲۰۹
آ
آخوند خراسانی: ۲۳۰
آخوندزاده میرزا فتحلی: ۵۲
آدمیت فریدون: ۱۹، ۵۱، ۱۰۵، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۳۴، ۱۵۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۸۱
اسدآبادی سید جمال الدین: ۱۷، ۱۹، ۲۱، ۲۳، ۵۳، ۵۶، ۵۷، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۶۹
آشتیانی حسن: ۱۴۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۰، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۲۵، ۲۶۳، ۲۶۶
آغامحمدخان: ۸۵
آقامحمدی علی: ۱۸۸
آفانجفی: ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۱۶، ۲۵۳، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۸
آکوئیناس توماس: ۳۳، ۳۴
آگوستین سنت مارکوس: ۳۳، ۳۴
آلبرت کبیر: ۶۸
ا
ابن خلدون: ۵۹
ابن سینا: ۵۹، ۶۰
ابوالکلام آزاد: ۱۹
ابوریحان بیرونی: ۶۰
احمدشاه: ۴۹، ۸۷
اختر روزنامه: ۵۳، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۵۵، ۲۶۹
ارسطو: ۳۱، ۳۴، ۶۸، ۶۹
ارسلان امیرشهید: ۲۰

پالمر رابرت روزل: ۱۰۴

ت

تالبوت ماژور: ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۴۵

تبریزی میرزا جوادآقا: ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۲،
۱۷۹، ۱۸۵، ۲۲۵، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۲

تدین بیرجندی سیدمحمد: ۱۵۶

تورگو ژاک: ۴۲

توفیق خدیو: ۷۸

توین بی آرنولد: ۱۰۴، ۲۰۵

تیمور گورکانی: ۲۶۷

تیموری ابراهیم: ۱۱۷

ج

جبهه‌ی ملی الجزایر: ۲۰

جمال‌زاده محمدعلی: ۹۹

جونز استانی: ۷۲

چ

ح

حنیف‌نژاد محمد: ۲۴۵، ۲۵۸

خ

خاتمی سید محمد: ۲۷۵

خزعلی ابوالقاسم: ۱۸۱، ۱۸۲

خسروانی پرویز: ۱۸۸

خمینی روح الله: ۴۸، ۴۹، ۱۴۱، ۱۷۷،

۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۵، ۲۲۵، ۲۳۱

د

دارسی: ۹۴، ۲۲۶، ۲۳۴

داور علی اکبر: ۱۵۶

دایملر: ۷۴

دکارت رنه: ۴۰، ۶۰

دوانی علی: ۲۸۲

دوپون ساموئل: ۴۲

ر

رایت بیل: ۱۰۶

رازی زکریا: ۶۰

رژی: ۱۶، ۱۷، ۲۱، ۹۹، ۱۰۹، ۱۱۰،

۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۶۵،

۱۷۲، ۱۹۵، ۲۰۳

رشید رضا: ۱۲۴

رضاشاه: ۵۲، ۲۵۱

رضوانی اسماعیل: ۸۹

روحی شیخ احمد: ۲۲

رویتر: ۱۶، ۱۷، ۲۱، ۱۸۵، ۱۹۸

ریکاردو دیوید: ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۷۲

ز

ژ

ژوبر پیرآمه: ۹۶، ۹۷

س

سارتر ژان پل: ۵۵

سالیسبوری: ۲۰۴

سحابی عزت‌الله: ۱۱، ۱۵، ۲۵، ۶۸، ۸۷

۱۲۲، ۱۹۳، ۱۹۵

سلطان عبدالحمید: ۲۰، ۷۶

سلطان عبدالعزیز: ۷۶

سنجایی کریم: ۱۵۰

سن‌سیمون کلود هانری: ۱۸۷

سوکوهارا: ۱۰۵، ۱۰۶

ش

شاه خوره وهاب: ۱۰۶

شریعت مدار: ۱۵۹، ۱۷۹

شریعتی علی: ۲۱، ۴۴، ۴۹، ۵۸، ۱۰۴،

۱۳۰، ۲۲۵

شعایان مصطفی: ۵۸

شهید ثالث: ۴۹

ص

صدیقی غلامحسین: ۱۵۰

ط

طالقانی محمود: ۲۶۰، ۲۶۳

ظ

ظل السلطان: ۲۱۱

ع

عباس میرزا: ۹۶

عبده محمد: ۵۳، ۵۷، ۷۸، ۱۲۳، ۱۲۴، ۲۵۵

عربستانی عبدالله: ۱۰۷

عروة الوثقی نشریه: ۵۳، ۱۲۳

عشقی میرزاده: ۵۱، ۵۲

علم اسدالله: ۲۰۶

عیسوی چارز: ۱۰۵

ف

فال اسیری علی اکبر: ۱۴۹، ۱۶۲، ۱۶۶، ۲۰۱، ۲۱۶، ۲۶۰، ۲۶۱

فتحعلی شاه: ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۱۱۴، ۲۰۹، ۲۶۷

فخرایی ابراهیم: ۵۸

فراهانی میرزا ابولقاسم قائم مقام: ۱۸، ۵۰، ۹۰، ۹۷، ۱۸۱

فروزانفر بدیع الزمان: ۲۴۵

فورریه ژوانس: ۸۶، ۱۷۹، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۶۳، ۲۷۵

ق

قانون روزنامه: ۱۲۰، ۲۰۳، ۲۵۵، ۲۶۹

قاضی‌ها فاطمه: ۸۹

قلمداران حیدرعلی: ۴۸

ک

کاتم ریچارد: ۱۷، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۵۲

کازرونی: ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۶۹

کاسترو فیدل: ۲۵۰

کاشانی سید ابوالقاسم: ۲۳۰

کاشانی اخوان حمید: ۱۳۷

کالوین ژان: ۳۹، ۶۱

کامران میرزا: ۱۵۹، ۱۶۱، ۲۰۰، ۲۰۹

۲۱۲، ۲۱۶، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۴۳، ۲۵۴

۲۶۰، ۲۶۶، ۲۷۵

کاملان محمدصادق: ۲۳۱

کانت ایمانوئل: ۷۷

کدیور محسن: ۲۳۱

کربلایی شیخ حسن: ۱۱۷، ۲۶۲، ۲۶۶

۲۸۱

کرزن جرج: ۹۸

کریم خان زند: ۸۵

کرمانی میرزا رضا: ۲۲، ۱۲۵، ۱۸۳، ۲۰۳

۲۸۰، ۲۱۲

کسروی: ۱۹، ۵۰، ۵۱، ۵۸، ۲۷۳، ۲۸۱

کنه فرانسوا: ۴۲

کواکبی عبدالرحمان: ۵۳، ۱۲۴

کوپرنیک فرانسوا: ۳۹، ۴۰، ۶۹

کوزه کنانی: ۱۲۸، ۱۶۹، ۱۸۴

گ

گاندی ماهاتما: ۲۷۱، ۲۷۲

گروسی امیرنظام: ۲۶۱

گلبو احمد: ۱۰۶

ل

لاسلز فرانک: ۲۵۴

لمپتون کترین: ۸۶

لنین ولادیمیر: ۸۳، ۲۳۷

لوتر مارتین: ۳۹، ۶۱

لویدز: ۷۴

م

مارشال آلفرد: ۷۱

محمدشاه: ۱۸، ۲۶۳

محمدعلی فروغی: ۱۵۶

محمدعلی شاه: ۲۲

مراغه‌ای زین العابدین: ۲۸۰

مستشارالدوله میرزایوسف خان: ۱۲۰

مستوفی حمدالله: ۸۹

۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۰،
۲۲۵، ۲۲۸، ۲۵۳، ۲۰۵، ۲۶۱، ۲۶۳،
۲۶۶، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۰
ناطق هما: ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۳۴، ۲۷۵، ۲۸۱
نراقی ملا احمد: ۴۹، ۸۷، ۹۲
نهج البلاغه: ۲۵۶
نهر و جواهر لعل: ۳۰، ۸۰

و

ویر ماکس: ۶۱
ولتر: ۷۷
ولف دراموند: ۲۵۴
ویل دورانت: ۷۱

ه

هابسون جان: ۸۳
هگل فردریش: ۵۴
هوگو ویکتور: ۷۳

ی

یوسفی اشکوری حسن: ۲۰

مستوفی الممالک: ۱۵۶
مشیرالوزرا: ۲۶۶
مصالی حاج: ۲۰
مصدق محمد: ۹۷، ۱۲۸، ۱۴۰، ۱۵۰،
۱۸۵، ۲۳۴، ۲۴۹، ۲۷۱
مطهری مرتضی: ۵۸، ۱۷۶
مظفرالدین شاه: ۸۷
معمد السلطان عبدالله خان والی: ۲۶۶
معین التجار: ۱۲۸، ۱۶۹، ۱۸۴
ملاصدرا: ۲۳۹
ملک التجار: ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۴۹، ۱۶۹،
۲۱۷، ۲۲۳، ۲۲۹
ملکوم سر جان: ۸۸
ملکم خان: ۱۲۰، ۲۰۳، ۲۱۲، ۲۸۰
منتظری حسین علی: ۱۴۱، ۱۷۶، ۱۸۱،
۱۸۲، ۲۳۱
مومنی باقر: ۵۸
مونتسکیو شارل: ۷۷
میثمی لطف الله: ۲۵۸
میرزای شیرازی: ۱۷، ۵۳، ۵۶، ۱۱۰،
۱۲۶، ۱۴۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰،
۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۳،
۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۹، ۱۹۵، ۱۹۶،
۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۱۴،
۲۱۵، ۲۲۴، ۲۳۳، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۸،
۲۶۰، ۲۶۵، ۲۶۷
میردال گونار: ۸۳
معتضد خسرو: ۱۰۵

ن

نائینی محمد حسین: ۲۳۰
نادرشاه: ۹۲
ناصرالدین شاه: ۱۵، ۱۷، ۲۲، ۵۳، ۵۶،
۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۱۰۷، ۱۱۱،
۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۵۳، ۱۵۹،
۱۶۱، ۱۶۴، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۹۸، ۲۰۶

هشت فراز هزار نیاز

در سده جنیش خجسته‌ی مشروطه، مغتنم فرصت و نیکو زمانی است برای یک ورنانداز تاریخی بر پهنه‌ی قرنی که پشت سر نهاده‌ایم و نظر افکندن بر فرازها و فرودها، دستاوردها و ناکامی‌های فصل به فصل مبارزات سیاسی و اجتماعی میهن‌مان.

در بزنگاه سده‌ی مشروطیت، برگ زنیم ایده‌ها، آرمان‌ها، طلب‌ها، مهرها، دردها، زخم‌ها، شغف‌ها، ظفرها، نافرجامی‌ها و... تجربه‌ها و درس‌های پُرپژواک صدساله ۱۲۸۵ تا ۱۳۸۵ را. ما برگ زنیم که برگ زند؟

فرصتی اختصاص دهیم برای برگ‌زدن آموزشی و پردقت هشت فراز مبارزاتی سده اخیر.